

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از
ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۲۶ ۲ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲

آزادی و عدالت گریز از حق!؟

دو پرسش زیر از یک هموطن هستند. در واقع، دو نوشته اظهار نظر در باره خشونت زدائی هستند و پرسشها در بردارند:

* پرسش در باره هویت قومی و آیا اگر انسانها به حقوق ذاتی خود عمل می کردند، ستم محل پیدا می کرد و هرکس از تضاد با دیگری، هویت می جست!؟

بنام خدا

جناب سید ابوالحسن بنی صدر، با سلام و درود
۱- اموری است که محصول اندیشه انسان است و اموری است که بشران را مختص خالق هستی می داند و در کتب انبیاء آمده است. انسان امروز بویژه قشر تحصیل کرده، در مقام عمل، گویی سرگردان میان این دو است و گاهی به این اولویت می دهد و گاهی به آن. در حالی که وقتی یک انسان بیمار می شود به طبیب مراجعه می کند و تنها در امور جزئی و کوچک به معالجه خود می پردازد (در اینجا کسانی که انبیاء را قبول دارند مد نظرمی باشند- گاهی کسی می گوید حکم خدا این است و دیگری یا به آن عمل نمی کند و یا به تفسیر و برداشت خود استناد می کند) امیدوارم توانسته باشم سؤال خود را درست مطرح کرده باشم زیرا بنظرم یکی از مشکلات عمده جوامع دین باور است.

۲- انسان این موجود دویا حقوقی دارد و به بیان فرهنگ شما دارای "حقوقی ذاتی" است. سبب چیست که گاهی من ترک یا من لر قوم خودم را برجسته می کنم و داد و بیداد راه می اندازم که بر ما ستم شده است در حالی که گویا بر اقوام دیگر و انسانهای دیگر ستم نشده و حقوق آنها نادیده گرفته نشده است. آیا وقت آن نرسیده که روش را تغییر دهیم و از حقوق "انسان" دفاع کنیم؟ زیرا در اینجا هم از حقوق خود دفاع کرده ایم و هم از حقوق دیگری که مشترکات زیادی با او داریم؟

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۷۲)



جمال صفری

«انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان» (۱)

این مهم در خور ذکر است که شیخ خزعل را انگلیسها تسلیم رضا خان کردند. رضا خان توان نظامی برای غلبه بر شیخ را نداشت. انگلیسها می باید انتخاب می کردند. استقرار دولت شوراها در روسیه، کیفیت رابطه میان این دو قدرت را تغییر داده بود. این بار، انگلستان نیاز به یک دولت مرکزی داشت و می باید مهره های محلی خود را قربانی می کرد. از میان برداشتن شیخ خزعل و تحت اداره دولت مرکزی درآمدن خوزستان، هم خاطر انگلستان را از امنیت این منطقه نفت خیز آسوده می کرد و هم برای رضا خان اعتبار لازم برای غلبه بر مخالفانش را فراهم می کرد. این شد که انگلستان، برای تحقق این دو هدف، دست از حمایت خزعل کشید.

منافع انگلستان ایجاب می کرد که «در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی اما دست نشانده پدید آورد که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راههای تجاری و حوزهای نفتی محافظت کرده و امنیت را در استانهای هم مرز با بلوچستان و افغانستان تأمین کند و ژاندارم منافع انگلیس در نقاط کلیدی نظیر حوزهای نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق باشد». و رضاخان نامزد امپراطوری برای تصدی این دولت بود.

اسناد و گزارشهایی که در بخش «انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان» در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می گیرند، این واقعیت را بطور روشن بیان می کنند. در گزارش های لورین به «وزارت امور خارجه انگلیس» نیز، بطور روشن آمده است که:

در صفحه ۱۱

باخت، باخت؟

◀ اثر بحران کره شمالی - بحران اتمی و «انتخابات» - موقعیت باخت، باخت: ص ۳

◀ واپسین بازی و موضوع واقعی گفتگوها با ایران؟ دروغها؟ جنگ با ایران؟ ص ۵

◀ امریکا در حمله به ایران تردید نمی کند اگر... - فشاری که بر ایران وارد می شود،

محاسبه شده است: ص ۷

◀ رشد منفی اقتصاد کشور ۳ تا ۴ درصد می شود - مجازاتها به مردم کشور تحمیل

و رانتهای از آن رانت خوارها می شوند: ص ۹

◀ ژاله وفا: رشد تصاعدی شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی در نظام ولایت فقیه: ص ۱۰

◀ تشدید سرکوبها با وجود نزدیک شدن «انتخابات» ریاست جمهوری: ص ۱۵

انقلاب اسلامی: در فصل اول این مجموعه، مجموعه ای از اطلاعات را در اختیار خوانندگان می گذرانیم که ارتباط میان بحران اتمی کره شمالی و بحران اتمی ایران و ارتباطشان را با «انتخابات» ریاست جمهوری معلوم می کنند و توضیح می دهند چرا خامنه ای و حزب سیاسی مسلح در موقعیت باخت - باخت هستند.

در فصل دوم، اطلاع ها و نظریاتی را گرد آورده ایم برای این که توضیح بدهند موضوع واقعی که بر سرش گفتگو میان رژیم و امریکا باید انجام بگیرد کدام است. این اطلاع ها و نظرها در رابطه با یکدیگر می گویند آیا رژیم فرصت را سوزانده و از این پس، امریکا سوار و رژیم پیاده است یا خیر؟

در فصل سوم، تهدید ایران به جنگ و این موضوع بررسی می شوند که آیا برای جلوگیری از واقعیت پیدا کردن حمله نظامی امریکا به ایران، می باید رژیم را همان سان که هست پذیرفت و حتی تجاوزهایش به حقوق انسان را ندید و یا بعکس میان سرکوبگری رژیم و سلطه حزب مافیاهای نظامی - مالی بر دولت و اقتصاد، کشور ایران را در معرض دائمی مجازاتها و جنگ قرار داده است.

در فصل چهارم، وضعیت اقتصادی کشور را از زبان داده ها گزارش کرده ایم. بنا بر برآورد، در سال ۹۲، اقتصاد ایران همچنان رشد منفی خواهد کرد که میزان آن ۳ تا ۴ درصد است. در نتیجه ضریب فلاکت مردم ایران (تورم + بیکاری) همچنان بالا خواهد رفت.

در فصل پنجم، نوشته ژاله وفا در باره ضریب فلاکت و در فصل ششم خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

در صفحه ۴

آرش پارسی

۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم - بخش اول

در سالهای اخیر، بحثهای بسیاری درباره لائیسیته صورت می گیرد اما هنوز ابهامهای فراوانی درباره این مبحث حتی در میان جامعه روشنفکری ایران وجود دارد. از دید نگارنده با توجه به حاکمیت استبداد دینی در ایران، با روشن شدن این مبحث مهم و زدودن ابهامهای پیرامون آن از طریق بحث آزاد، امکانهای تازه تری برای تشکیل دولتی مستقل از بنیاد دین پس از سرنگونی دولت جمهوری اسلامی در دسترس جنبش مردم ایران قرار می گیرد. در این مقاله، ضمن پرداختن به چند موضوع مهم در زمینه لائیسیته، قصد دارم برخی از نظرات آقای شیدان وثیق که در کتاب «لائیسیته چیست؟» آمده است را مورد نقد و بررسی قرار دهم. چهار سر فصل مهم این نوشتار عبارتند از:

۱ - منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشورهایی با اکثریت پروتستان.

۲ - عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک.

در صفحه ۱۴

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!

ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



آزادی و عدالت گریز از حق!؟

در حقیقت، تازمانی، سوسیال دموکراتها «انقلابی»، در معنای بکار بردن قهر برای تغییر نظام اجتماعی، بودند. از زمانی هم که اصلاح طلب شده اند، مالکیت خصوصی را پذیرفته اند و تغییر تناسب قوا میان طبقه مالک سرمایه و زحمتکش را نیازمند قیام خشونت آمیز نمی بینند. زور آزمائی از راه انتخابات را روش کرده اند. بدین خاطر که دموکراسی را، در جمع، بسود قشرهای زحمتکش می دانند.

نیک که بنگریم، می بینیم حتی یک بیان قدرت که عدالت را میزان شناخته باشد، وجود ندارد. در بیان های قدرت، عدالت یا بیانگر نظم است و یا آرمانی که در آینده های دور، و به جبر، تحقق پیدا می کند. در این تعریفها، «اجرای عدالت» نیازمند بکار بردن زور است. اما چون زور بکار بریم، آزادی را نقض کرده ایم و انسان را از بکار بردن استقلال و آزادی خویش ناتوان کرده ایم. عدالت را نیز، در معنایی که بدان می دهند نقض کرده ایم. توجه سوسیال دموکراسی به این امر، مهم است اما کافی نیست.

اما در بیان استقلال و آزادی،

الف - عدالت میزان تمیز حق از ناحق است. و

ب - چون حقوق ذاتی حیات هستند، بکار بردن زور، حق را ناحق می کند. بنا بر این،

ج - عدالت بکار بردنی و تجربه کردنی است و نه تنها بکار بردنش نیاز به زور ندارد، بلکه زور را بی محل می کند و

د - نه تنها با استقلال و آزادی انسان کمتر تزامنی ندارد، بلکه میزان اندازه گیری برخورداری انسان از این دو حق و دیگر حقوق است.

ه - بخلاف همه تعریف ها در انواع بیانهای قدرت، در بیان استقلال و آزادی، تعریف عدالت شفاف است و همه کس و همه وقت می تواند آن را بکار برد. در آنچه به برابری و نابرابری مربوط می شود، نابرابریهای زور فرموده، بی عدالتی و نابرابریهایی که سبب رشد می شوند (نابرابری در تقوی و عدالت گری و دانش)، به این دلیل که سبب برکشیدن های مستمر می شوند، ترجمان عدالت بمتابه میزان تمیز حق از ناحق می گردند.

* رابطه امنیت با خشونت زدائی!؟

بنام خدا

جناب سید ابوالحسن بنی صدر. با سلام و درود
اندر باب عدم خشونت و خشونت زدایی دست و پیا شکسته مطالبی برایتان نوشتم. اینکه چه کسانی منشاء خشونت هستند یک موضوع است و دیگر اینکه آنها که مورد خشونت واقع می شوند چگونه باید از خود دفاع کنند و به تعبیر شما "خشونت زدایی" کنند موضوع دیگری است. اما آموزش خشونت زدایی موضوع بسیار مهمی است که در جهان امروز نسبت به مسائل معمولی دیگر چندان بدان بها داده نشده است. و ما هرچه از آزادی فاصله می گیریم خشونت روز بروز بیشتر می شود وقتی آزادی نباشد قانون هم نیست و قانون در دل آزادی نهفته است. آنجا که آزادی باشد مطبوعات و سایر ارکان جامعه چون دوربینی شکاری همه چیز را زیر نظر دارند. چرا باید شخصی، قومی، گروهی از گفتگو نا امید شوند و از طریق لوله تفنگ حرف خود را بزنند؟ مگر آنها چه می خواهند یا حرف حساب دارند یا ندارند. اگر حرف حساب دارند، شنیده می شود و اگر حرف حساب ندارند، میان تهی بودن ادعایشان مهربان می شود. نویسنده ای می گفت گفتگو باید کرد حتی اگر بدانجا برسیم که دیگر نمی شود گفتگو کرد. باز هم باید گفتگو کرد. (البته بسیار بودند که سخن از گفتگو میان آوردند بدون اینکه به امنیت که پایه گفتگوست پردازند (جنایت وین که قاسلمو و قادری و فاضل رسول قربانی آن شدند). بنا بر این راهکار عملی برای خشونت زدایی یکی از نیازهای امروز جامعه ما است.

اما اینکه فرمودید نهر و در مقابل خشونت طلبان مقاومت کرد و گفت سر نوشت هندوستان همین جا تعیین می شود حرف مهمی است اما باید مراقب بود که در عین مقاومت ابزار دفاعی هم داشت (چه شخصی و چه جمعی) و واقعیتی را به شما بگویم که خود شاهد آن بودم امیدوارم نزد برخی حمل بر خودستایی نشود: در منطقه ما با توجه به اینکه خانه ما بالاترین خانه بود از طرف بالا دشمن ما را محاصره کرد در آن حادثه سنگها مثل تگرگ می آمد و افراد در حال پیاپین آمدن بودند. مرحوم پدر به مادر گفت تفنگ را بیاور. تا آن روز کسی نمی دانست که تفنگی وجود دارد حتی ما فرزندان. وقتی دشمن تفنگ را دید به عقب نشینی روی آورد. به شما بگویم اگر آن تفنگ نبود هست و نیست ما بر باد رفته بود. بنابراین زور پرست علاوه بر اینکه بزدل است و چون برحق نیست از برخی امور هم سوء استفاده می کند (بنا به موقعیتی که کشور داشت صدام

اولی ها بر اشتراکها می افزایند و دومی ها اشتراکها را انکار می کنند. آیا نمی بینیم گروههایی در تضاد و خصومت تا بدانجا رفته اند که منکر وجود کشوری به نام ایران می شوند! اولی ها می دانند که هویت در وطن تحقق جستی است و اگر، برای مثال، ایران وطن مشترک همه این هویتها گشته است، بدین خاطر است که زندگی در استقلال و آزادی، در منطقه و جهان، آن را ایجاب کرده است. رشد جامعه ملی در برگیرنده هویتهای قومی آن را ایجاب کرده است. پس می دانند که تجزیه وطن، تبدیل شدن به گروه های قومی کوچکی است که راحت بلعیده خواهند شد. اگر امروز، از هویت اروپائی سخن بمیان است و کوشش ها برای افزودن بر اشتراکها است، بدین خاطر است که کشورهای عضو نمی خواهند در نظام جهانی موقعیت زیر سلطه را بچینند. تضاد در کردار را بین! همین کشورها که مرتب، بر اشتراکهای خویش می افزایند، در آنچه به کشورهای ما مربوط می شود، از سیاست تجزیه کردن این کشورها حمایت می کنند.

و چون از تاریخ ایران، از جمله به تاریخ دو دوران پهلوی و ولایت مطلقه فقیه، باز پرسیم، به ما می گوید: صاحبان قدرت مرکزی، از راه بکار بردن تبعیض و برکشیدن یکی بر ضد دیگری، خطر تجزیه را، توجیه کننده استبداد گردانده اند. اما این رویه، یکسویه نبوده است: بمحض مشاهده ضعف قدرت مرکزی، قدرتمدارهای این و آن قوم، قوم گرایی را توجیه گر سرکشی و برقرار کردن ملوک الطوائفی کرده اند. آیا از تاریخ، آموخته ایم که به کوشش متحد برای استقرار نظام اجتماعی - سیاسی برخیزیم که هویت های فراورده رشد بر میزان عدالت اجتماعی را محترم بشمارد و مرتب قلمرو اشتراک ها را گسترش دهد؟ نه.

پس از پیروزی مردم ایران در نخستین مرحله انقلاب خود، امکان اشتراک عمل بود، اما با موقعیت یابی از راه روابط قوا و قدرتمداری، سازگار نبود. این شد که ترس از تجزیه ایران، مجوز بازسازی ستون پایه های استبداد، بنا بر این، استبداد شد. با وجود تجربه، هنوز مشکل حل نشده است و تا زمانی که هویت به قدرت و ضد فرهنگ قدرت تعریف می شود، حل نخواهد شد. اگر بطور مستمر در باره هویت نوشته و گفته ام و خواهم نوشت و خواهم گفت، بدین خاطر است که طرز فکرها نسبت به هویت تغییر کنند. حیات ملی مردم ایران و رشد این کشور و موقعیت در خور یافتن در جهان و نقش جستن در تحول آن، در گرو این تغییر است.

۳ - در هر جامعه ای، از جمله در جامعه ای با مرام سوسیال دموکراسی، وجدان اخلاقی وجود دارد. هرگاه ارزشهایی که وجدان اخلاقی بر عملی شدنشان، نظارت می کند، حقوق ذاتی انسان و حقوق ذاتی جامعه باشند و میزان عدالت بکار تشخیص رعایت شدن این حقوق بیاید، وجدان اخلاقی غنی و شفاف می شود و هر حکم که وجدان اخلاقی صادر می کند، دقیق و شفاف و بروفق میزان عدالت می شود و جمهور مردم ضامن اجرای احکام این وجدان می گردد. بر پریشی کننده است که به کتاب عدالت اجتماعی و کتاب بیان استقلال و آزادی مراجعه کند.

در سرفصله پیشین (انقلاب اسلامی شماره ۸۲۵)، این مهم خاطر نشان شد که تنها در بیان استقلال و آزادی است که عدالت بمتابه میزان، محل عمل پیدا می کند. در هیچ بیان قدرتی، عدالت بمتابه میزان، به عقل سازنده آن بیان، نمی رسد. در این جا، عدالت بمتابه میزان تمیز حق از ناحق را کمی بیشتر بسط می دهیم:

بنا بر قول سوسیال دموکراسی آلمان، پیش از گرایش به راست و بعد از رها شدن از فشار حزبهای کمونیست، «آزادی امکان پی گرفتن هدفهای خود و شکوفا گشتن و عدالت برابری حقوق و همبستگی» تعریف شدند. اما، در این بیان قدرت، که البته با لیبرالیسم متفاوت است و به تدریج، هم مالکیت شخصی را پذیرفته و هم مالکیت اجتماعی را به دست فراموشی سپرده است. تناقض دو تعریف آزادی و عدالت، بسود آزادی حل شده است. زیرا برابری در حقوق، با نابرابری در دست آوردها (بنا بر تعریف آزادی) همراه است. برای این که این نابرابری، جامعه را به اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر بدل، نسازد، نیاز به «همبستگی» است. عدالت که برابری در حقوق است، می توانست میزان شمرده شود به تریبی که همگان، از حقوق ذاتی خود، واقعا، برخوردار شوند. اما هرگاه چنین می شد، با همین تعریف از آزادی نیز تناقض پیدا می کرد. بدین سان، وقتی عدالت برابری در حقوق تعریف می شود، لاجرم، این برابری صوری می ماند. زیرا اصل بر روابط قوا است و روابط قوا نابرابری را است و نابرابری بر نابرابری می افزاید. همبستگی بکار تعدیل این روابط قوا می آید. بنا بر این، عدالت بمعنای برابری در حقوق و همبستگی را حزب سوسیال دموکرات بکار می برد در «ستیز و سازش» به قصد تعدیل نابرابریهای ناشی از روابط قوا در جامعه. حد این ستیز و سازش را تعریف آزادی معین می کند. بدین قرار، سوسیال دموکراسی، این تناقض را، با وجودی که آشکار است، نمی بیند: شرکت انسانها که در حقوق با یکدیگر برابر هستند، در روابط قوا، قدرت حاصل از این روابط بر برابری صوری در حقوق، حاکم می شود. دیگر تنها این نابرابری واقعی نیست که جانشین برابری در حقوق می شود، بلکه این قدرت است که بعنوان تنظیم کننده رابطه ها و فعالینها، جانشین حقوق می شود. تازه «ستیز و سازش» (به قول آلن تورن، در دموکراسی چیست؟) با هدف تعدیل و تحقق ارزشی که همبستگی است، بکار بردن زور را ناگزیر می کند.

زیرا در اینجا هم از حقوق خود دفاع کرده ایم و هم از حقوق دیگری که مشترکات زیادی با او داریم؟

۳ - در جامعه سوسیال دموکراسی، نبود اخلاق و وجدان و این گونه ارزشها چه مشکلاتی ممکن است پدید آورد و آیا اساساً مشکلی بوجود خواهد آمد زیرا ضمانت اجرایی ندارند؟ شاد و پیروز و رستگار باشید.

● پاسخها به پرسشها:

۱ - از خداوند که حق علی الاطلاق است جز حق صادر نمی شود. پس موضوع هر حکم خداوند، لاجرم، حق است. هرگاه انسان از حقوق ذاتی خویش آگاه باشد و به آنها عمل کند، حکم خداوند را دریافته است و به آن عمل می کند زیرا حقوق ذاتی حیات او هستند و حکم خداوند عمل به این حقوق است. با وجود این، ۱/۱. مشکل این جاست که قدرت باوری و یا اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرتمداران، دو اثر مستقیم دارد:

الف - مدار شدن قدرت در پندار و گفتار و کردار، عقل را از استقلال و آزادی، بنا بر این، از دیگر حقوق انسان غافل می کند. و ب - چون که قدرت در امر و نهی، عینیت پیدا می کند، رابطه با خداوند، نه رابطه استقلال و آزادی نسبی (انسان) با استقلال و آزادی مطلق (خداوند)، که رابطه بی قدرت با قدرت مطلق (وقتی برقرار کننده رابطه کارش اطاعت کردن است) و با رابطه قدرت نسبی با قدرت مطلق (وقتی برقرار کننده رابطه مطاع است و امر و نهی می کند) می گردد. نتیجه اینست که عمل به حق جای به عمل به «تکلیف» (= امر و نهی قدرتمدار که تجسم خداوند بمتابه قدرت مطلق است) می سپارد. از این زمان بیعد،

۲/۱. نه دین است که انسانها را از خود بیگانه می کند، بلکه انسانهای معتاد به اطاعت از قدرت و قدرتمداری هستند که دین را با شیوه زندگی خود، سازگار می کنند. یعنی آن را با بیان قدرتی از خود بیگانه می کنند که کارش تنظیم رابطه انسان با قدرت از راه «عمل به تکالیف» قدرت فرموده است.

بدین قرار، مراجعه به پزشک و عدم مراجعه به پزشک، در کسانهای جزئی، بستگی مستقیم به قدرتمدار شدن و یا نشدن عقل آدمی دارد. توضیح این که عقل مستقل و آزاد، چون رابطه انسان را با حقوق ذاتی او و دیگران تنظیم می کند،

الف - آدمی را به انجام هر کار، در اولین فرصت، بر می انگیزد. ب - حق تن را بجا می آورد. یعنی دست به کاری نمی زند که اثر آن را بر بدن نمی داند. پس، هرگاه بیمار شد، از دانش پزشکی استمداد می طلبد و

ج - تفاوت رفتار دو عقل، یکی عقل مستقل و آزاد و دیگری عقل قدرتمدار، در اینست که اولی با پزشک از راه حقوق ذاتی خود رابطه برقرار می کند. یعنی هم او و هم پزشک می دانند که در بکار بردن، دانش برای درمان با یکدیگر همکاری می کنند. از این رو، روش تجربی می شود. یعنی هم تشخیص بیماری و هم درمان قابل تصحیح می گردند. پزشک می داند که هرگاه رعایت حقوق بیمار را نکند و دانش و فن را به روش تجربی بکار نبرد، زود، نادرستی تشخیص و درمان، آشکار می گردد. روشن است که چنین رابطه ای با پزشک، همگانی نیست. اما در برخی از جامعه ها، دارد بیشتر و بیشتر می شود.

در عوض، وقتی عقل قدرتمدار است، بیمار با پزشک، رابطه قوا برقرار می کند: پزشک برای خود ولایت مطلقه قائل می شود و تشخیص و درمان را در امر و نهی ناچیزی می کند. و چون، عقل قدرتمدار، کار را تا آن زمان به تأخیر می اندازد که کار از کار بگذرد، میزانی برای تعیین مسئولیت پزشک و مسئولیت بیمار، در کار نمی آید. وضعیت امروز ایران، وضعیتی است که همگان، بر اصل ولایت مطلقه فقیه عمل می کنند: هم بیمار بر تن خود ولایت مطلقه اعمال می کند و هم پزشک با تن او این ولایت را بکار می برد. اینست که دین یا مرام و دانش و فن بکار توجیه ولایت مطلقه ای می آید که همگانی گشته است. آیا در چنین وضعیتی، قلمرو اجتهاد آدمی از قلمرو «احکام خدا» قابل تشخیص است؟ به هیچ رو. «احکام خدا» در تکلیف های قدرت فرموده و در زور گفتن و زور شنیدن از خود بیگانه می شوند. کسانی برای توجیه پندار و گفتار و کردار خود، مدعی عمل به «احکام خدا» می شوند و کسان دیگری، نفی این «احکام» را با وضع احکامی همراه می کنند که صفت دینی یا مرامی ندارند اما حکم زور هستند و بکار توجیه پندار و گفتار و کردار کسی می آیند که برای خود ولایت مطلقه قائل می شود. این ویرانگری همگانی که روز به روز بر ابعاد آن افزوده می شود، حاصل گرفتاری به بیماری ولایت مطلقه و رابطه ها میان انسانهایی است که گرفتار این بیماری هستند.

۲ - هرگاه کرد و لرو ترک و فارس و عرب و بلوچ بدانند
الف - هویت یا فراورده برخوردار از حقوق ذاتی و رشد است و یا محصول ضد فرهنگ قدرت و دومی صاحب خود را در تضاد با دیگران قرار می دهد، در می یابند که هویت نسبی هر یک از آنها عامل غنای هویت مشترک (ایرانبیت) است.

ب - هویت های فراورده عمل به حقوق و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، بطور خود انگیزه، محترم شمرده می شوند. حال آنکه هویتهای ساخته قدرت باوری، نمی توانند یکدیگر را انکار نکنند.



اثر بحران کره شمالی - بحران اتمی و «انتخابات» - موقعیت باخت، باخت:

*مشترکات ایران و کره شمالی از دید آمریکا و اسرائیل:

● ناکامی گفتگوهای آلماتا در روزهای ۴ و ۵ آوریل، همزمان شد با «بحران» در کره. کره شمالی تهدید به جنگ کرد و ارتشهای آمریکا و کره جنوبی مانور مشترک دادند و دو طرف، همچنان همیز به تنور شعله ور بحران می ریزند. آمریکا و اسرائیل از فرصت تمام استفاده را می کنند: فرار گرفتن سلاح اتمی در دست ایران، با وجود مشترکاتی که دارند، امنیت بین المللی را بطور مستقیم تهدید می کند. تیموتی الکساندر گازمن، در مقاله ای به تاریخ ۶ آوریل، وضعیت را این سان بررسی کرده است:

● یک مقام ارشد حکومت آمریکا در هفته ای که قرار برگفتگو بود، گفت: هرگاه ایران قدمهای مشخصی برندارد، مسابقه میان سرباز زدن ایران از تن دادن به خواست بین المللی و تشدید مجازاتها ادامه خواهد یافت. در حقیقت، به دنبال شکست گفتگوهای آلماتا ۲، طرح جدید برای تشدید مجازاتها به کنگره پیشنهاد شده است.

● روزنامه انگلیسی گاردین گزارشی می کند که یک روزگفتگو در باره آینده برنامه اتمی ایران، بد فرجام شد و منابع دیپلماتیک گفتند: میان موضع ایران و موضع کشورهای ۱+۵، یک دریا فاصله است. ایران می خواهد غرب حق ایران را در غنی سازی اورانیوم به رسمیت بشناسد و مجازاتها را لغو کند. و غرب می خواهد ایران تأسیسات غنی سازی خود را تعطیل کند و غنی سازی اورانیوم را رها کند. اینست که گفتگوها به شکست می انجامند. روز دوم، گفتگوها به شکست انجامیدند.

● شکست گفتگوها پیش از سفر جون کری، وزیر خارجه آمریکا، به خاورمیانه، در روزهای ۸ و ۹ آوریل روی داد. نتیجه اینست که تنش میان ایران با آمریکا و اسرائیل شدت خواهد یافت. آمریکا و اسرائیل می خواهند مانع از غنی سازی اورانیوم حتی برای مصارف صلح آمیز شود. بی بی سی گزارش کرده است که در ۴ آوریل، سعید جلیلی، در دانشگاه آلماتا، گفته است: ما فکر می کنیم، با گفتن یک کلمه، گفتگوهای ما می توانند به پیش بروند. و آن کلمه، قبول می کنیم است. هرگاه طرف گفتگو بگوید حق ایران بر غنی سازی اورانیوم را می پذیریم، البته برای مصارف صلح آمیز، گفتگوها می توانند به نتیجه بیانجامند. او گفت: اندک شمار کشورهایی می خواهند کشورهای دیگر را از این حق محروم کنند.

● در این میان، بحران اتمی کره شمالی دست اویز خوبی شد برای اسرائیل و تهدید ایران به بمباران تأسیسات اتمی این کشور. حالا دیگر اسرائیل می گوید: نباید گذاشت خاورمیانه نیز کانون چنین بحران خطرناکی بگردد. هارتنس، روزنامه اسرائیلی، در ۴ آوریل ۲۰۱۳، در روز شروع گفتگوها در آلماتا، نوشت: ایران از بحران کره چه

باخت، باخت؟

هستند و در ایران، ولایت مطلقه فقیه - که حتی بنا بر فقه، «از مصادیق شرک است» حاکم است و سیاست اقتصادی را اجرا می کند که رانت، رانت خواران و فقر وسیع ترین قشرهای جامعه و نیز کشور را به حد اکثر می رساند. هر دو رژیم، به جای عمل به مرام ادعائی خود، آن را چماق کرده اند.

۶ - این دو رژیم نیستند که از اختلاف روس و چین با آمریکا بر سر تفوق طلبی بر جهان، سود برده و برنامه اتمی خویش را به پیش برده اند. در حقیقت، این آمریکا است که می خواهد مسئله را در محدوده سلطه خویش بر جهان حل کند. هرگاه بنا را بر تفوق طلبی نمی گذاشت و در شرق دور و خاور نزدیک، محور نظامی - اقتصادی تهدید کننده پدید نمی آورد، مسابقه تسلیحاتی - در سالهای آینده، عربستان بزرگ ترین خریدار اسلحه در جهان خواهد شد - در نمی گفت و برنامه تسلیحاتی، از جمله برنامه اتمی، محل پیدا نمی کرد.

* ربط دو بحران اتمی ایران و کره شمالی:

انقلاب اسلامی: وسائل ارتباط جمعی اسرائیل و بخشی از همین وسائل ارتباطی غرب، میان بحران اتمی ایران و بحران اتمی کره شمالی ارتباط تنگاتنگ برقرار می کنند و هدفشان از این کار، «افکار عمومی سازی» بر ضد «دولتهای لات» است که جهان را به جنگ اتمی تهدید می کند. از جمله، دبکا فیل، در ۵ آوریل ۲۰۱۳، این رابطه را چنین برقرار می کند:

● واکنش ایران نسبت به بحران کره، که یک طرف بحران، پیونگ یانگ است، قابل پیش بینی بود. هرچند آمریکا می خواهد روابط تنگاتنگ این دو متحد، نادیده بگیرد:

● در ۵ آوریل، معاون رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران، سرتیپ پاسدار، مسعود جزایری، انگشت تهدید را بسوی آمریکا گرفت: «حضور آمریکا در کره جنوبی، علت اصلی تنش ها در این منطقه حساس در گذشته و حال است. آمریکا و متحدانش زبان عظیم خواهند دید هرگاه در این منطقه جنگ روی دهد. کشورهای مستقل تسلیم حماقتهای آمریکا نمی شوند. زمان تخویف و تهدید مدتها است که سرآمده است».

● قسمت دوم سخنان جزایری، بازتاب کاملی از امتناع آیت الله خامنه ای از پذیرفتن خواست آمریکا در آنچه به برنامه اتمی ایران مربوط می شود، است. بحران کره شمالی به ایرانها فرصت داده است که دو گنجشک را با یک سنگ بزنند: هم زمان با دستور گیم یونگ آن بر استقرار موشکهای میان برد در ساحل شرقی کره شمالی، سردار جزایری رجز می خواند و رجز خوانی او با شروع گفتگوهای آلماتا نیز، همزمان است.

● واشنگتن امیدوار بود به پیشرفت گفتگوها شتاب ببخشد. با آنکه گفتگوها بیهودی خود را به اثبات رسانده اند، اطلاعاتی که وال استریت ژورنال انتشار داد، امیدی برانگیخته است. بنا بر آن اطلاع، خامنه ای دستور داده است آهنگ فعالیت های اتمی ایران، آهسته گردد. او بدین خاطر چنین دستوری را داده است که پیش از انتخابات ریاست جمهوری، از خط قرمزی که سبب حمله نظامی به ایران

چرا گفتگوها بر سر برنامه اتمی ایران، نمی توانند پیش از «انتخابات» ریاست جمهوری به جایی برسند؟:

* خسارت ۱۰۰ میلیارد دلاری بحران اتمی که در آن، زیان ایران بابت استخراج نفت و گاز خلیج فارس توسط کشورهای ساحلی دیگر و... ملحوظ نشده است، همچنان رو به افزایش است:

● یاد آور می شود که بنی صدر مجموع زیان ناشی از بحران اتمی را ۳۶۲۵ میلیارد دلار برآورد کرده است (تلف شدن بخشی از ذخایر نفت بخاطر فرسودگی وسائل استخراج نفت + سهم ایران از منابع نفت و گاز خلیج فارس که کشورهای ساحلی می برند و می خورند + اتلاف بنزین بخاطر فرسودگی پمپهای بنزین + بعلاوه سرمایه ای که بابت فرار مغزها از دست می رود + فرار سرمایه ها + بعلاوه کار بخش صنایع، با حدود ۴۰ درصد ظرفیت و تعطیل شماری از آنها + بعلاوه بکار افتادن سرمایه ها در اقتصاد مصرف محور و در نتیجه سوختن فرصتهای سرمایه گذاریهای تولیدی + بیکاری آشکار و پنهان + اثر تخریبها بر گرانی قیمتها و بهدرفتن درآمدهای نفتی ناشی از ناگزیر شدن به فروش نفت به بهای نازل و مبادله آن با کالا + باز بودن دروازه ها بر روی قاچاق + بعلاوه بزرگ شدن رقم رانت خواری و فسادها که در هر جامعه ای ضد رشد اقتصادی هستند).

● اما در روزهای پیش از دور دوم گفتگوها در آلماتا، محاسبه کارشناسان غرب، درباره خسارت ایران بابت بحران اتمی انتشار یافت. بنا بر این برآورد، تنها زیانهای ناشی از تخریبها و هزینه های پرداختی بابت فعالیتهای اتمی محاسبه شده اند و سر به ۱۰۰ میلیارد دلار می زند:

● به گزارش CNN در ۳ آوریل ۲۰۱۳، بنیاد کارنگی یک گزارش با عنوان "برنامه هسته ای ایران: قیمتها و خطرات" را منتشر کرد. نویسندگان این گزارش متذکر شدند که جمهوری اسلامی ایران ذخایر کافی اورانیوم برای توسعه انرژی هسته ای ندارد. ایران بر اثر توسعه برنامه هسته ای خود، زیانی با رقم نجومی کرده است: حداقل ۱۰۰ میلیارد دلار در نتیجه تحریم های وضع شده بر ضد ایران و مشکلات بعدی در اقتصادی داخلی، به ایران خسارت وارد شده است.

● نیروگاه هسته ای در بوشهر که تقریباً طی مدت ۴۰ سال ساخته شده است، فقط ۲ درصد از برق مصرفی کشور را تولید می کند. در همان زمان، ایران بیش از ۱۵ درصد از برق تولید شده را



به دلیل زیرساخت کهنه و معیوب از دست می دهد.

۲۰ فروردین ۹۲، بنا بر قولی، در ۷۰ و بنا بر قولی در ۹۰ کیلومتری بوشهر، زلزله سختی روی داد، با قدرت ۶٫۱ ریشتر بنا بر آورد ایران و ۶٫۳ بنا بر بر آورد آمریکا در شهر کاسی روی داد. شدت ویرانی بیشترین نیاز را به چادر و لوازم اولیه زندگی بوجود آورده است اما کمبود چادر و لوازم زیاد است. علت فرستادن اینگونه تجهیزات به سوریه و لبنان است. بهر رو، رژیم اطمینان می دهد که به نیروگاه اتمی بوشهر آسیبی وارد نشده است. مقامات فنی روسی نیز می گویند نیروگاه چنان ساخته شده است که در برابر زلزله با قدرت ۸ ریشتر، مقاومت کند. با وجود این، وقوع زلزله، بزرگ بودن تهدیدی را آشکار می کند که همواره نسبت به آن هشدار داده می شد. طرفه این که چون اینگونه اطمینان دادنها رفع نگرانی از مردم نمی کند، می گویند نیروگاه هنوز کار نمی کند!

*** علامتی حاکی از کاهش فعالیتهای اتمی ایران مشاهده نمی شود اما آیا «رئیس جمهوری» آینده مأمور حل بحران می شود و یا ادامه دادن به آن تا آخر؟**

نخست وال استریت ژورنال گزارش کرد که ایران اهنگ فعالیتهای اتمی خود را آهسته کرده است. در ۲۹ مارس ۲۰۱۳، دیکافیل، خبر وال استریت ژورنال را تذبذب کرد: «هیچگونه علامتی حاکی از کند شدن اهنگ فعالیتهای اتمی ایران مشاهده نمی شود. دستوری هم که از سوی خامنه ای در این باره صادر شده باشد، کسی نشنیده و ندیده است. اگر چنین امری واقع شده بود، رقبهای خامنه ای آن را دست اویز می کردند برای ضربه وارد کردن به نامزد مطلوب او در انتخابات ریاست جمهوری.»

در ۹ آوریل ۲۰۱۳ (۲۰ فروردین ۹۲)، در همان حال که آمریکا ایران را به تشدید مجازاتها و حمله نظامی تهدید می کرد، در ایران، اعلان شد که احمدی نژاد دستور داده است تأسیسات بهره برداری از معادن اورانیوم، در معادن اورانیوم یزد، کار خود را آغاز کنند. تولید ذغال زرد ضرور است برای اینکه تجهیزات غنی سازی اورانیوم کار کنند.

پیش از انقلاب، قرار بود رژیم شاه تأسیسات غنی سازی اورانیوم ایجاد کند و از افریقای جنوبی ذغال زرد وارد کند.

بنا بر خبر، از دو معدن اورانیوم بهره برداری می شود و تأسیسات بهره برداری کننده، آن را برای غنی شدن توسط سانتریفوژها آماده می کنند. تلویزیون رژیم مراسم افتتاح این تأسیسات را با تفصیل، بخش کرد. از دید خبرگزاری های خارجی، پیام افتتاح این تأسیسات به غرب ایست که صنعت اتمی غیر نظامی ایران یک واقیبت است و غرب باید آن را بپذیرد. موضوع گفتگو می تواند دنباله پذیرفتن این واقیبت باشد و نه خود این واقیبت.

● سازمان انرژی اتمی ایران می گوید این تأسیسات سالانه ۶۶ تن ذغال زرد تولید می کنند و این یک سوم اورانیوم لازم برای تهیه سوخت نیروگاه اتمی ایران است.

بنا بر اطلاع واصل از کشور، افتتاح نمایش تبلیغاتی است. وگرنه، عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی، ماهی پیش از این گفته بود: در کار نصب سانتریفوژهای جدید هستیم اما اورانیوم لازم برای غنی کردن در اختیار نداریم. علاوه بر این، تا ۱۰ سال، سوخت نیروگاه بوشهر، در صورتی که کار کند، را روسها خود تأمین خواهند کرد. اما هدف با هدفهای نمایش تبلیغاتی کدام و یا کدامها هستند؟

۱- در پی شکست گفتگوهای آلمان، رژیم می باید می گفت: در باره اصل غنی کردن اورانیوم، کوتاه نمی آید. هرگاه این

باخت، باخت؟

«فتنه ای بزرگتر از فتنه سال ۸۸». ارباب فعالان سیاسی از هم اکنون آغاز شده است: به آنها گفته شده است یکی از سه انتخاب را بکنند. ۱- سکوت و ۲- حمایت از نامزد مورد نظر رهبر و ۳- تحول عواقب فعالیت بسود تحریم و یا مطرح کردن نام کسی که نامطلوب است. نامطلوب تنها خاتمی نیست. هاشمی رفسنجانی و حتی ناطق نوری نیز هستند. دستگاه قضایی مأمور شده است کسانی را که سخن از تحریم انتخابات بزنند، «تحت تعقیب قضایی» قرار دهند.

کسانی که با نامزدهای «نامطلوب» دیدار کنند، دست کم تهدید به دیگر به دیدار آنها رفتن و یا دستگیر می کنند.

دانشجویان و افراد احزاب سیاسی که منحل شده اند (نهضت آزادی و جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و...) «جو محیط کار شان سنگین گشته است».

تشدید سانسور اینترنتی به ترتیب زیر:

۱- در بالاترین با استفاده از ای دی کسی که آدرسش هک شده رای منفی و یا مثبت میدهند.

۲- از طریق آدرس فرد مورد نظرشان و یا ای دی کامپیوتر وی عکسها و فیلمهای مستهجن همراه با نامه های مستهجن برای اعضای خانواده وی میفرستند. یعنی وانمود می کنند که طرف مورد نظرشان در واقع قربانی آنها اهل ارسال عکسها و فیلمهای مستهجن است و سهوا به جای ارسال ان عکس برای رفیقش، برای همسر خود فرستاده و بدین وسیله ایجاد اختلاف خانوادگی می کنند.

۳- در زیر فایلهایی با ای دی طرف قربانی مبادرت به نوشتن کامنت ها و مواضع عجیب و غیر منتظره و خلاف مواضع سازمانی می کنند. خصوصا که ملاحظه فرد مزبور فعالیت فیسبوکی مدام ندارد و با فاصله های زیاد از آدرس فیسبوکی خود استفاده می نماید و امکان کنترل برایش موجود نیست. تا اینکه وی با اعتراض دوستانش مواجه شود.

۴- روابط فرد مورد نظر خود را با دوستان سازمانی و خانوادگی، با ارسال ایمیلهای منحرف کننده بهم میزنند.

۵- در یک مورد، که از آن اطلاع دقیق در دست است، خبر تصادف یک دانشجوی در خارج را برای پدر وی در ایران فرستاده اند باعث سکنه وی شده اند.

۶- حتی ارتش سایبری صدای فعالان سیاسی را در مصاحبه ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ضبط می کنند و همانند قطعات بهم چسبانده کاغذهای پاره شده در سفارت آمریکا بطور دلخواه بهم می چسبانند و جملات دلخواه خود را میسازند و آماده نگاه میدارند تا بتوانند آن را برای خراب کردن فردی در اینترنت پخش نمایند. در واقع صدا نیز اصالت دارد چون مستقیماً از برنامه های رادیویی و تلویزیونی ضبط شده اند.

۷- همانگونه که به دروغ برای پرونده سازی زرافشان اعلام کردند در منزل وی مواد مخدر و مشروبات الکلی یافته اند و جاسازی کرده بودند از طریق اسکایپ های کنترل نشده و باز نگاه داشته شده از منزل فعالان سیاسی خارج و داخل کشور عکس می گیرند. آنها در لباسهای راحتی و پیژاما و یا در لحظات عریان شدن قربانی و یا در حسین ادای صحبتهای خصوصی آنان را ضبط می کنند و نگاهداری می کنند تا زمانی بطور آشکار و یا بطور خزنده و پنهان علیه وی برای دوستانش و یا اقوامش ارسال دارند و یا در اینترنت پخش نمایند.

۸- از طریق ارسال ایمیل به عنوان طرفدار خط سازمانی افراد رابطه دوستی و آشنایی با فردی بر قرار می کنند و اطلاعات در مورد دوستان وی را، از او، بطور تدریجی کسب می کنند و بعد آن اطلاعات را از طریق نامی معمول با ارسال ایمیل و یا در فیسبوک و یا بالاترین و توپتر علیه دوستان سازمانی وی و یا افراد خانواده وی بکار می گیرند.

۹- و حتی شده که برای برخی دعوتنامه برای شرکت در جلسه ای جعلی را ارسال

میدارند و یا به نام وی و از آدرس وی و یا استفاده از ای دی وی و ای بی وی پاسخ مثبت به دعوتی در جلسه ای را جعل می کنند.

۱۰- حتی موردی برای افرادی از یک سازمان چپ تقاضای عضویت در سازمان مشروطه خواهان را جعل کرده اند و بعنوان افشاگری علیه وی به اسمی جعلی با ایمیل برای برخی از دوستان سازمانی آنها فرستاده اند.

۱۱- سعی این ارتش سایبری بر اینست که به حسابهای بانکی افراد خارج از کشور از روی اطلاعات ضبط شده بر روی کامپیوتر ها از قبیل پاسوردها راه یابند و پول را به حسابهای متعلق به افراد حاکمیت در کشور خصوصا هلند انتقال دهند.

۱۲- حاکمیت وی پی ان های فراوان به قیمت نازل در اختیار ایرانیان داخل کشور قرار میدهد ولی همین امر راهی است برای جاسوسی ایرانیان خارج از کشور. همه وی پی پی ان ها کنترل شده می باشند و هر ایرانی در داخل که از آنها استفاده می برد با استفاده از ان روابط دوستی و سازمانی خود را لو میدهد.

انقلاب اسلامی: این اطلاعات را ما دریافت کرده ایم و بدین ترتیب در اختیار ایرانیان قرار می دهیم تا مراقبتهای لازم را بکنند و «لشکر سایبری» رژیم را تا کام گردانند.

*** کسانی که تا این هنگام نامزد شده اند، یا سپاهی هستند و یا واواکی:**

کسانی که تا این هنگام خود را بعنوان نامزد معرفی کرده اند و نیز کسانی که نامزدهای «بیت رهبری» و سپاه خواننده می شوند، یا واواکی هستند و یا عضو سپاه:

● فلاحیان که می خواهد «اتحاد جماهیر اسلامی» ایجاد کند و پورمحمدی، هر دو واواکی و از جاینگاران بنام هستند. در بخش بزرگی از جنبشهای رژیم، شرکت مستقیم داشته اند. رحیم مشائی نیز زمانی در واواک بوده است.

● محسن رضائی و قالیباف و سعید جلیلی و لنگرانی پاسدار بوده اند.

● علی اکبر ولایتی و حسن روحانی و حداد عادل در سپاه و واواک نبوده اند. اما ولایتی، در سازمان ترور بوده است و ترورهای خارج از کشور، با همکاری وزارت خارجه تحت وزارت او انجام گرفته است و همچون فلاحیان، در دادگاه میکنونوس، در شمار آمران و سازمان دهندگان ترور، نام برده شده است.

هر چند او فرد مطلوب خامنه ایست اما خامنه ای می داند که از صندوق رأی بیرون آوردن اسم او، درد سر بزرگ بیار می آورد. حداد عادل نیز دست نشانده اما در رژیم نیز به بی کفایتی شهره و فاقد پایگاه است. وضعیت چنان است که احتمال نامزد شدن حسن روحانی، بطور رسمی، کم است و اگر هم نامزد شود، ور خواهد شکست.

*** خامنه ای در انزوای خویش، از باز شدن فضای سیاسی درحدی که انتخابات ایجاب می کند، می ترسد، گرفتار دو مصیبت است:**

بحران اتمی و گروه احمدی نژاد:

مشکل اولی که خامنه ای با آن روبرو است، مشکل احمدی نژاد و گروه او است. از نزدیکان او شنیده شده است که تصویب صلاحیت رحیم مشائی مصیبت و تصویب

نکردن آن نیز مصیبت است. هرگاه صلاحیت او تصویب شود و فضای انتخاباتی بسته بماند، او بر نامزد مطلوب خامنه ای پیروز می شود. خامنه ای و بیت او می دانند که کفایت نامزدی معروف شود به «نامزد رهبری»، تا کسی به او رای ندهد. و اگر صلاحیت او تصویب نشود، بخشی از اقلیت رأی دهنده نیز از رفتن به پای صندوقهای رأی سرباز خواهند زد و قیل و قال احمدی نژاد نیز سبب خواهد شد که رئیس جمهوری بعدی، فاقد هرگونه مشروعیتی بگردد.

تا تاریخ ارسال این گزارش، دستور اینست که خاتمی نباید در انتخابات شرکت کند. حتی هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری نیز نباید، بعنوان نامزد، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند.

هر روز به «انتخابات» نزدیک تر می شویم. سردرگمی خامنه ای را آشکارتر می بینیم. در حال حاضر، نامه های دوتن برده می شوند. یکی سعید جلیلی و دیگری شخصی به اسم لنگرانی که در هیات وزیران احمدی نژاد، وزیر بهداشت بوده است. او از پیروان مصباح یزدی است و زمانی رابط سپاه با دادگاه انقلاب بوده است. جلیلی از لنگرانی جلو تراست. از پیش، سپاه برایش زمینه سازی می کرد. از جمله، سردار رضا سراج او را نامزد بعدی ریاست جمهوری خواند که سپاه برایش فعالیت خواهد کرد.

اگر جلیلی از آلمان تا با دست پر باز می گشت، خامنه ای هم از سرگردانی می آسود. اما نام جلیلی، تشدید تحریمها را به ذهن مردم می آورد. در خور یادآوری است که در روزهای پیش از رفتن جلیلی و هیات تحت ریاست او به آلمان، قیمت طلا و ارز پائین آمد و بهنگام بازگشت او، قیمت طلا و ارز بالا رفت.

احمدی نژاد نیز از سیاست خامنه ای در بحران اتمی نبری جست. در ۲۴ فروردین، بازدیگر، او گفت اتم را تاوقتی دولت (مقتصد حکومت او است) تصدی می کرد، کارش به سامان بوده است. از آن بی سامان شده است. و او، به صراحت، از ضربه تحریمها بر اقتصاد کشور، سخن گفته است. اینست که، از دید مردم، تحمیل جلیلی، بعنوان رئیس جمهوری، یعنی این که بنا بر رفتن «تا آخر» یعنی جنگ است. از سه دبیر شورای امنیت ملی، روحانی را مردم کسی می دانند که بنایش بر حل بحران بوده اما خامنه ای مانع شده است. حتی علی لاریجانی، از دید مردم، می خواسته است مشکل اتمی را حل کند. در عوض، جلیلی کسی تصور می شود که مایع محض خامنه ای و عامل او در تشدید بحران اتمی است:

پیش از انقلاب، قرار بود رژیم شاه تأسیسات غنی سازی اورانیوم ایجاد کند و از افریقای جنوبی ذغال زرد وارد کند.

بنا بر خبر، از دو معدن اورانیوم بهره برداری می شود و تأسیسات بهره برداری کننده، آن را برای غنی شدن توسط سانتریفوژها آماده می کنند. تلویزیون رژیم مراسم افتتاح این تأسیسات را با تفصیل، بخش کرد. از دید خبرگزاری های خارجی، پیام افتتاح این تأسیسات به غرب ایست که صنعت اتمی غیر نظامی ایران یک واقیبت است و غرب باید آن را بپذیرد. موضوع گفتگو می تواند دنباله پذیرفتن این واقیبت باشد و نه خود این واقیبت.

● سازمان انرژی اتمی ایران می گوید این تأسیسات سالانه ۶۶ تن ذغال زرد تولید می کنند و این یک سوم اورانیوم لازم برای تهیه سوخت نیروگاه اتمی ایران است.

بنا بر اطلاع واصل از کشور، افتتاح نمایش تبلیغاتی است. وگرنه، عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی، ماهی پیش از این گفته بود: در کار نصب سانتریفوژهای جدید هستیم اما اورانیوم لازم برای غنی کردن در اختیار نداریم. علاوه بر این، تا ۱۰ سال، سوخت نیروگاه بوشهر، در صورتی که کار کند، را روسها خود تأمین خواهند کرد. اما هدف با هدفهای نمایش تبلیغاتی کدام و یا کدامها هستند؟

۱- در پی شکست گفتگوهای آلمان، رژیم می باید می گفت: در باره اصل غنی کردن اورانیوم، کوتاه نمی آید. هرگاه این

*** امریکا در هر حال به ایران حمله خواهد کرد پس...:**

بعد از بازگشت جلیلی و هیات تحت ریاست او از آلمان، آن دسته از سرداران سپاه که او را نامزد ریاست جمهوری کرده اند، در محیطهای خود، اینطور استدلال می کنند که اگر هم ایران کوتاه بیاید، امریکا نخواهد گذاشت مشکل اتمی حل شود. آن قدر ماجرا را کش خواهد داد که:

۱- در سوریه و عراق، وضعیت همان شود که امریکائی ها می خواهند و

۲- حمله نظامی به ایران.

بنا بر این، ما باید خود را برای حمله نظامی آماده کنیم. از شرایط اصلی این آمادگی، یکی یکدست و منسجم شدن نظام تحت امر «رهبری» است. جلیلی کسی است که هم مطیع «رهبر» است و هم می داند که قدرت قابل تقسیم نیست و باید در شخص «رهبر» متمرکز باشد.

از هم اکنون، معلوم است که «رئیس جمهوری» آینده، کار خود را با دلار ۳۰۰۰ تومانی (رسمی) و ۴۰۰۰ تومانی باید شروع کند. بنا بر این، نامزدها چه خواهند و چه نخواهند، انگ «بحران اتمی» بریشانی آنها می خورد:

در سوریه و عراق، وضعیت همان شود که امریکائی ها می خواهند و حمله نظامی به ایران.

بنا بر این، ما باید خود را برای حمله نظامی آماده کنیم. از شرایط اصلی این آمادگی، یکی یکدست و منسجم شدن نظام تحت امر «رهبری» است. جلیلی کسی است که هم مطیع «رهبر» است و هم می داند که قدرت قابل تقسیم نیست و باید در شخص «رهبر» متمرکز باشد.

از هم اکنون، معلوم است که «رئیس جمهوری» آینده، کار خود را با دلار ۳۰۰۰ تومانی (رسمی) و ۴۰۰۰ تومانی باید شروع کند. بنا بر این، نامزدها چه خواهند و چه نخواهند، انگ «بحران اتمی» بریشانی آنها می خورد:

مشکل اولی که خامنه ای با آن روبرو است، مشکل احمدی نژاد و گروه او است. از نزدیکان او شنیده شده است که تصویب صلاحیت رحیم مشائی مصیبت و تصویب



۱- هر گاه قرار بر زمینه سازی برای جنگ باشد، نامزد ریاست جمهوری «ذوب در ولایت» اما نه از نوع احمدی نژاد که از نوع جلیلی و ولایتی و حداد عادل می شود. فضای انتخاباتی بسته و تحریم انتخابات بسیار گسترده خواهد شد.

۲- هر گاه قرار بر رهاشدن از مجازاتهای اقتصادی و تعدیل قیمتها و تشویق تولید داخلی، بنا بر این، پایان دادن به بحران اتمی باشد، نامزد ریاست جمهوری کسی معرفی خواهد شد که مشکل اتمی را حل خواهد کرد. این فرض نیز، مستند است به موضع گیری خامنه ای:

او در مشهد، با گفتگوی مستقیم با امریکا موافقت کرد. پس رئیس جمهوری جدید می تواند وارد گفتگوی مستقیم با امریکا شود و مشکل اتمی را حل کند. برای این فرض و وضعیت نیز او، نامزد مطلوب خود را دارد که علی اکبر ولایتی است. این امر که در واشنگتن، ستاد تبلیغاتی به سود او ایجاد شد و شایع شد که او، از سوی خامنه ای با امریکایی ها صحبت کرده است - او و خامنه ای تکذیب کردند - و وزارت طولانی او بر وزارت امور خارجه، او را مناسب ترین کس برای اجرای راه کاری از نوع دوم، از دید خامنه ای، می کند. اما یک عیب بزرگ دارد و آن اینست که جلو انداختن آن بعنوان نامزد، یعنی این که خامنه ای چاره ای جز سر کشیدن جام زهر ندارد. می دانیم که سه دهه پیش از آنکه خمینی، با پذیرفتن قطعنامه شورای امنیت، جام زهر تسلیم را سر کشید، همین ولایتی، بعنوان وزیر خارجه رژیم به آلمان رفت و به گنشر، وزیر خارجه وقت آلمان اطلاع داد که ایران آماده است قطعنامه شورای امنیت را بپذیرد. روزنامه لوموند همان تاریخ نیز گزارش کرد که او به گنشر گفته است ایران قطعنامه شورای امنیت را بپذیرد. حسن روحانی نیز می تواند این راه کار را در پیش بگیرد اما او از باند هاشمی رفسنجانی است و در بیت خامنه ای و سیاه طرفدار ندارد.

۳- در بیت خامنه ای، تمایلی قوی نیز وجود دارد که می گویند: «رهبری» در موقعیتی قرار گرفته است که نمی تواند با کمتر از گرفتن موافقت با غنی سازی، رضا دهد. زیرا نابود می شود. خسارت بحران اتمی بیش از آن سنگین شده است که او بتواند بگوید جام زهر شکست را سر می کشم و به دستور امریکا و اسرائیل کردن می نهم. از دید این گرایش، انجام توافقی بر پایه شناخته شدن «حق ایران بر غنی سازی اورانیوم»، شدنی است. شرط این که زمان به زیان ایران عمل نکنند. یعنی رژیم سوریه سقوط نکند و در عراق، وضعیت به زیان ایران تغییر نکند. در سوریه، النصرت با ایمان التواهری بیعت کرد و این بیعت، بر افکار عمومی غرب ضربه وارد کرد. یعنی اعتماد این افکار عمومی به تبلیغات مستمر در باره سوریه را، متزلزل کرد. نقش اسلحه لیبی در جنگ مالی و... آماده کردن افکار عمومی را برای تشدید جنگ در سوریه مشکل کرده است. اعتراض به پیروی دولتهای غرب از سیاست عربستان و دستیارش، قطر، در منطقه بیشتر و بیشتر می شود. روشن است که دست رژیم بشار اسد در جنایت بر ضد مردم سوریه نیز باز تر می گردد. گزارش دیده بان حقوق بشر در باره بمباران مردم غیر نظامی تنها قسمتی از این جنایت بر ضد بشریت را آشکار می کند.

با وجود این، بحران کره، در آنچه به برنامه اتمی ایران مربوط می شود، افکار عمومی غرب را سخت حساس کرده است. به سخن دیگر، زمان نیز بسود رژیم به پیش نمی رود. اینست که تمایل طرفدار پایان بخشیدن به بحران بر این نظر شده است که • خامنه ای برگی برای بازی کردن در دست ندارد. در خود رژیم نیز در انزوا است. یعنی اعتماد به او یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. بنابراین، برای قبولاندن «حق ایران بر غنی سازی اورانیوم»، وسیله فشاری در اختیار ندارد. فشار اقتصادی غرب بر ایران نیز رو به تشدید است.

• بنابراین، در وضعیت نه توانائی مصالحه و نه توانائی عدم مصالحه است. تنها کاری که می تواند بکند اینست که نامزد و یا نامزدهای مورد نظر او، خود را کسانی معرفی کنند که با استفاده از «اجازه

رهبری» (اجازه گفتگوی مستقیم با امریکا)، مشکل اتمی را از راه گفتگوی مستقیم با امریکا و ۵ کشور دیگر، حل خواهد کرد. طرفداران این راه کار به جلیلی، از دید تمایل خود می نگرند: جلیلی بمدت ۴۰ دقیقه با نماینده امریکا گفتگو کرده است - در ایران تکذیب شد اما سخنگوی اشتون، وزیر خارجه اروپا وقوع این گفتگو را تصدیق کرد. تکذیبهای دستگاه خامنه ای اغلب دروغ هستند - و پیشنهاد متقابل را بنحوی طرح کرده است که طرف اصلی گفتگو یعنی امریکا متقاعد شود که ایران همه گونه بازرسی و نظارت را می پذیرد و به غنی سازی در حد ۴ درصد قانع است. به سخن دیگر، حتی جلیلی نیز می تواند راه کار مصالحه را در پیش گیرد.

• اما «ما آماده گفتگو با امریکا هستیم» را احمدی نژاد مطرح کرده است. مشائی بیشتر را برای حل مشکل اتمی دارد، بی آنکه خامنه ای جام زهر کشنده ای را سر بکشد. اما سرداران سپاه و شخص خامنه ای و فرزندش مجتبی، تصور رئیس جمهوری شدن او را نیز به ذهن خود راه نمی دهند. زیرا می دانند کسی مستقل از «رهبری» که روابط خارجی ایران را عادی کند و از هم اکنون وعده «آینده اقتصادی درخشان» (مشائی این وعده را می دهد) را می دهد، محور قدرت در رژیم می شود. و آنهمه خنایت و خیانت و فساد که خامنه ای برای بازسازی رژیم شاه سابق کرده است، روی دستش می ماند.

انقلاب اسلامی: وراپنک بسنیم در باره گفتگوهای آلمانا و سیاست پیش روی حکومت او با ما و حکومت اسرائیل، تحلیل گران غرب چه نوشته اند:

واپسین بازی و موضوع واقعی گفتگوها با ایران؟ دروغها! جنگ با ایران؟

انقلاب اسلامی: از نوشته های تحلیل گران، ترجمه های دو نوشته را در باره گفتگوها بر سر برنامه اتمی و موضوع واقعی گفتگوها را می آوریم. سپس اعتبار موضع گیریهای جنگ طلبانه و اطلاعاتی منتشره را بررسی می کنیم:

واپسین صحنه بازی گفتگوها با ایران چگونه صحنه ایست؟

در ۹ آوریل ۲۰۱۳، بل پیلار، کسی که ۲۸ سال در خدمت سیا بوده و تحلیل گرج ارشد سیا گشته و اینک در دانشگاه جرج تاون تدریس می کند، این تحلیل و ارزیابی را در باره گفتگوها بر سر اتم با ایران به عمل آورده است:

• مسائل ارتباط جمعی عمده امریکا ایران را سرزنش می کنند که گفتگوها را در بن بست نگاه داشته است. اما در واقع این گفتگو کنندگان غرب هستند که حاضر نیستند حق ایران را بر غنی کردن اورانیوم برای مصارف صلح آمیز، بپذیرند.

• امریکا و شرکایش در گفتگو با ایران همچنان بر تکرار اشتباه های بزرگ، در گفتگو با ایران، ادامه می دهند. و گرنه،

باخت، باخت؟

دست یافتن به توافق بسیار خوب از راه گفتگو کاملاً شدنی است.

• یکی از اشتباه ها اینست بنا نیست که در یک زمینه و بر سر یک موضوع، توافق از راه کوششهای بدست آید که هر یک از دو طرف برای بیشترین دست آورد را داشته باشد، بلکه زمینه و موضوع یکی نیست. کشورهای ۱+۵ پیشنهادهایی را ارائه می دهند بی آنکه معلوم کنند حق ایران بر غنی کردن اورانیوم را می پذیرند یا نه. و ایران، می بیند بدون تعیین تکلیف آنچه را حق خود می داند، هر پاسخی بدهد، وارد مداری شده است که از آن نمی توان بیرون آمد. دیپلماتهای غربی، در باره تازه ترین دور گفتگوها، از تردید بسیار ایران را در ورود به این روند، سخن گفته اند.

• بدین قرار، در این مرحله از گفتگوها، پرسش بایسته اینست: اگر تهران در باره رسیدن به توافق و انجام مصالحه، جدی باشد - واقعا جدی باشد - طرفهای گفتگو با ایران چگونه روشی را باید در پیش بگیرند؟ راستی اینست که ایرانی ها در معامله، بسیار سخت گیر هستند. اگر در معامله جدی باشند، می باید بیشتر از آنچه تا به حال بوده اند، به راه بیایند. بسا در باره تردید و دودلی افراطی ایرانیها، تا حدودی حق به جانب کشورهای ۱+۵ باشد. امیدوار باشیم که ایرانی ها جدی باشند و طرف دیگر نیز اطمینان بدهد که قصد ندارد ایرانی ها را سر بدواند.

• یکی از مهمترین مسائل موجود در راه کار کشورهای ۱+۵ اینست که نمی خواهند مجازاتها بر ضد ایران را، در معامله با ایران، یکجا، بکار برند. در واپسین پیشنهاد این کشورها، لغو اندکی از مجازاتها را گنجانده اند. مجازاتهایی که لغو شدنشان از پیشنهاد کرده اند، اندکی بیشتر از مجازاتهای مندرج در پیشنهادهای پیشین هستند. اما این مجازاتها، در مقایسه با گستره مجازاتها که سالهاست ایران از آنها رنج می برد، ناچیز هستند. در عوض، از ایران می خواهند اجرای برنامه اتمی خود، از جمله فعالیت تأسیسات فردو را به حال تعلیق در آورد. بنا بر این، نباید تعجب کرد از این که ایرانیان این بده بستان را بسیار نابرابر بشمارند.

بکار بردن مجازاتها همچون اهرم بدان معنی نیست که هیچ مجازاتی را بدون مابه ازاء نمی توان لغو کرد. خصوص که نشان دادن حسن نیت سودمند است. زیرا بدین معنی است که غرب به این نتیجه رسیده است که پیشنهاد نامتعادل راه به جایی نمی برد و اینک مضمم است با ابراز حسن نیت، پیشرفت مذاکرات را ممکن بسازد.

و باز بکار بردن هوشمندان مجازاتها بدین معنی نیست که پیشنهاد لغو تمامی مجازاتها را در ازای توافق، با ایران، داده شود. لغو جزئی از مجازاتها در ازای مقداری محدود کردن فعالیتها اتمی، بسا شدنی ترین کار در وضعیت کنونی باشد و اعتماد لازم را برای مصالحه تمام و کمال را ایجاد کند.

امر مهم این نیست که این یا آن مجازات در ازای خواست غرب لغو شود. بلکه اینست که طرف، پیشنهاد را متعادل ارزیابی کند.

• مسئله دیگر اینست که کشورهای ۱+۵ از این امر غافل هستند که طرف ایرانی گفتگو آن اعتماد را ندارد که غرب بر راستی خواستار انجام مصالحه است. در این تردید است که تکند غرب جز این نمی خواهد که سرانجام چیزی که بتوان آن را برنامه اتمی خواند، برجا نماند. راست بخواهی ایرانی ها فکر می کنند که غرب بر راستی خواستار مصالحه با جمهوری اسلامی ایران نیست. غرب و بطور خاص، امریکا همه دلایل را بر این که این ظن را پیدا کنند، در اختیار ایرانیان گذاشته اند. این رویه انتصاف ناپذیر در اعمال مجازاتها و این خسارتها که مجازاتها بر ایران وارد کرده است و برخی از غربی ها از آن لذت می برند، کافی هستند برای این که ایرانی ها به این نتیجه برسند که هدف غرب از گفتگو رسیدن به مصالحه نیست. هدف واقعی تغییر رژیم است. و می دانیم، در غرب، کسانی

آشکارا می گویند که هدف از مجازاتها تغییر رژیم است.

خلاصه کلام این که غرب تمامی دلایل را در اختیار ایرانیان گذاشته است برای این که باور کنند که قصد غرب اینست که گفتگوها ادامه یابند و در همان حال، مجازاتها سخت تر شوند و خسارت بر خسارت بیفزایند. هم خسارتهای اقتصادی و هم خسارتهای سیاسی. ایرانیان از آن بیم دارند که این بازی یک بازی نیست که در آن، آنها بازنده اند، بلکه یک بازی است که پایان ندارد. همانطور که اسکاوت پترسون در کرستین ساینس مونیور، گزارش می کند، تکرانی ایرانیان اینست که غرب می خواهد ایران غنی سازی اورانیوم را بطور کامل متوقف کند و در ازای آن، تنها بخش ناچیزی از مجازاتها را لغو کند.

بدین خاطر است که سخن معاون هیأت ایران در گفتگوهای آلمانا، قابل فهم است. او به روزنامه تکاران گفت: اگر بنا باشد ایران امتیازهایی بدهد و یا هر گونه قدیمی برای اعتماد سازی بر دارد، این کار باید «بخشی از طرح وسیع تر و تفاهم آمیز تر واجد هدف روشن» باشد. قسمتی که برعهده کشورهای ۱+۵ است، قبول برنامه اتمی صلح آمیز ایران، از جمله، غنی سازی اورانیوم است.

برداشت معاون هیأت نمایندگی ایران، گویای سوءظن های ایرانیان و مبنی داشتن این سوء ظن ها است. آنها بر این نظر هستند که غرب خواستار پیشرفت گفتگوها نیست. ایرانی ها مهم می دانند که در باره آنچه اساسی است، طرف گفتگو اظهار مثبتی بر زبان بیاورد. هر امضاء کننده قرارداد منع گسترش سلاح اتمی، حق دارد برنامه اتمی صلح آمیز تهیه کند و به اجرا بگذارد. حال این که کشورهای ۱+۵ موافقت با این حق را به حساب امتیازی می گذارند که به ایران می دهند. این «امتیاز» را نیز خالی از محتوی می کنند وقتی از ایران می خواهند اورانیوم را غنی کنند.

• کشورهای ۱+۵ نیاز دارند از خود پرسند - و پاسخ روشنی به این پرسش بدهند - آیا بر راستی می خواهند به مصالحه ای با ایران دست یابند و اگر پاسخش به این پرسش آری بود، در مجازاتها بتگرد و ببند لغو کدامیک از آنها به رسیدن به توافق کمک می کند. اگر پاسخ نه بود، پس بپذیرند که گفتگوها بازی بیش نیستند و ایران سودی در ماندن در این بازی و تن دادن به خطر و دادن امتیازهای بیشتر ندارد.

باز اگر پاسخ آری بود، همان اظهاری را بکنند که ایرانیان در انتظار شنیدنش هستند و این را به هیچ وجه بر امتیاز دادن به ایران نیندارند. بجاست که اظهاره مشترک و شفافی را بعمل آورند. در این صورت، اظهاره نه دادن یک امتیاز کشورهای ۱+۵ به ایران، بلکه فرصت ایجاد کردن برای رسیدن به توافقی با ایران و انجام مصالحه ای عمومی با این کشور است.

• بدون هدف کردن یک مصالحه جامع با ایران، که مسئله اتمی بخشی از آنست، نمی توان از وضعیت کنونی بدر آمد. در واقع، در حال حاضر و بعنوان آغاز کار، دو مصالحه را باید مدنظر قرار داد: یکی مصالحه جزئی بر سر لغو بخشی از مجازاتها در ازای محدود شدن بخشی از فعالیتها اتمی. و دیگری، توافق بر سر یک اظهاریه اصولی که گفتگوها جزئیات آن را مشخص و معین خواهند کرد. پس از این، گفتگوها با داشتن هدف مشخص، بی مانع، در پیشرفت خواهند شد.

زبان مشترک پیدا کردن بر سر چنین اظهاریه ای، حتی بدون این که جزئیاتش معین و مشخص شده باشند، هنوز کاری بسیار مشکل است اما برای آنکه واپسین صحنه بازی، به صحنه گفتگوی واقعی برای رسیدن به توافق، بدل شود، باید از عهده انتقامش بر آمد.

انقلاب اسلامی: نویسنده از یک امر بس مهمی غفلت می کند. همان امری که رژیم ولایت فقیه نیز مردم ایران را از آن غافل نگاه می دارد. و آن اینست که هرگاه رژیم اعتماد به غرب نداشته باشد، پس نه

تنها نمی باید کار را به جایی برساند که خود را در وضعیت چشم پوشیدن از غنی سازی اورانیوم در ازای جزئی از مجازاتها قرار دهد. می باید تدبیرهای سیاسی و اقتصادی بکار می برد که اولاً کارش به افتادن در بن بست نمی کشید و ثانیاً توانائی برابر کردن بده بستان را پیدا می کرد. شکفت این که این تحلیل گر پر سابقه، وضعیت را آن سان که هست می بیند اما انتظار دارد طرفی که دست بالا را پیدا کرده است، با رژیم ایران، توافقی را انجام دهد که او پیشنهاد می کند. بدیهی است که در روابط قوا، طرف قوی تر، مصالحه ای را تحمیل می کند که می خواهد.

در وضعیت کنونی، نه از رژیم که از مردم ایران کار بر می آید. توضیح این که پیش از سرنگونی رژیم ترارها در روسیه، در ایام جنگ اول جهانی، ایران در اشغال قوای بیگانه بود. وقتی رژیم ترارها سقوط کرد، نبود حضور قدرت روسیه، خلائی را پدید آورد و این خلاء را مردم ایران می توانستند از راه پیش بردن تجربه مشروطه، پر کنند. در شمال ایران سه جنبش عمده وجود داشتند. اما به جای آنکه خلاء را با استقلال و آزادی و امنیت در سراسر ایران پر کنند، ترس از تجزیه را بر ترسهای دیگر افزودند و خلاء را بزرگ تر نیز کردند: کودتا و ایجاد دیکتاتوری جدید و سلطه کامل انگلستان بر ایران و بر باز رفتن تجربه مشروطیت. امروز نیز، این مردم ایران هستند که می توانند کشور را از بن بست بدر برند. رژیم مافیاهای نظامی - مالی ایران را در موقعیت باخت - باخت قرار داده است: تسلیم شدن باخت است و تسلیم نشدن، باخت بزرگ تری در آینده. یگا جنبش همگانی پیروز مردم ایران، می تواند با برانگیختن افکار عمومی جهانیان به حمایت خود، باخت - باخت را به برد - برد بدل کند.

موضوع اصلی گفتگوهای پیرامون برنامه اتمی ایران کدام است؟

مقاله ای که ترجمه اش را می خوانید، اسکاوت مک کوئل در ۸ آوریل ۲۰۱۳، در مجله سیاست خارجی انتشار داده است:

• ظاهر اینست که کشورهای ۱+۵ هیچ نه معلوم چه در سر دارند. می توان علامتهای کوچک خوشبینی و امید بخشی را دید: برای مثال، در واپسین دور گفتگوها بده بستانی میان دو طرف انجام گرفته است. الا اینکه آنچه غرب حاضر است بدهد اندکی سبک کردن مجازاتها است و آنچه در ازای آن از ایران مطالبه می کند، تحویل بلکه تخریب تأسیسات اتمی خویش است. بنا بر آنچه انتشار یافته و بسیار فنی است و جز کارشناسان کسی از آن سر در نمی آورد، ایرانی ها می خواهند در ازای قبول بازرسی کامل برنامه اتمی خود، مجازاتها لغو شوند و غرب قول و فعل برای تغییر رژیم را کنار بگذارد و بطور رسمی حق آنها را بر غنی سازی اورانیوم بپذیرد. اما واشنگتن جز به اندک تخفیف در مجازاتها، رضا نمی دهد.

• آنچه بنظر مسلم می رسد اینست که ایرانی ها می خواهند یک «نیروی مصرف کننده» داشته باشند. علت نیز اینست که در اطراف ایران، کشورهای دیگر سلاح هسته ای دارند. ایران می بیند که عراق سلاح هسته ای نداشت و اشغال شد. دروغها و بدان ها افکار عمومی ساختند و عراق را تصرف کردند. رژیمش را سرنگون و کشور را ویران ساختند. و باز ایران می بیند با کره شمالی، رفتار معقول تر است. باوجود رژیم نامعقولی که دارد، رفتار غرب واقع بینانه است. یعنی مهجور بودن کره شمالی را به سلاح هسته ای لحاظ می کند. و بالاخره، ایران می بیند که اسرائیل زرادخانه اتمی بزرگی ایجاد کرده است و دنیا رفتاری



فعل پذیرانه در قبال اسرائیل دارد. طرفه این که اسرائیل از راه همکاری با رژیم تبعیض نژادی افریقای جنوبی به سلاح هسته ای دست یافت. آن زمان، رژیم افریقای جنوبی تحت مجازاتهای بین المللی بود. ایرانیان می دانند که برنامه اتمی ایران در زمان شاه و با موافقت غرب شروع به اجرا شده است. و ایرانیان می دانند که «عدم انتشار سلاح هسته ای»، ریاکاری و عوام فریبی غریبان پیش نیست. از این رو، تصور برچیدن تاسیسات اتمی را نیز مشکل می یابند.

انقلاب اسلامی: برنامه اتمی ایران در دوران شاه سابق، بخش سری نیز می داشت. سرمایه لازم برای ایجاد تاسیسات اتمی اسرائیل را رژیم شاه تأمین کرد و قرار بر این بود که ایران در حاصل کار که تولید سلاح هسته ای بود، شریک باشد. اسرائیل همچنان نه آن سرمایه را به ایران بازگردانده و نه ایران را در حاصل کار شریک کرده است. به جای آن، ایران را به حمله نظامی به تاسیسات اتمی نهدید می کند.

● **علت واقعی اینهمه وسواس که غرب در باره برنامه اتمی ایران، ابراز می کند، همان نیست که در ظاهر می گوید.** علت واقعی را در پوششهای عامه پسند می پوشانند. ویلیام پفاف William Pfaff پوشش را کنار زده و علت واقعی را یافته است:

جنگهای دفاعی اغلب جنگهای تهاجمی هستند که با ایجاد وهم و ترس از خطر، دفاعی تبلیغ و باورآونده می شوند. بسیاری جنگها، در پی تبلیغی پر حجم و ایجاد ترس شدید، دفاعی و پیشگیرانه خوانده شده اند اما تهاجمی بوده اند و علت های واقعی آنها از مردم پنهان نگاه داشته شده اند. جنگ با ایران نیز، یک جنگ تهاجمی در پوشش یک جنگ دفاعی و پیشگیرانه است و با خواهد بود. رهبران امریکا این جنگ را جنگی پیشگیرانه که چاره ای جز دست زدن به آن نیست، تبلیغ می کنند. می گویند ایران به سلاح اتمی مجهز است و با نزدیک است مجهز شود و می تواند دست به حمله اتمی انتحاری بر ضد امریکا، دقیق تر بخواهی، بر ضد اسرائیل بزند.

● **اما علت واقعی حمله اسرائیل و با امریکا و با هر دو به ایران، این نیست که ایران یک تهدید اتمی بشمار است، بلکه اینست که ایران بمتانه یک قدرت متوسط، حتی بدون سلاح هسته ای، بخاطر بزرگی کشور و جمعیت و تاریخ و منابع و ظرفیت اقتصادی، رقیب خطرناک اسرائیل در منطقه ایست که با اسرائیل و امریکا دشمن است.**

انقلاب اسلامی: طرفه این که این نویسنده می داند ایران بلحاظ توان اقتصادی و به بین این واقعیت که در طول تاریخ، قلب بزرگ ترین حوزه تمدنی جهان، حوزه تمدن اسلامی، بوده است، موقعیت بدون بدیلی در منطقه دارد و گردانندگان رژیم در تخریب این اقتصاد و این موقعیت است که از انقلاب بدین سو، همچنان تقلا می کنند. ضعف بزرگ ایران رژیم حاکم است که به بقای خود، اولویت مطلق قائل است و امریکا و غرب از این ضعف و اولویت است که دارند بهره برداری می کنند.

● **دشمنی مردم خاورمیانه با اسرائیل، نه دیرین است و نه ذاتی.** چرا که از قرن هشتم بدین سو، یهودیان در جامعه های مسلمان، در صلح و شرایط مطلوب زندگی می کردند. این در قرن بیستم و با تقسیم فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل بود که دشمنی آغاز شد. در حقیقت، عربها و یهودیها، در کنار یکدیگر، در صلح زندگی می کردند. این در اروپا بود که، در قرن بیستم، یهودیان مورد آزار قرار گرفتند. حالا هم، حمله به ایران به بهانه پیشگیری از خطر معجز شدن ایران به سلاح هسته ای، به ظاهر، سهل و شدنی می آید اما در دراز مدت، بی آمدهای تاریخی خواهد داشت که حمله کنندگان باید تحمل کنند:

● **در صورت حمله نظامی به ایران، که اسرائیل را از موقعیت متفوق در منطقه، بر خوردار می کند، این امریکا است که می باید پی آمدهایش را تحمل کند.** در حال حاضر، اکثریت دو مجلس امریکا و اتحاد رسمی امریکا و اسرائیل، اسرائیل را در موقعیتی قرار داده است که حمله نظامی به

باخت، باخت؟

که در باره برنامه اتمی ایران، غرب ساخته و انتشار داده است:

● **بمناسبت دهمین سالگرد اشغال نظامی عراق، انبوهی از مقاله و تحلیل ها انتشار یافته اند و اغلب آنها متمرکز هستند بر دروغها و اغراق ها و نصف حقیقت ها که به مردم امریکا گفته شدند و ذهن عمومی آنها را با حمله به ایران مساعد کردند.** صدها هزار بی گناه از مردم عراق و افغانستان و پاکستان، بر اثر آن دورغها، کشته شدند. هم اکنون، جنگ در سوریه که امریکا و متحدانش در منطقه، عربستان و قطر و ترکیه، از آن حمایت می کنند، و پیش از آن، حمله ناتو به لیبی، مسبوق به کارزار تبلیغاتی دروغ هستند. و این رشته سر دراز دارد.

● **اگر باید از فاجعه عراق درسی بیاموزیم، آن درس اینست که می باید نسبت به کارزار تبلیغاتی که مایه آن ضد اطلاعات یا مجموعه ای از نصف حقیقت ها و دروغها در باره ایران، است حساس باشیم.** هدف این کارزار تبلیغاتی که سه دهه است ادامه دارد، موجه گرداندن جنگ با ایران است. کارزار تبلیغاتی با به فرکان گزین اعضای سفارت امریکا در ۲ نوامبر ۱۹۷۹، آغاز گشته و تا امروز ادامه یافته است. در باره گروگانگیری نیز تاریخ سازیها یک طرفه هستند. واپسین نمونه این تاریخ سازیها، فیلم آرگو است. بزرگ ترین دروغ در باره ایران که از سال ۱۹۸۴، ساخت و تکرارش آغاز گرفته است، اینست که ایران یک یا دو سال، چند ماه زمان می خواهد تا صاحب بمب اتمی شود. ۳۰ سال گذشته است و ایران هنوز بمب اتمی نساخته است.

● **کارزار تبلیغاتی غیر از جنگ پنهانی است که یک دهه است بر ضد ایران انجام می گیرد.** کشتن دانشمندان اتمی و کشتن سیار از مردم بی گناه توسط گروه های تروریست نظیر جند الله و جنگ سایبری بر ضد تاسیسات اتمی ایران که تحقیق ناتو نیز وقوع آن را تصدیق کرد و تصدیق کرد که این کار از مصادیق دست زدن به جنگ با یک کشور، بنا بر این، غیر قانونی است.

● **کارزار تبلیغاتی بر ضد ایران عمیق تر و وسیع تر از کارزار بر ضد عراق است.** بسیار بهتر هم سازمان یافته است. از امکانات مالی بزرگ تری نیز برخوردار است. تنها در حکومت بوش، ۴۰۰ میلیون دلار صرف بی ثبات کردن رژیم ایران شد. نه تنها حکومت امریکا بودجه برای این کارزار معین کرده است، بلکه لابی اسرائیل و حزب طرفدار جنگ نیز در تأمین بودجه این کارزار شرکت دارند. چنانکه مقامهای رسمی نیز شرکت دارند. چنانکه نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل، رژیم ایران را با رژیم نازی مقایسه می کند و احمدی نژاد را هیتلر می خواند. زیاده روی در مقایسه و توهین که حتی مورد انتقاد برخی محافل حامی اسرائیل نیز شده است.

● **انقلاب اسلامی:** پیش از این مقایسه، بوش (پدر)، برای آماده کردن زمینه در افکار عمومی برای جنگ با عراق، صدام را هیتلر نامید. اغراق آمیز بودن این مقایسه یک سخن است، جبار و سرکوبگر بودن این رژیم سخن دیگری است. وقتی رژیم ایران هدف چنین کارزار تبلیغاتی است، با افزودن بر جباریت و اصرار ورزیدن بر «النصر بالعب»، تبلیغات بی اثر نمی شوند، بلکه کارسازتر می شوند. و چون بهای بسیار سنگین را مردم ایران می پردازند، بر آنها است با جانشین کردن رژیم ولایت مطلقه جباران با دولت حقوقمدار، کارزار تبلیغاتی را بی اثر و ناگزیر از توقف کنند.

● **استفان والت، ده شکست عمده وسائل ارتباط جمعی در باره ایران را فهرست کرده است.** در این جا، بزرگ ترین دروغها را فهرست می کنیم و این بدان معنی نیست که فهرست کامل است:

۱- ۱۹۸۱: یکی از بزرگ ترین دروغها این دروغ بود که امریکا در امور داخلی ایران دخالت نکرده است. حال آنکه سیا حکومت دموکراتیک دکتر محمد مصدق

را در ۱۹۵۳ سرنگون کرد و دیکتاتوری شاه را جانشین آن گرداند که بمدت ۲۵ سال بر ایران، بر پا بود. حکومت بوش بودجه معین کرد برای بی ثبات کردن رژیم ایران و این کار را برخلاف قرارداد الجزایر انجام داد. در حقیقت، بنا بر قرار داد مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، امریکا متعهد شد که «هست و از حالا نیز سیاست امریکا عدم مداخله مستقیم با غیر مستقیم، سیاسی و یا نظامی، در امور داخلی ایران خواهد بود». باز، بنا بر همان قرارداد، امریکا متعهد بود مجازاتهای وضع شده بر ضد ایران را لغو کند. زمانه می گوید امریکا چه دروغ بزرگی را گفته است.

۲- ۱۹۸۴: مجله جینز دیفنس ویکلی Jane's Defense Weekly گزارش کرد سازمان جاسوسی آلمان بر این باور است که ایران، ظرف دو سال، سلاح هسته ای خواهد ساخت.

۳- ۱۹۸۸: یک هواپیمای مسافربری ایران با داشتن ۲۹۰ سرنشین، توسط ناو امریکایی ونسن، بر فراز خلیج فارس، به موشک بسته شد و تمامی سرنشینانش، کشته شدند. از آنها، ۵۶ تن کودک بودند. برای این که جایزات را بپوشانند، امریکا دورغ مضاعف گفت: ناو ونسن در آبهای بین المللی بوده و هواپیمای را با یک جت جنگی اشتباه گرفته است. اما سازمان هواپیمایی کشوری بین المللی تصدیق کرد که ناو ونسن در آبهای ایران بوده است و در یاسالار ویلیام کرو، رئیس ستاد ارتش امریکا نیز، بعدها قبول کرد که ناو ونسن در آبهای ایران بوده است. و مجله نیوزویک نیز مقامات امریکایی را بخاطر این دروغ -اشتباه کردن هواپیمای مسافربری با یک جت جنگی- متهم به گفتن دروغی به بزرگی دریا کرد.

۴- ۱۹۶۶: در بناهای واقع در منطقه الخبر، عربستان، انفجار ایجاد شد و ۱۹ تن از کارکنان امریکایی کشته شدند. سالها امریکا ایران را به دست داشتن در این انفجارها متهم می کرد. اما عبدالباری آنون (سرمدیر القدس العربی که در لندن منتشر می شود) ، در کتاب تاریخ سری القاعده، نوشت که انفجارهای الخبر را القاعده سازمان داده بود.

● **کمیسیون تحقیق در باره ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گزارش کرد که اسامه بن لادن، در همان روز، در حالی مشاهده شده است که مشغول تریک گفتن این انفجارها بوده است.** ویلیام پری که آن زمان وزیر دفاع امریکا بود، در ۲۰۰۲، گفت: به باور او نه ایران که القاعده سازمان دهنده انفجارهای الخبر بوده است. و وزیر کشور عربستان، شاهزاده نایف نیز ایران را از دست داشتن در آن انفجارها، مبری دانست.

۵- ۱۹۹۸: امریکا مدعی شد که ایران با القاعده متحد شده است. القاعده با سازمان حزب الله لبنان که تحت حمایت ایران است نیز متحد شده است. القاعده با حزب الله قرار بر مبارزه با دشمنان مشترک دارند. این دروغ و اتهام را استون امرسون و اسلام ستیز مشهور، دانیل پیس نیز در ماه مه ۲۰۰۱ تکرار کردند.

۶- ۲۰۰۱: این اتهام ساخته شد که ایران در ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ دست داشته است. اما واقعیت این بود که القاعده ایها سنی و سلفی هستند و از شیعه های ایران نفرت دارند و غیر از آدمهای ضد ایران نظیر کنت تیمرن و پیس هیچکس باور نمی کند ایران قشی در ترورهای ۱۱ سپتامبر داشته باشد. محمد خاتمی، رئیس جمهوری ایران، در میان نخستین کسانی بود که به مردم امریکا، پیام همدردی فرستاد. حتی ژرژ بوش و رئیس سیای منصوب او، چون رئیس لوکلین گفتند: «ارتباط مستقیم میان ایران و ترورهای ۱۱ سپتامبر وجود ندارد». و سازمانهای اطلاعاتی غرب بر آن شدند که احتمال کمک ایران به القاعده در عملیات تروریستی، صفر است. در واقع، در ۲۰۰۳، ایران پیشهاد کرد اعضای خانواده بن لادن که بعد از حمله امریکا به افغانستان به ایران پناهنده شده بودند، با رهبران سازمان مجاهدین خلق معاوضه کند. امریکا این

پیشنهاد را رد کرد زیرا می خواست از این گروه برای وارد کردن فشار به ایران، استفاده کند.

۷- ۲۰۰۲: در ماه ژانویه، اسرائیل کشتی کارین Karine A را توقیف کرد و مدعی شد که این کشتی اسلحه حمل می کرده است برای فلسطینی ها. کلین پاول، وزیر خارجه وقت امریکا نیز از این ادعا حمایت کرد. دانستی است که اسرائیل چندین نوبت قول خود را در باره این کشتی و محمولات آن تغییر داد. بعد از مدتی بی مبنی بودن اتهام مسلم گشت و دیگر تکرار نشد.

۸- برزیدنت ژرژ بوش، سخنرانی خود پیرامون وضعیت امریکا و جهان در کنگره، امریکا را یکی از سه کشوری خواند که «محور شر» را تشکیل می دهند. رژیم صدام و رژیم کره شمالی دو عضو دیگر این محور خوانده شدند. ادعا این بود که بوشی و فاحش بودن این دروغ درباره اتحاد رژیم ایران و رژیم صدام حسین، حیرت آور بود. هدف این دورغ دیو نمایاندن ایرانیان و دولت ایران بود.

۹- ۲۰۰۵: کمی بعد از این که احمدی نژاد به ریاست جمهوری بر گزیده شد، تبلیغ شد که او در اشغال سفارت امریکا و به گروگان گرفتن اعضای آن، در ۱۹۷۹، شرکت داشته است. دروغی آشکار بود. همانطور که در جای دیگر توضیح داده ام، او با این کار مخالف نیز بوده است.

۱۰- در ۲۰۰۵، حزب جنگ و لابی اسرائیلی، با برخورداری از حمایت مطبوعات عمده امریکا، تبلیغ شد که احمدی نژاد تهدید کرده است که «اسرائیل از نقشه جغرافیا حذف خواهد شد». این دروغ را حزب جنگ و لابی اسرائیل بکار بردند برای بر انگیزتن جنگ با ایران. اما توسط بسیاری حقیقت باز گو شد که دروغ با ترجمه نادرست قول احمدی نژاد ساخته شده است. در سال ۲۰۱۱، حتی دان مردور، وزیر اطلاعات و انرژی امریکا گفت احمدی نژاد هیچگاه این جمله را بر زبان نیاورده است. با وجود این، این دروغ همچنان تکرار می شود.

۱۱- ۲۰۰۶: روزنامه ناشینال پست کانادا مقاله ای را انتشار داد به قلم امیر طاهری که یک روزنامه نگار ایرانی تبعیدی نزدیک به محافظه کاران جدید. در این نوشته ادعا شده بود که مجلس ایران قانونی را تصویب کرده است که بنا بر آن، اقلیتهای مذهبی، مسیحی و یهودی و زردشتی، می باید لباس بر تن مخصوص بپوشند تا که هویت دینی آنها را نشان بدهد. همانطور که در رژیم نازیها، یهودیها می باید بر لباس خود، علامت مخصوص می زدند. ناشینال پست قول خاخام ابراهیم کوپر را نیز نقل کرد که اطلاع مند درج در نوشته امیر طاهری، مطلقا حقیقت دارد. خاخام ماروین هیر متصدی سیمون ویتال ستر در لوس آنجلس نیز صحت خبر را تصدیق کرد (بعدها او تکذیب کرد). بعد معلوم شد که قانون جز جعل کامل امیر طاهری نبوده است. او سابقه ای دراز در دروغ ساختن و بعنوان واقعیت فروختن دارد. حتی ناشینال پست ناگزیر شد خبر را تکذیب و خود را بخاطر انتشار آن سرزنش کند.

۱۲- ۲۰۰۶: راپرت مردوخ صاحب ساندی تایمز که در لندن منتشر می شود خبری را انتشار داد که ایران بطور محرمانه در کار وارد کردن اورانیوم از کنگو بوده است. این دروغ نظیر همان دروغی بود که قول ۱۶ کلمه معروف ژرژ بوش بود: «حکومت انگلستان آگاه شده است که بتازگی صدام حسین مقادیر مهمی اورانیوم از افریقا خریده است». همانطور که دروغ بودن این قول آشکار شد، آشکار شد که آن «اطلاع» نیز ساخت ساندی تایمز بود.

۱۳- ۲۰۰۶: ۱۰ تن از اعضای کمیته اطلاعات مجلس نمایندگان، در ماه اوت، گزارشی را انتشار دادند که بنا بر آن، «ایران بطور سری برنامه غنی سازی اورانیوم خود را دو دهه است که اجرا می کند و این کار را با تقص قرارداد منع گسترش سلاح



هسته ای و پرغم این که در ظاهر خلاف آن را می گوید، می کند. ایران در کار تولید اسلحه اتمی است». دروغ فاحش بود. آژانس بین المللی انرژی اتمی گزارش را تکذیب و آن را غیر شرافتمندانه خواند.

۲۰۰۶: دلی تلگراف مدعی شد که ایران کوشیده است از نیروهای مسلمان سومالی اورانیوم بدست آورد. این خبر نیز دروغ فاحشی بود.

۱۵ - نروم پودهورتز، پدر لای اسرائیل، مدعی شد که آیت الله روح الله خمینی گفته است: «من می گویم بگذار این کشور دود شود تا که اسلام در بقیه دنیا نیز پیروز شود». مراد او اسرائیل بود. این دروغ دروغ رسوائی بود. آیت الله هرگز چنین جمله ای را بر زبان نیاورده بود. این دروغ را نیز امیر طاهری ساخته بود.

۱۶- ۲۰۰۷: در همان مقاله، پودهورتز باز مدعی شده بود که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری اسبق ایران گفته است: «روزی خواهد رسید که دنیای اسلام بهمان اسلحه مجهز خواهد شد که اسرائیل در اختیار دارد... بکار بردن اسلحه اتمی از اسرائیل هیچ برجا نمی گذارد حال آنکه بکار بردن آن بر ضد دنیای اسلام تنها خسارت بار می آورد». این جمله نیز جعل قول بود. از اتفاق، من در تهران بودم. آنچه هاشمی رفسنجانی در تلویزیون ایران گفت این بود: «هرگز جنگ اتمی میان اسرائیل و دنیای اسلام روی نخواهد داد. زیرا روزی خواهد رسید که دنیای اسلامی بهمان اسلحه مجهز خواهد شد که اسرائیل دارد... بدین فرار، می گفت اسرائیل اندازه کافی عاقل هست که طالب جنگ اتمی با دنیای اسلام نباشد. گرچه همان اظهار نظر نیز توسط اصلاح طلبان و گروه های دموکراسی خواه مورد انتقاد قرار گرفت.

انقلاب اسلامی: همان زمان که هاشمی رفسنجانی این جمله را اظهار می کرد، پاکستان اسلحه اتمی داشت. بنابراین، قول او گویای قصد بر ساختن بمب اتمی بود. دروغ سازی پودهورتز بوده، به جای ساختن آن دروغ می توانست از او بپرسد: آیا شما دنیای اسلام را ایران می دانید و می گوئید روزی خواهد رسید که ایران اسلحه اتمی خواهد ساخت؟ دروغهایی که ساخته شده اند و نویسنده فهرست کرده اند، یک زمینه سازی عمومی دارند و آن زمینه سازی را رژیم ولایت مطلقه فقیه بوجود آورده است و می آورد. همچنانکه اگر برنامه تولید بمب اتمی صدام نبود، بوش و بلر به آن آسانی نمی توانستند دروغ بسازند و با آن دروغ افکار عمومی بسازند. بدیهی است دروغهایی نیز وجود دارند که باقلب حقیق ساخته می شوند. اما اینگونه دروغها را حقیقتی که در دروغ مقلوب شده است، آشکار می کند. درجا، سازنده دروغ را رسوا می کند و این سابقه ذهنی به زبان دروغ ساز است که ایجاد می کند.

بنگرید به دروغهایی که رژیم ملاتاریا و مبلغان زنگارنگش و دوراس دیگر مثلث زور پرست در باره منتخب اول تاریخ ایران ساخته اند و می سازند.

۱۷- ۲۰۰۷: فیلم ۳۰۰ ساخته هالیود بر ضد ایران پیرامون جنگ ایران و یونان، نمونه دیگری از دروغ سازی بر ضد ایران بود. آن فیلم نیز بخاطر ضد ایرانی بودن و همانندی برقرار کردن میان جنگ آن زمان با رویارویی امروز، مورد انتقاد قرار گرفت.

۱۸- ۲۰۰۷: سناتور جون کیل و ژوزف لیومن کوشیدند سپاه پاسداران ایران یک سازمان تروریستی اعلام شود. آن زمان، سناتور جاک هیگل، وزیر دفاع فعلی، بر ضد آن رأی داد و گفت: معمول من نیست - من می گویم این دروغ یهوده ایست - یک ارتش منظم یک کشور را سازمان تروریستی بخوانند.

۱۹- ۲۰۰۸: دلی تلگراف مدعی شد که «تازه ترین علائم» حاکی از آنند که ایران کار تولید بمب اتمی را از سر گرفته است. دو روز بعد، روزنامه مدعی شد که آژانس بین المللی انرژی اتمی وجود ۵۰-۶۰ تن اورانیوم در اصفهان را به قلم نیاورده است. نه تنها این خبر ساختگی بود و آژانس را بر آن داشت آن را تکذیب کند، بلکه دروغ

باخت، باخت؟

قدرت منطقه ای که در برابر خواست هژمونیک آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه، مقاومت می کند.

انقلاب اسلامی: ۱- فهرست کردن دروغها کار بایسته است. از جمله به این دلیل که نشان می دهد بطور مستمر، بر ضد الف - رژیم حاکم بر ایران و ب- ایران (= ایرانیان) در آمریکا و اروپا افکار عمومی ساخته می شود. اما ۲- باید توضیح نیز داد که دروغ زمینه لازم دارد و این زمینه را رژیم می سازد. برای مثال، هرگاه رژیم سازمان ترور نمی داشت و در درون و بیرون مرزها دست به ترور نمی زد و مأمورانش مواد منفجره به عربستان نمی بردند، اگرچه منته به ایجاد انفجار در تاسیسات الخیر می شد، دروغ خود خویشتن را فاش و دروغ ساز را رسوا می کرد. و ۳- فرصت سوزیها و از بین بردن موقعیت ایران در منطقه و جهان، توسط خمینی و ملاتاریا از گروگانگیری بدین سو، سبب شده اند که انقلاب ایران که آنهمه محبوب مردم جهان بود، مخوف و ترس آور گردد و در منصرف کردن ملت‌های دیگر از دست زدن به جنبش بکار رود. ایران محبوب ایران مغضوب گشته است و این مغضوبیت است که زمینه را برای تولید انواع دروغها و جعلها و اسلام ستیزیها و انقلاب هراسیها و انقلاب ستیزیها و انقلاب هراسی، آماده کرده است. و این ستیزیها و هراسیها زمینه ساختن افکار عمومی مساعد با تحریم‌های هرچه شدیدتر و تهدید ایران به جنگ کشته اند.

کشور دیگری، در باره بازداشتن ایران از تولید بمب اتمی، اعتماد نمی کند. و هر زمان لازم ببیند، به تأسیسات اتمی ایران، حمله نظامی می کند.

* سیاست آمریکا در ایران: وارد کردن محاسبه شده فشار و تضییق:

نوشته از جان گلارز است و در ۸ آوریل ۲۰۱۳ انتشار یافته است: جاک هیگل، وزیر دفاع آمریکا، در دوران تأیید صلاحیتش برای تصدی وزارت دفاع آمریکا، در باره حمایتش از سیاست اواما که «مهار ایران» است، حمایت می کند. زیر نگاه دوربینها و در لحظه ای که سناتورهای آماده گزک گرفتن می شده اند، کسی یادداشتی به هیگل داد. هیگل بر آن شد گفته خود را تصحیح کند: «من بد گفتم. گفتم من از سیاست پرزیدنت که مهار کردن ایران است، حمایت می کنم. مقصودم این بود که بگویم ما، در باره ایران، دیگر در آن مرحله نیستیم.

صحنه دست پاچه شدن هیگل گویای این واقعیت است که علامت جنگ ممنوع است برداشته شده است و هیگل خود را در وضعیت جنگ ممنوع است، تصور می کرده است. لازم شده است به یادداشت بدهند که علامت برداشته شده است و باید از جنگ با ایران سخنان گفت.

رواشتن، حالا دیگر، «مهار ایران» یعنی این که چون جنگ دوران مانو، (زمانی که اسلحه اتمی ساخت)، سیاست آمریکا مهار ایران اتمی است. هیگل به این نکته توجه نداشته است. از یاد نباید برد که، در آمریکا، تمایل قوی وجود دارد که می گویند: آمریکا روسیه و چین را که هزاران سلاح هسته ای داشتند و دارند را مهار کرده است چرا باید برای برنامه اتمی ایران اهمیتی بیش از آن قائل شد که دارد؟

اما «مهار کردن» حالا چه معنی می دهد؟ در سیاست نامه مشهور هانری ترومن (NSC-68)، رئیس جمهوری آمریکا در سالهای اول بعد از جنگ جهانی دوم، مهار کردن چنین تعریف شده است: «سیاست حساب شده و فشار و تضییق درجه بندی شده»

کریستوفر لاین این سیاست را چنین تشریح می کند: سیاست نامه مقرر می کند که استراتژی بزرگ آمریکا، بدون آنکه دست به جنگ بزند، حذف اتحاد شوروی، بمنابه رقیب با بکار بردن توفیق قدرت آمریکا برای کاهش نفوذ روسیه و مهار مناطق واقع در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و سرانجام، تغییر رژیم شوروی است.

در سالهای اول قرن جدید، حکومت بوش عراق را بزرگ ترین تهدید برای سلطه آمریکا بر خاورمیانه تلقی کرد و در سال ۲۰۰۳، دست به جنگ زد. در مورد عراق دهه ۱۹۹۰، سیاست «مهار» محاصره اقتصادی چنان سختی شد که عراق را به ویرانی کشاند. بنا بر فرصت، کشور بمباران نیز می شد. آمریکا منطقه پرواز ممنوع معین کرد و آشکارا از گروههایی که برای سقوط رژیم صدام فعالیت می کردند، حمایت کرد. و در ۲۰۰۳، بقصد تغییر رژیم، آمریکا به عراق حمله کرد.

● «فشار و تضییق درجه بندی شده» بر ایران:

اما سیاست «فشار و تضییق درجه بندی شده» در مورد ایران، چگونه سیاستی خواهد شد آنها وقتی این سیاست میانه روانه توصیف می شود؟ هم اکنون آمریکا مجازاتهای سختی را بر ضد ایران وضع کرده است که هدف از آن، به زانو در آوردن اقتصاد ایران است. افزون بر آن، جنگ پنهان در شکلهای جنگ سایبری و کمک به گروه های تروریست که مدعی سرنگون کردن رژیم هستند (اسرائیل نیز به این گروه ها کمک می کند و در دیگر

فاحشی بود چرا که در اصفهان تأسیسات غنی سازی اورانیوم وجود ندارد. ۲۰- ۲۰۰۹: تایمز لندن مدرکی را انتشار داد - که بعد معلوم شد ساختگی است - که افشا می کرد وجود «یک برنامه چهار ساله ساختن و آزمون چاشنی اتمی برای منفجر کردن یک بمب اتمی» را. در همان روز، گزارشگر تایمز، کترین فیلیپس از قول مارک فیتز پاتریک، عضو مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک سوئد، نوشت: «آیا این همان مدرک قطعی نیست؟ این سوالی است که اشخاص باید بکنند. به مدرک قطعی (تنگی) که دود از لوله اش خارج می شود) می ماند، همان مدرک قطعی است.»

۲۱- ۲۰۱۰: یکی از دروغها در باره ایران که حکومت‌های آمریکا مرتب تکرار می کنند، اینست که شورای امنیت و «جامعه بین المللی» - که در حقیقت در آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان خاصه می شود - بر ضد ایران، «متحد» هستند. در حقیقت، دو عضو دائمی دیگر شورای امنیت، روسیه و چین و شمار بزرگی از اعضای دو سازمان بین المللی دیگر، یکی جنبش عدم تعهد و دیگری کنفرانس کشورهای اسلامی

جانبدار مجازاتهای یک جانبه ای که آمریکا و متحدانش بر ضد ایران وضع و اجرا می کنند، نیستند. آنها با تهدید مداوم ایران به حمله نظامی نیز موافق نیستند. از ۲۰۱۰، بدین سو که آمریکا شروع کرد به تشدید مجازاتهای یک طرفه، این دروغ فراوان تر تکرار می شود.

۲۲- ۲۰۱۱: یک فیلم ضد ایرانی دیگر، بنام اپرانیوم توسط همان گروه اسلام ستیز ساخته شد. نام فیلم «وسوسه» بود. موضوع آن «جنگ اسلام رادیکال با غرب» و «جهاد سوم» است. اپرانیوم با عراق ها و نصف حقیقتها ساخته شده اند. هدف از ساختن آن، زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران بود و بخاطر فراوانی دروغها و اغراقها مورد انتقاد قرار گرفت.

۲۳- ۲۰۱۲: گزارشهای ساختگی متعدد توسط آسوشیئد پرس و دیگر خبرگزاریها ساخته و انتشار یافته است. استون ارلانگر، گزارشگر نیویورک تایمز، گزارشهای دروغ در باره برنامه اتمی ایران ساخت و در این روزنامه انتشار داد.

۲۴- ۲۰۱۳: مؤسسه دانش و امنیت بین المللی هشدارهای هیستریک متعدد انتشار داده است. این مؤسسه به ساختن داستان در باره ایران شناخته است. و داوید آلبرایت، رئیس آن کسی است که در روزنامه وال استریت ژورنال از «یک بمب اتمی ایران که قابل رد یابی نیست» نوشت. دروغی بکسره بی بنیاد. زیرا همه کس می دانند که غنی سازی اورانیوم ایران تحت بازرسی کامل آژانس بین المللی انرژی اتمی است.

انقلاب اسلامی: وزارت دفاع آمریکا نیز اعلام کرد آمریکا تجهیزات لازم را برای رد یابی ساختن بمب اتمی توسط ایران را دارد. ایران در حال ساختن بمب اتمی نیست.

۲۵- ۲۰۱۳: ادوارد جی ایپسن Edward Jay Epstein در مقاله‌ای تواناد از کره شمالی بمب اتمی بخرد. دروغ مطلقا بوج دیگری اسرائیلی ها خود نیز بیکار نیستند. آنها نیز ادعا می کنند که ایران، ظرف ۴ تا ۶ ماه، می تواند بمب اتمی بسازد. دروغ ساختگی دیگری است اما هنوز به پای دروغی که که واشنگتن پست در ۲۰۱۱ ساخت نمی رسد. آن روزنامه نوشت که ایران ظرف ۶۲ روز می تواند بمب اتمی را بسازد.

این فهرست کامل نیست. با وجود این میرهن می کند که کارزار دروغهای عراق آمیز ساختن در باره ایران، در این سه دهه، استمرار داشته و سرعت و وسعت گرفته است. کارزار ربطی به طبیعت رژیم ایران که به حقوق شهروندان ایران تجاوز می کند، ندارد. طبیعت آن رژیم امری داخلی است و راجع است به مردم ایران. بلکه هدف این کارزار همان است که ژنرال جیمس ماتیس، فرمانده مرکز فرماندهی آمریکا تازگی گفته است: هدف به زانو در آوردن ایران و فروافتدش از مقام

در ۸ آوریل ۲۰۱۳، جون کری، وزیر خارجه آمریکا، در ریت المقدس گفته است: حکومت اواما در حمله نظامی به ایران، تردید نمی کند هرگاه ایران تصمیم بگیرد گفتگوها برای حل مشکل برنامه اتمی خود را به شکست بکشاند. هیچ گزینه ای از روی میز برداشته نشده است. و هیچ گزینه ای از روی میز برداشته نخواهد شد. جامعه بین المللی نمی خواهد که گفتگوها به شکست بیانجامد و حمله نظامی به ایران ناگزیر شود.

و باز، او گفته است که ایران باید بداند زمان گفتگوها محدود نیست. ناظران سیاسی سخنان کری را اینطور ارزیابی کرده اند:

۱- گفتگوهای آلمانا تا ناکام شده اند و آلمانای دو امیدی را که آلمانای یک پراکتیکته بود، زایل کرده است.

۲- یک ماهی است که اسرائیل بطور مستمر از آمریکا می خواهد ایران را به جنگ تهدید کند. اما تهدید کری، پاسخ نه به تنان یاهو نیز هست. زیرا حمله نظامی را موقوف به شکست گفتگوها می کند و با آنکه می گوید زمان گفتگو نامحدود نیست، اما تصریح می کند که گفتگوها ادامه دارند. از این رو است که تنان یاهو می گویند: اسرائیل نه به آمریکا و نه به هیچ

اشکال جنگ پنهان نیز شرکت دارد) و ترور دانشمندان اتمی ایران، همچنان جریان دارد. گفتگوهای بین المللی نیز همچنان به جایی نمی رسند و علت عمده آن اینست که آمریکا علاقه ای به مصالحه ندارد.

سال گذشته، دو دیپلمات نوشتند: آمریکا همان کار را دارد با ایران می کند که رژیم صدام حسین کرد: کار با مجازاتهای اقتصادی و انزوای بین المللی و سطح پایینی از خشونت شروع شده است. هدف اینست که رژیم ایران تضعیف و از دستیابی به اسلحه اتمی ناتوان شود. هدف نهایی تغییر رژیم ایران است.

در ۲۲ فروردین، این اطلاع واصل شد که عربستان و قطر در کار حمایت از گروههای تروریست در ایران هستند. از جمله قرار است گروه رجوی «تیم» های ترور و خرابکاری در خوزستان و دیگر نقاط غرب ایران گسیل کند.

انقلاب اسلامی: پیش از آنکه رژیم خود را در مدار بسته ای بیاندازد که آمریکا و اروپا چون تله تعبیه کرده بودند، مرتب نسبت به خطرهای افتاده در این تله و خسارت عظیمی که مردم ایران باید تحمل کنند، هشدار داده ایم. در مورد عراق نیز، اگر مردم عراق، با یک جنبش همگانی

سرنوشت خویش را خود در دست می گرفتند، سیاست آمریکا غیر قابل اعمال می گشت و جنگ خانمانسوز نیز روی نمی داد. در حال حاضر، رژیم «ورق های بازی» (حماس و حزب الله لبنان و سوریه و عراق و افغانستان و حتی تهدید به ساختن اسلحه اتمی) را از دست داده است. از این پس، بازی که رژیم می کند، تنها باخت - باخت است. بر بخشهایی از سپاه و دستگاه اداری رژیم که هنوز وجدانشان می تواند صدای حقیقت را بشنود، می باید جانب مردم را بگیرند و استقرار دولت حقوقمدار را تسهیل کنند.

بهبوش باشند که فردا بسیار دیر است.

آیا مبارزه با رژیم ولایت فقیه مشروعیت بخشیدن به جنگ آمریکا با ایران و یا سپردن کار استقرار دموکراسی به آمریکا است؟

مقاله را فلینت و هیلاری مان لورت در ۹ آوریل ۲۰۱۳، در پاسخ به انتقادها از کتاب و روش کار خود انتشار داده اند. در پایان مقاله این دو، نقد انقلاب اسلامی نیز از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

● واکنش عمده به کتاب ما « Going to Tehran: Why the United States Must Come to Terms with the Islamic Republic of Iran » یا تگر پاره ای واقعیهای در باره رابطه آمریکا با ایران و موانع سیاسی و فرهنگی بر سر راه تغییر سازنده سیاست خارجی آمریکا است:

مارک بیایو خاطر نشان می کند که هر دوی ما کسانی هستیم که در مؤسسه هانی خدمت کرده ایم که با قدرت سروکار دارند (برای مثال، شورای روابط خارجی و مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک و اطلاعاتی فکر واشنگتن). از دید او، کتاب رقتن به تهران «سرشار از اندیشه های منطقی قوام جسته از تاریخ هستند. زیرا تحلیلها و استدلالهای کتاب جهتی مخالف جریان تندی را دارند که بر ضد ایران، ایجاد شده است. واکنش عمده به کتاب، پر از اتهامها به شما و انگیزه شما نوشتن کتاب است. مهم شدن شما به مأمور رژیم ایران شدن یکی از این اتهامها است.



فلینت توضیح می دهد: ما آن اسطوره ای را موضوع مطالعه کرده ایم که از ایران ساخته شده است. درباره سیاست خارجی و در باره سیاستهای داخلی و در این باره که امریکا چگونه با آن رفتار می کند. بویژه بعد از جنگ سرد، امریکا یکجند از اسطوره های بس خطرناک در باره نقاط مختلف جهان را بن مایه سیاست خارجی و برداشت از نقش خود در جهان، کرده است. ما فکر می کنیم بدین خاطر بود که ما دست به جنایتی زدیم که جنگ با عراق بود.

با مشاهده این واقیعت که تمامی نهادهای امریکا - به استثنای اندک شمار کسان شجاع و شرافتمند - که کارشان تعیین سیاست این کشور، مثل کنگره و اطفاهای فکر و... است، بر پایه تحلیل های نادرست و به دست یازیدن به استدلال بد، تشخیص های غلط می دهند و قوه مجریه را به تصمیم های غلط راه می برند، لازم شد واقیعت همان سان که هست در معرض دیدها قرار داده شوند.

ما تصمیم گرفتیم پرسش سخت را در میان بگذاریم. این پرسش و استالانهای مخالف باید پیش از حمله به عراق به عمل می آمدند. اما به عمل نماندند و جنگ روی داد. ما بر آن شدیم که اسطوره ها را مطالعه کنیم تا که داستان بودن و واقیعت نداشتنشان را عیان سازیم. بدیهی است گروه ها و سازمانهایی که نان اسطوره سازی و نشاندن اسطور بر جای واقیعت را می خورند، با هر چه در توان و اختیار دارند، بر ضد دست بکار می شدند و شدند.

ما بر آن شدیم تحقیق کنیم چرا سیاست امریکا در باره ایران، در ریاست جمهوری اواما، بسیار بیشتر تغییر کرده است. لازم بود اسطورههایی را بشناسیم و بشناسانیم که سیاست امریکا را به بیراهه برده است (در اسرائیل، اسلحه اتمی و تروریسم دو اسطوره ای هستند که دست اوپز سیاست سازان شده اند). و نیز بر آن بودیم بدانیم چرا سیاست امریکا همچنان در بیراهه مانده است. اما در این جامی خواهیم به پرسش اول مارک در باره واکنش عمده نسبت به کتاب پردازییم:

در این موقعیت، ما می باید روشی را لو بدسیم که قدرتمند را با انتقاد کنندگان سیاسی بکار می برند که مصممند به اجرا بگذارند. اینان مخالفان و منتقدان سیاست خود را به نداشتن سلامت روانی و دیگر عیب و عنایا متهمی می کنند. روشی را بکار می برند که به جای ماهیت سیاسی که باید اجرا شود، کاستی های انتقاد کننده و یا کنندگان موضوع بحث گردد. وسائل ارتباط جمعی عمده این روش را در مورد انتقاد کنندگان سیاست امریکا و دیگر کشورهای تسلط بر خاورمیانه، بطور مرتب بکار می برند. از جمله، این روش، با فیلسوفی چون چامسکی بکار می رود. از او کاریکاتوری می سازند که در اختیار خواننده و شنونده متوسط قرار می دهند و به تریبی این کار را می کنند که او را کسی قابل مسخره پندارند بی آنکه هیچ بدانند او چه اندیشه را مطرح می کند و توجه خوانندگان خود را به چه امور واقعی جلب می کند. به این اندازه بسنده نمی شود. از او شخصیتی مפור نیز ساخته می شود. چرا با چامسکی این رفتار را می کنند؟ زیرا او با سیاست سلطه جوانانه امریکا و غرب مخالفت می کند.

اما چرا این روش را بکار می برند؟ زیرا از واقیعت این سان که هست و توجه همگان به واقیعت هراس دارند. از انتقاد به معنای جدا کردن سره از ناسره وحشت ندارند. بنا بر این، می خواهند مانع از آن شوند که واقیعت شناخته و انتقاد خواننده و یا شنیده شود. انتقاد کسانی که قدرت را در دست دارند و صاحب نفوذ هستند، یک کار دیگر می کند و آن، ناتوان کردن آنها از بکار بردن قدرت، به دلخواه، ولو به زیان منافع عمومی است.

در حال حاضر، خطر اینست که این فریکاری و ویرانگر، انتقاد سیاستهای قشری را سخت شکل کرده است. سیاستمداران نیز جرأت تردید در صحت آنها و لزوم بکار بردنشان را به خود نمی دهند. بمحض این که کسی زبان به انتقاد باز می کند، از هر سو، برسش می ریزند و تا ساکتش نکنند، رهایش نمی کنند. او را دیو و

باخت، باخت؟

استناد این تحقیق در باره رفتار امریکا است که گفته شده است امریکا اعتبار لازم را برای انتقاد تجاوز به حقوق انسان در ایران را ندارد، در رد کتاب، آنهمه واقیعت سانسور شده است تا که از این جمله بعنوان دست اوپز استفاده شود.

● در این جا، این دو نویسنده کتاب، به انتقاد دیگری می پردازند که از آنها بعمل آمده است: فیلم مازیار بهاری در باره دستگیری و شکنجه شدن و مجبور به اعتراف شدنش را این دو حاضر نشده اند ببینند و این دو توضیح می دهند که راست است اما علت اینست که بیش از آن بکار بازداشتن کشور خود از دست زدن به جنگ دیگری، بلحاظ اخلاقی و پرتکر، مشغولیم، که خود را سرگرم فیلم یک ایرانی - کانادایی مهاجرت گزیده ای مشغول کنیم که آرزوی استقرار یک دولت لیبرال و لائیک را در ایران دارد ولو این آن چیزی نیست که مردم ساکن ایران خواهان آند.

کوشش ما بر اینست که سیاست امریکا در قبال ایران، نه بر پایه ضرورت اطاعت ایران از اوامر و نواهی امریکا که بر اساس منافع مشترک، باز سازی شود. بنا بر این، موافق نیستیم که حقوق انسان دست اوپز بگردد برای توجیه یک سیاست سلطه جوانانه.

ما برای آنها که پیش و بعد از انتشار کتاب به ما آندرز دادند که باید ما بیشتر از ایران صحبت می کردیم و بکنیم و کمتر از جمهوری اسلامی ایران و باید مرتب «اعمال سرزنش کردنی» رژیم ایران را انتقاد می کرده ایم و بکنیم، احترام قائلیم. اما از بکار بردن بندهای آنها امتناع کردیم زیرا اینکار را بدان معنی می دانیم که از رژیم جمهوری اسلامی مشروعیت زدائی کنیم و با این کار، به جنگ با ایران مشروعیت ببخشیم. چامسکی نیز بشیوه خود، همین رویه را در پیش گرفته است.

بیشترین داده های در اختیار حاکی از آند که اکثریت مردم ایران حامی الگوی جمهوری اسلامی در اساس خود هستند. این رژیم زندگی را برای مردم ایران بهتر از آن کرده است که در پایان رژیم شاه می داشته اند. بخش مهمی از ایرانیان می خواهند رژیم تغییر مهمی بکنند اما نمی خواهند یکسره از میان بریزند. خلاف این را ادعا کردن هم از نظر روشفکری و هم بلحاظ اخلاقی، غیر مسؤلانه است.

آنها که می پندارند می توان بطور قاطع تجاوز به حقوق بشر در ایران را انتقاد کرد و در همان حال، با تجاوز نظامی امریکا بر ضد جمهوری اسلامی ایران مخالفت ورزید، بنحو خطرناکی خود را فریب می دهند. دو کار را با هم نمی توان کرد. زیرا انتقاد تجاوز به حقوق بشر در ایران حمله نظامی امریکا به ایران را توجیه می کند حال آنکه امریکا بخاطر برقراری حقوق بشر به ایران حمله نمی کند برای منافع خود به ایران حمله می کند. آنها که در عین انتقاد تجاوز به حقوق انسان در ایران، با جنگ امریکا با ایران مخالفت می کنند، جز این نمی کنند که حمله نظامی امریکا به ایران را تسهیل می کنند. آنها هم که فکر می کنند امریکا می تواند و می خواهد به رعایت حقوق انسان در ایران و برقراری یک دمو کراسی لائیک کمک کند باز بگونه ای خطرناک، خود را فریب می دهند. کدام مردم عاقلی بعد از چندین دهه تحت سلطه زیستن، اینک حاضر می شوند پذیرند که تغییر رژیم سیاسی خود را به قدرت اول جهان بسپارند؟

برای اجتناب از جنگ، امریکا می باید سیاست نزدیک شدن به جمهوری اسلامی، همان سان که هست و نه آن سان که بعضی ها می خواهند باشد، را در پیش گیرد. و این بدان معنی است که وجود جمهوری اسلامی را پذیرد. این رژیم از دید بسیاری از ایرانیان گرچه ناقص است اما مشروع است.

انقلاب اسلامی: چشم پوشیدن بر حقیقت، بدتر از آن، وارونه گرداندن حقیقت زمینه ساختن برای تجاوز نظامی است.

۱- دو نویسنده بر انتقاد کنندگان از خود، خرده می گیرند که به جای نقد کار آنها، به خود آنها حمله می کنند. اما آیا چرا نمی ببینند که خود می همین کار را می کنند: به جای نقد محتوای فیلم مازیار بهاری، خود او را کانادایی ایرانی تبار در جستجوی دولت لیبرال لائیک می خوانند. طرفه این که جانشین مردم ایران می شوند و می گویند مردم ایران چنین رژیمی را نمی خواهند. اینکه سازنده فیلم لیبرال و لائیک است و مردم ایران چنین رژیمی را می خواهند و یا نمی خواهند، چه ربط دارد به تجاوز رژیم ولایت مطلقه فقیه به حقوق انسان و اعتراف گرفتن زیر شکنجه؟ دو نویسنده چون نمی توانند موضوع فیلم را مورد رد و قبول قرار دهند، توجه خوانندگان خود را از آن، به شخص مازیار بهاری، برمی گردانند. و با لحنی از او سخن می گویند که پنداری لیبرال و لائیک بودن جرم است.

۲- دورتر، توضیح می دهند چرا چنین رفتاری را دارند و چرا پند کسانی را نمی پذیرند که از آنها می خواهند واقیعت را همان سان که هست پذیرند. زیرا به زعم این دو، دو کار، یکی دفاع از حقوق انسان و دیگری مبارزه با جنگ بر ضد ایران، را باهم نمی توان کرد. چون جنگ ویرانگری می بزری است و ایران را ویران می کند، نباید با اعتراض به تجاوزها به حقوق انسان در ایران، به جنگ با ایران، مشروعیت بخشید. عقلهائی که ثنوت، آنها از نوع تک محوری را اصل راهنما می کنند، دروغ بزرگ را راست و واقیعت می پندارند و می گویند. توضیح این که

۱/۲- سرپوش گذاشتن بر خشونت که آتش به هستی ایران گذاشته است، قرار دادن کشور تحت دو سنگ آسیا است. از گروگانگیری بدین سو، ایرانیان گرفتار خشونت از بیرون و در حلقه آتش هستند. برای رها شدن از این وضعیت، می باید مدار بسته خشونت درونی - بیرونی و ارتباط ارگانیکشان را بیکدیگر نشاناند. این دو نویسنده نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند بدون بحران مداوم خارجی، خشونت دائم در افزایش در درون، ناممکن می شد. بدون گروگانگیری و جنگ ۸ ساله، چگونه ممکن بود استبداد را باز سازی کرد؟ آیا رژیم ولایت فقیه نادانسته قدرت امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده است؟ آیا هیچ به ذهن این دو رسیده است که رابطه خمینیسم با ریگانسیم و تاجریسم و بوشیسم را موضوع مطالعه کنند؟

۲،۲- «بهار عرب» دلایل قطعی بر غلط بودن نظر دو نویسنده کتاب، در اختیار آنها گذاشته است اما این دو نتوانسته اند ببینند: رژیم های عرب دوست امریکا و غرب بودند. نه تنها بر تجاوزهاشان به حقوق انسان پرده می کشیدند، بلکه سیا آدم دزدی می کرد و به دست شکنجه گران این کشورها می سپرد. در تونس و مصر، مردم جنبش همگانی کردند و رژیمها را تغییر دادند و اعتراض به استبداد و تجاوز به حقوق انسان، سبب تجاوز خارجی نشد. در لیبی و سوریه، توسل گروه هائی از مخالفان، جنبش همگانی مردم را بی محل کرد و «جنگ داخلی» و نه اعتراض به تجاوزها به حقوق انسان، محور تجاوز نظامی خارجی شد و وضعیتی را بیار آورد که مشاهده می کنیم. این وضعیت داخلی است که برای خشونت خارجی محل عمل ایجاد می کند و ب- مبارزه با خشونت رژیم در درون، نه جنگ که شرکت جهانیان در خشونت زدائی را بر می انگزد. ج- پنهان کردن حقیقی که تجاوز به حقوق انسان و دیگر

اشکال خشونت که باز تجاوز به حقوق انسان و حقوق ملی مردم ایران هستند، مشکل کردن جنبش همگانی و آسان کردن فعالیتهای گروه های مسلح دست نشانده قدرت خارجی، از جمله امریکا است. ۳/۲- عربستان و شیخ نشین های خلیج فارس بطور مداوم به حقوق انسان تجاوز می کنند و امریکا و غرب آنها را نه تهدید به حمله نظامی می کنند و نه مجازات اقتصادی می کنند. هم در عربستان جنبش وجود دارد و هم در بحرین. در بحرین، جنبش وسیع نیز هست و تا امروز نیز ادامه یافته است. اما قشون خارجی، نه بهانه دفاع از حقوق انسان که برای سرکوب کردن جنبش وارد شده است. امریکا نیز با نگاه نظامی دارد. اگر هر از جنبی به شیخ بحرین توصیه می کند با مخالفان باب گفتگو را باز کند، بخاطر مخفی کردن تجاوزهای قوای شیخ و عربستان به حقوق بشر نیست بلکه بخاطر انتشار خبرهای این تجاوزها است.

۴/۲- دو نویسنده می گویند امریکا می باید رژیم جمهوری اسلامی را همان که هست بپذرد. آیا از راه اتفاق است که خامنه ای نیز گفته است: اگر در قضیه اتم کوتاه بیائیم، قضیه حقوق بشر را پیش می کشند؟ در واقع، خامنه ای نیز بحران اتمی را دست اوپز کرده است برای این که با امریکا معامله کند: رژیم ولایت فقیه را همانطور که هست بپذیرد ماهم نظر شما را در باره اتم و ... تأمین می کنیم. به سخن دیگر، انسان و حقوق او و نیز جامعه ایرانی و حقوق ملیشان قربانی معامله می شود که این دو و خامنه ای خواهان انجام گرفتنش هستند.

۳- طرفه این که این دو نویسنده، چنانکه پنداری در یک همه پرسی آزاد - که این دو نیز عضو هیأت ناظران بین المللی آن بوده اند- با اکثریت قاطع رای داده اند که این رژیم را از اساس قبول دارند، آن را رژیم مشروع می خوانند. تناقض آشکار ادعای دروغ خویش را نیز نمی بینند: هر گاه اکثریت قاطع مردم ایران جانبدار این رژیم هستند - غیر از این که تنها جامعه ای از صغیران و سفیهان می تواند رای بدهند که فاقد حقوق انسان و حقوق ملی و حق حاکمیت بر خویش هستند - دیگر چرا تجاوز روزمره به حقوق انسان همین مردم و چه نیاز به توجیه سانسور آن توسط این دو نویسنده؟ این از رهگذر مقبولیت است که رژیم چنین انتخابات مفتضحی را انجام می دهد؟ نظرات استصوابی مخالف همین قانون اساسی، گویای مشروعیت رژیم است؟ اعتصاب «نمایندگان» مجلس ششم و ممنوع شدنشان از نامزد شدن، گویای این مشروعیت و مقبولیت است؟ زندانی شدن فراوان کارهای اصلاح طلب همین رژیم و حصر خانگی میرحسین موسوی و کروبی، گویای مشروعیت و مقبولیت رژیم هستند؟ این واقیعت که نظریه ساز ولایت فقیه، منتظری، ولایت فقیه را از مصادیق شرک خواند، نافی مشروعیت رژیم از دید فقیه نیز نیست؟ و

۴- نه از راه اتفاق است که استدلال این دو نویسنده، همانند استدلال رژیم است وقتی روحانیان را از تغییر می ترسانند: هر گاه رژیم سرنگون شود، اسلام و روحانیت نیز از میان می روند. غافل از این که با ماندن این رژیم است که اسلام و روحانیت، هر روز بیشتر از روز پیش، در خطر از بین رفتن هستند. و نیز، این رژیم است که خطر تجاوز خارجی را مرتب از قوه به فعل در می آورد. گروگانگیری و مجازات اقتصادی و جنگ و قرار گرفتن در حلقه آتش و باز مجازات اقتصادی و تجاوز نظامی. دو نویسنده واقیعت را وارونه می بینند و تناقض آشکار ادعای خود را نیز نمی بینند: تا گروگانگیری، ایران از وسیع ترین حمایت افکار عمومی جهان برخوردار بود. زیر فشار افکار عمومی، دولتها به دوستی با ایران تظاهر می کردند. از گروگانگیری بیعد است که رژیم در جریان بازسازی استبداد، بحکم نیاز، بحران ساز شد. جنگ که این رژیم نعمت خواند و جنگی را که در خرداد ۶۰ می توانست



پایان یابد، در سود انگلستان و غرب، همین رژیم ادامه داد. از آن پس نیز، همین رژیم است که بحران اتمی را ساخته و ادامه داده است. در طول این مدت، امریکا شریک جرم بوده است (اکتبر سورپرایز و ایران گیت). بنا بر این، رفع تناقض به این نیست که از دو طرف بخواهیم همان که هستید بمانید و یکدیگر را قبول کنید. بلکه اینست که روابط ارگانیک و نیازهای دو طرف را به بحران و جنگ اقتصادی و جنگهای پنهان و آشکار، بر افکار عمومی مردم ایران و امریکا و دیگر کشورهای جهان، آشکار کنیم و تغییر دو طرف و از میان برداشتن روابط ارگانیک را بخواهیم.

۵- در باره جنبش مردم ایران بعد از قتل بزرگ خرداد ۱۳۸۸، که دو نویسنده می گویند فصلی را به آن اختصاص داده اند، کتاب به کنار، آنچه در این نوشته آورده اند نیز خلاف حقیقتی آشکار است: هرگاه قتل بزرگ انجام نگرفته بود و مردم مخالف رژیم نبودند، شهرهای بزرگ به جنبش در نمی آمدند. با «داده» هائی که این رژیم در اختیار این دو نویسنده گذاشته است، نمی توان گفت قتل روی نداده است. برای مشاهده واقعت آن سان که هست، نیاز به «داده» های کذائی نداشته اند. شمار صندوقهای ثابت و سیار رأی معلوم. زمان رأی گیری معلوم و زمان لازم برای این که هر رأی دهنده رأی بدهد، بر آورد کردنی است. هرگاه این دو نویسنده توانستند رقم حدود ۴۰ میلیون رأی دهنده را بدست آورند، ادعای آنها نه تنها در باره انتخابات کذائی بلکه در باره مقبولیت و مشروعیت رژیم نیز ثابت می شود. این دو نویسنده بدانند که محاسبه ها متعدد انجام گرفته اند و ثابت شده است بر فرض که بدون وقفه، چون ماشین، مردم رأی داده باشند، محال است بیشتر از ۲۶ میلیون رأی اخذ شده باشد. حال بر او است بگوید: دست کم ۱۴ میلیون رأی قلابی تکذیب مشروعیت و مقبولیت رژیم هستند یا خیر؟

۶- و بالاخره، این با دیدن واقعت آن سان که هست است که می توان راه حل واقعی و کارساز جست و پیشنهاد کرد. راست بخوای، کار بسیار خطرناک را این دو نویسنده و همانندهای آنها و همه کسانی می کنند که ولو از روی خیر خواهی، واقعت را می پوشانند. طرفه این که تناقض بسیار بزرگ ادعای خود را نیز نمی بینند: اگر بحران هست، اگر مجازاتهای اقتصادی وضع و اجرا شده اند و اگر تهدید به جنگ بطور مستمر بعمل می آید، این «هست» ها از حلاه نیامده اند. فر آورده های واقعتی در رابطه هستند. هرگاه ممکن بود واقعتی در رابطه یکدیگر را همان که هستند بدانند و بپذیرند، این «هست» ها به وجود نمی آمدند و وضعیت این نبود که هست. برای تغییر معلول ها علتها را باید تغییر داد و تغییر علتها یعنی تغییر واقعتها. اما واقعتی که رژیم حاکم بر ایران است خود معلول روابط قوا در سطح ملی و در سطح جهان است. تغییر روابط قوا در سطح ملی، به اینست که مردم کشور شهروند بگردند و حاکمیت ملی را از آن خود کنند. این تغییر امکان تغییر روابط قوا در سطح منطقه و جهان را، بر اصل موازنه عدلی یا استقلال و آزادی، میسر می کند.

نقشی که دو نویسنده به مردم ایران می دهند، همان نقشی است که خامنه ای به مردم ایران می دهد: تصدیق کننده وجود این رژیم بمتابزه رژیمی مقبول و مشروع. چون به کرسی قبول نشانند رژیم را هداف کرده اند، نقشی جز این نمی توانستند برای مردم ایران قائل شوند.

در این نقد، در باره مشت و ... این نویسنده، کلمه ای بکار نرفت. زیرا نه خود آنها که نظرشان نقد شد. و به توییقی نقد شد که غلط صحیح گردد و واقعت همان سان که هست، دیده شود.

انقلاب اسلامی: در چنین وضعیتی، رشد اقتصاد ایران در سال ۹۱ منفی شد و در سال ۹۲، حدود ۳ تا ۴ درصد منفی خواهد شد:

رشد منفی اقتصاد کشور ۳ تا ۴ درصد می شود - مجازاتها به مردم کشور تحمیل و رانتها از آن رانت خوارها می شوند:

* منفی شدن ۲ تا ۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال جدید ۳ تا ۴ درصد خواهد شد:

در ۱۵ فروردین ۹۲، سعید لیلان اقتصاد ایران را در سال ۹۱ که گذشت و سال ۹۲ که جاریست، این سان وضعیت سنجی کرده است:

● تحریم ها و شدت گرفتن آن در عمل هدیه ای بزرگ بود که دولت امریکا و جهان غرب به دولت نهم و دهم داده است، چرا که در زمانی که سوء مدیریت ها از طریق سیاستگذاری هائی که در سال های اخیر شده آشکار می شد، تحریم ها به کمک دولت رسید تا عباری بر آنها ایجاد کنند.

وضعیت اقتصاد ایران از تباط بسیار کمی با تحریم ها دارد، شاید تحریم ها مسائل را به جلو انداخته و یا تشدید کرده است، اما نمی توان گفت که هیچ کدام از آنها حتی شدیدتر نشان قشعی تعیین کننده داشته و یا تغییر جهت اساسی به اقتصاد داده است. به طور کلی در طول تاریخ استراتژی تحریم تا به امروز به تنهایی هیچ دولتی را به زانو درنیاورده است. اگر قصد آن داشته باشیم تا کمی با آمار و ارقام اقتصاد ایران را در سال گذشته مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، باید گفت میزان بدهی معوقه وام گیرندگان به شبکه بانکی از مرز ۸۰ میلیارد تومان گذشته و نرخ تورم نیز از ۳۰ درصد عبور کرده و طبق آمار که اخیراً بانک مرکزی اعلام کرد نرخ تورم مواد غذایی به حدود ۶۰ درصد رسیده که در طول تاریخ ایران بی سابقه است. همانند آنچه که در همین و دی ۱۳۸۷ اتفاق افتاد، در آن دوران نیز نرخ تورم به ۳۰ درصد رسید اما طهماسب مظاهری رئیس کل بانک مرکزی با اعمال سیاست های انضباطی تکامی به این تورم زد که بر کناری وی به دلیل همین سیاست سبب شد تا بازم نرخ تورم همانند گذشته شود.

● در خصوص درآمدهای نفتی: میزان درآمد نفتی ایران از صادرات نفت خام و انواع فرآورده های پتروشیمی حتی اگر نصف شده باشد، میزان ارز دریافتی از درآمدهای نفتی، غیر نفتی و قاچاق سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. بنابراین در سال گذشته و در سال جدید با وجود تحریم ها ایران مازاد ارزی خواهد داشت، بدون آنکه به اقتصاد ایران فشاری وارد آید. البته این مازاد ارزی در صورتی خواهد بود که مدیریت سیاست های اقتصادی به نحو احسن صورت گیرد.

● نرخ ارز: یکی از مهم ترین حوادث در مسائل اقتصاد ایرانی که ما در سال ۹۱ شاهد آن بودیم فروپاشی نظام تک نرخ ارز پس ده یا دوازده سال بود که اثرات واقعی آن هنوز به طور کامل وارد اقتصاد ایران نشده است و پس از سال جدید تا پایان خرداد ماه و فصل تابستان اثرات مثبت و منفی آن جذب اقتصاد ایران خواهد شد. این مساله به سبب کاهش درآمدهای ارزی ایران رخ نداده بلکه هزینه های جاری دولت به میزانی افزایش

باخت، باخت؟

یافت که برای پوشش این هزینه ها چاره ای به جز فروش ارز با نرخ بالانداشته است. در طول هشت سال گذشته درآمد ارزی ایران بیش از سه برابر شده که عمدتاً از محل صادرات نفت و فرآورده های نفتی بوده است. اما در طول این چند سال هزینه های جاری دولت نزدیک به هشت برابر شده است. فروپاشی نظام تک نرخ ارز از اوایل زمستان سال ۱۳۹۰ آغاز شد و قیمت دلار ابتدا به ۱۶۰۰ تومان رسید، در حالیکه قیمت ارز در بانک مرکزی هنوز ۱۱۰۰ تومان بود.

● رشد منفی اقتصاد ایران: تحلیل از بهمن ریختگی اقتصادی این است که نرخ رشد اقتصادی در سال ۹۱ منفی بوده است. به معنای دیگر ارزش افزوده تمامی بخش ها از جمله بخش صنعت، خدمات و نفت منفی بوده و تنها بخشی که احتمال دارد رشد ارزش افزوده داشته باشد بخش کشاورزی و مسکن بوده است. این دو بخش بین ۱۴ تا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی ایران را تشکیل می دهند، در حالیکه سهم صنعت خودروسازی در تولید ناخالص ایران به تنهایی ۳ درصد است و تولید خودرو در سال ۱۳۹۱ نسبت به سال ۱۳۹۰ نصف شده است. این تحلیل بدان معناست که اگر رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی و مسکن حدود ۷ تا ۸ درصد بوده، بازم این میزان تنها می تواند کاهش رشد ارزش افزوده را در زیر گروه صنعت جبران کند. در حالیکه در تمامی حوزه های دیگر شاهد کاهش تولید هستیم. بنابراین نرخ رشد اقتصادی ایران در سال گذشته بین منفی ۲ تا ۳ درصد بوده است.

● نرخ تورم: همانطور که بانک مرکزی اعلام کرده است ۳۱٫۵ درصد بوده است. همچنین شاهد خواهیم بود که این میزان در نیمه اول سال جدید افزایش خواهد داشت به دلیل آنکه رشد نقدینگی در نیمه دوم سال ۱۳۹۱ ادامه داشته است. رقم ۳۲ درصد بسیار بالاست که از سال ۱۳۷۴ به این سو در تاریخ اقتصاد ایران بی سابقه بوده است. فشار بر قیمت مواد غذایی و در شهرستان ها تورم مضاعف بوده و در برخی آمارهای بانک مرکزی آمده است که در حوزه شهرستان ها و در توزیع مواد غذایی نرخ تورم حدود ۶۰ درصد بوده است. به نظر می رسد که نرخ تورم برای طبقات فرودست جامعه در مناطق شهری ممکن است سه برابر بیشتر باشد، اما به طور متوسط برای دهک های اول تا چهارم بین ۵۰ تا ۶۰ درصد است و برای دهک های نه و ده بین ۲۰ تا ۳۰ درصد است.

● شکاف طبقاتی و افزایش میزان بیکاری: در سال ۱۳۹۱ شکاف طبقاتی افزایش داشته است، به دلیل آنکه هم نرخ بیکاری در حدود ۱۲٫۵ تا ۱۳ درصد بوده و همچنین نرخ تورم نیز افزایش داشته است. آمار این مرکز محل تردید است به دلیل آنکه سطح اشتغال را پایین آورده اند تا بتوانند آمار نرخ بیکاری را پایین نگه دارند. اگر این نرخ را با ملاک هائی که در سال های گذشته وجود داشته بسنجیم به نظر می رسد که نرخ بیکاری به ۱۶ تا ۲۰ درصد رسیده باشد. همچنین آمارهای رسمی از مرکز آمار نشان می دهد که در طول سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ سالانه صد هزار شغل از خالص مشاغل موجود در ایران کم شده است که این مساله به تنهایی نشان دهنده مورد تردید بودن آمار بیکاری است.

● صادرات: از جمله مسائل دیگر این است که بهره وری اقتصاد ایران نیز کاهش پیدا کرده و در سال گذشته تنها حوزه ای که عملکرد مثبتی داشته رشد صادرات بوده که آن نیز به دلیل تغییر چشمگیر نرخ ارز و به ثمر رسیدن سرمایه گذاری های هتکت دولت هتتم و هشتم در حوزه پتروشیمی بوده است. به دلیل آنکه از اواخر سال ۹۰ نشانه های فروپاشی نظام تک نرخ ارز و دو نرخ شدن آن را شاهد بودیم همین

روند سبب شد تا رشد صادرات غیرنفتی ایران ادامه پیدا کند و امروزه تنها بخشی از اقتصاد ایران که رشد داشته صادرات غیرنفتی است.

* پیش بینی اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۲:

● برای پیش بینی از اقتصاد ایران، نرخ رشد اقتصادی را می توان بین ۳ تا ۴ درصد منفی ارزیابی کرد. بدین معنا که تولید ناخالص داخلی ایران ۳ تا ۴ درصد در سال جدید کاهش خواهد داشت. به دلیل آنکه آثار کاهش واردات، آثار تحریم و فقدان نقدینگی در بنگاه های تولیدی ناشی از سه برابر شدن یکباره نرخ دلار در سال جدید آشکار خواهد شد.

متوسط ارزی که مرکز مبادلات ارزی از نیمه دوم سال ۹۱ تا پایان سال به متقاضیان داده به طور متوسط روزی ۴۰ تا ۴۲ میلیون دلار بوده است، این در حالی است که در سال ۹۰ در همین دوره مصرف ارزی ایران روزانه ۲۵۰ میلیون دلار بوده است و این فرایند نشان می دهد حتی اگر فرض شود که از کانال های غیر از مرکز مبادلات ارزی نیز معادل همین میزان به واردات اختصاص پیدا کرده نشان می دهد که واردات کشور یکباره دچار گسست جدی خواهد شد. این گسست به منزله آن است که مواد اولیه کارخانه هائی که در ایران تولیدی هستند، کاهش پیدا خواهد کرد و در عین حال عرضه کل کاهش پیدا خواهد کرد. برخی آمارهای بانک مرکزی نیز نشان می دهد که واردات برای کل سال گذشته ۱۰ درصد کاهش پیدا کرده که این کاهش در سال ۹۲ به بین ۳۰ تا ۴۰ درصد خواهد رسید.

● در بخش کشاورزی: وضعیت رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی مثبت خواهد بود و ادامه پیدا می کند. اما بخش مسکن یا با رکود و یا با کاهش ارزش افزوده مواجه خواهد شد، به ویژه آنکه در سال گذشته عملکرد بسیار خوبی داشته و به نظر می رسد که در این بخش می توان منتظر سکنه شدیدی در کار کردش باشیم. از آنجایی که بخش مسکن موتور محرک دولت نهم بوده است اگر این بخش دچار سکنه شود اثرات جدی بر اقتصاد خواهد گذاشت.

● در بخش صنعت: در حوزه صنعت نیز همانطور که اشاره شد کاهش تولید ادامه خواهد داشت و بخش خدمات به دلیل کاهش واردات به شدت آسیب خواهد دید. این مساله بستگی به آن دارد که دولت قصد دارد تا با چه شتابی به سیاست های اقتصادی خود در زمینه انبساط های پولی ادامه دهد. آن چشم اندازی که از بودجه سال ۹۲ شاهد هستیم و از عملکرد دولت نهم می توان اینگونه انتظار داشت که حداقل تا نیمه اول سال ۹۲ سیاست انبساط پولی ادامه خواهد یافت. در این میان ممکن است دولت جدید در نیمه سال جدید قصد داشته باشد سیاست انقباضی پولی در پیش بگیرد و تکامی به بی انضباطی مالی بزند.

● بیکاری و شکاف طبقاتی و تحریم ها: تصور بر این است که نرخ بیکاری در اسامال افزایش پیدا خواهد کرد و قطعاً رشد شکاف طبقاتی در ایران نیز تشدید خواهد شد. روزنه هائی که برای مذاکره با غربی ها وجود دارد نیز مثبت است اما به نظر نمی رسد راه بسیار ساده و آسانی در پیش رو باشد. باب این مذاکرات مسیر بسیار دشواری برای کشور رقم می زند که با فراز و نشیب بسیاری مسائل مربوط به گفتگو با امریکا را پیش خواهد برد. فرض بر این است که از نیمه سال ۹۲ تحریم ها به تدریج کاهش پیدا خواهد کرد، اما این تاثیر آن موقتی و کوتاه مدت خواهد بود. شاید در پایان بتوان گفت این اتفاق و مذاکرات سبب می شود تا عباری که پشت آن سوء مدیریت ها را مخفی کرده اند فرو بشیند.

* کسری بودجه ۸۶ هزار میلیارد تومانی دولت در سال ۹۲:

● در ۲۶ فروردین ۹۲، به گزارش خبرگزاری مهر، توکلی، رئیس سابق مرکز پژوهشهای مجلس گفته است: اگرچه دولت کسری بودجه ۳۰ هزار میلیارد تومانی را برای سال جاری اعلام کرده است، اما بررسی جداول بودجه، کسری ۸۶ هزار میلیارد تومانی را نشان می دهد. دولت در چند جدول در بودجه سال ۹۲ کل کشور، هزینه های جاری و غیرعمرانی را با مالیات مقایسه کرده و می گوید بودجه عملیاتی بودجه ای است که کل هزینه های جاری را پوشش دهد، در حالی که این جدول اعلامی از سوی دولت، ۳۰ هزار میلیارد تومان کسری را اعلام کرده است. دولت هزینه عمرانی و دارایی مالی دارد و بر اساس مباحث مالیاتی می گوید که کسری بودجه ندارد، در حالی که کسری بودجه واقعی یعنی کل هزینه منهای درآمد مالیاتی که از دارایی نفتی، دارایی اموال ساختمانی، دارایی طرحهای عمرانی نیمه تمام، استقراض داخلی و خارجی به دست می آید که این شکاف، کسری بودجه ۸۶ هزار میلیارد تومانی دولت در سال ۹۲ را نشان می دهد.

انقلاب اسلامی: در همان حال که تولید ناخالص داخلی (که البته بر پایه مصرف محاسبه می شود) ۳ تا ۴ درصد منفی است، بودجه دولت در مقایسه با بودجه سال ۹۱، ۲۹ درصد بیشتر است.

هرگاه فرض کنیم میزان افزایش بودجه را معادل تورم گرفته اند. بودجه نسبت به سال ۹۱، ۲۵ درصد کاهش یافته است. با وجود این، رشد منفی اقتصاد می گوید که بودجه نمی تواند برداشتی از تولید داخلی (= مالیات) باشد. علاوه بر این که بارانه ها که دولت می دهد، مالیات را اگر هم قابل وصول بود، می بلعید. بنا بر این، بودجه دولت در درآمد حاصل از فروش نفت و کسر بودجه، خلاصه می شود. اما حکومت درآمد نفتی را ۶۸/۵ هزار میلیارد تومان به حساب گذاشته است. اگر درآمد نفت را به نرخ هر دلار ۱۲۰۰ تومان محاسبه کرده باشند، درآمد نفتی حدود ۵۱ میلیارد می شود. هرگاه این دلارها را به نرخ ۲۵۰۰ تومان بفروشند، در جمع، ۱۲۷/۵ هزار میلیارد تومان درآمد پیدا می کند. هرگاه ۸۶ هزار میلیارد کسر بودجه را بر درآمد نفت بیفزاییم، ۲۱۳/۵ هزار میلیارد تومان می شود که از کل بودجه جاری و عمرانی رژیم (۱۹۲ هزار میلیارد تومان)، ۲۱/۵ هزار میلیارد تومان بیشتر می شود. این حساب ساده میزان بهم ریختگی ارقام بودجه رژیم را معلوم می کند. بودجه ها که رژیم به مجلس های دست نشانده می دهد، بیش از آنچه در تصور گنجد، مهم هستند. باوجود این، موقعیت و نقش دولت را با شفافیت تمام نشان می دهند: دولت ایران کارش فروش ثروتهای نفتی در شرائط تشدید مجازاتهای اقتصادی و توزیع آن بمتابزه رانت است. در این توزیع، سهم شیر به مافیاهای نظامی - مالی می رسد که دولت و اقتصاد کشور را در تصرف خود دارند.

* کاهش ضریب فزاینده نقدینگی و عبور ۴۰ درصدی رشد پایه پولی در ۸ سال گذشته:

● در ۲۱ فروردین ۹۲، ایلا گزارش کرده است: در حالی که رشد نقدینگی در طی ۸ سال گذشته، ۸ برابر رشد داشته است، میزان ضریب فزاینده نقدینگی نیز به همان میزان کاهش یافته که بیاتر رکود



اقتصادی بی سابقه در طول برنامه چهارم و به ویژه دو سال گذشته بوده است. حجم نقدینگی در پایان سال ۹۱ و ابتدای سال جاری از ۴۳۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفت که از این میزان اقتصاد کشور بیش از ۳۰ درصد با نقدینگی سرگردان مواجه بوده است. این در حالی است که ضریب فراینده نقدینگی در سال ۸۵، ۸/۹ درصد بوده است. از سال ۸۶ روند کاهش ضریب فراینده نقدینگی آغاز شد و به ترتیب از ۶/۴ درصد از سال ۸۵ تا ۸۶ به ۴ درصد در سال ۸۸ و کمتر از ۳ درصد در سال ۸۹ رسید.

این میزان روند کاهش نیز در سال ۸۹ شدت گرفت به طوری که در انتهای سال ۹۱ با وجود اعلام رشد فراینده نقدینگی از سوی بانک مرکزی با کاهش بی سابقه‌ای بنا به گفته کارشناسان اقتصادی رو به رو مواجه شده است.

ضریب فراینده نقدینگی و پایه پولی از عوامل متغیرهای مؤثر در نقدینگی آن هم از قسمت عرضه است و هر چه ضریب فراینده پولی کاهش داشته باشد، پایه پولی با رشد مواجه شده و همین امر باعث رکود در اقتصاد کشور می‌شود.

اگر رشد نقدینگی انتهای سال ۹۲ را بنا بر اعلام مسئولان دولتی ۴۳۰ هزار میلیارد در نظر گرفته شود، بیش از ۳۰ درصد آن به صورت نقدینگی سرگردان در چرخه اقتصادی کشور و در بازار کاذب حضور داشته است که این امر نشانگر افزایش پایه پولی بنا بر اظهارات کارشناسان ۴۳/۴ درصد و کاهش ضریب فراینده نقدینگی به میزان ۸ درصد است.

به گفته کارشناسان اقتصادی، رشد بدهی دولت به بانک مرکزی، بدهی ۴ درصدی بانک‌های تجاری به بانک مرکزی، کاهش حجم سهم سپرده‌های دیداری و کوتاه مدت در بانک‌ها و سوق دادن آن به بازار کاذب و اثر گذاری پایه پولی بر رشد نقدینگی و افزایش میزان ارزش‌های رایج نسبت به پول ملی کشور از عوامل تأثیر گذار در ۸ سال گذشته در رشد نقدینگی کشور و همچنین کاهش ضریب فراینده آن به ویژه در دو سال گذشته بوده است.

کاهش تولید ناخالص ملی به دلیل اجرای برنامه‌های سیاست‌های انبساطی و نبود بستر لازم برای افزایش مشارکت لازم بانک‌های تجاری در برنامه‌های اولویت دار اقتصادی کشور از دیگر دلایل کاهش ضریب فراینده نقدینگی در کشور بوده است.

یکی دیگر از عواملی که باعث شده تا ضریب فراینده نقدینگی با کاهش مواجه و از آن سو نقدینگی سرگردان در بازار کاذب نمایان شود فشار دولت بر بانک‌های تجاری برای پرداخت اعتبارات به بخش‌های دولتی بوده است.

*بدهی به بانک‌ها در حکومت احمدی نژاد ۱۶ برابر شد:

در ۲۱ فروردین ۹۲، به گزارش مشرق نیوز، بر اساس گزارش جدید بانک مرکزی، بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری در آذرماه گذشته، نسبت به ابتدای اجرای هدمفندی بارانه‌ها بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در پایان آذرماه ۱۳۸۹ بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری ۲۴ هزار و ۷۳۳ میلیارد تومان بود.

افزایش حدوداً ۲۵ هزار میلیارد تومانی بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری طی دو سال نخست اجرای هدمفندی بارانه‌ها، این گمانه را که دولت با استقراض از سایر منابع اقدام به پرداخت بارانه نقدی کرده است یا پرداخت بدهی‌های خود به سیستم بانکی را به تعویق انداخته، تقویت می‌کند.

در ابتدای دولت احمدی نژاد در مرداد سال ۱۳۸۴، بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری فقط ۲ هزار و ۱۷۴ میلیارد تومان بود که این رقم طی هفت سال با افزایش ۱۶ برابری به حدود ۵۱ هزار میلیارد تومان در پایان آذرماه

باخت، باخت؟

به پایان برسد، قانون یارانه‌ها را همراه با افزایش فرصتهای رانت خواری، اجرا کردند. تورم ۴۰ درصد و تورم ۶۰ درصد مواد غذایی و افزایش میزان بیکاری، تنها دو نتیجه از نتایج سیاست ویران کردن اقتصاد ایران هستند.

* شاخص ۴۰ درصدی فلاکت، ارمغان سونامی تورم:

در ۲۶ فروردین ۹۲، ایلنا گزارش کرده است: نرخ بیکاری در پایان سال ۹۱، ۱۲٫۲ درصد بوده که این امر یاتکر رشد بیکاری و رکود در کشور در سال گذشته است. در همین حال نرخ تورم نیز در همین سال روند صعودی داشته و با تزریق بارانه نقدی این نرخ شتاب سریعی به خود گرفته بطوریکه در پایان سال گذشته به ۳۲ درصد رسید. در نتیجه، شاخص فلاکت (بیکاری و تورم) به ۴۰ درصد در سال گذشته رسید.

روند رشد شاخص فلاکت از سال ۸۴ شتابی سریع داشته به گونه‌ای که این شاخص در پایان سال ۸۷، ۳۵٫۹ درصد و در پایان سال ۹۰ بر اساس آمارهای موجود حدود ۴۰ درصد به ثبت رسیده است.

کارشناسان می‌گویند: افزایش حجم پایه پولی که به کاهش تولید داخلی منجر شده است، از عوامل اصلی افزایش شاخص فلاکت است.

* چگونه تحریمهای اقتصادی به مردم کشور منتقل می‌شوند: در سال ۹۱، و با فروش ارز به ۳ برابر قیمت، درآمد ریالی دولت افزایش یافت:

در ۲۱ فروردین ۹۲، دنیای اقتصاد گزارش کرده است: شوک ارزی در سال گذشته موجب افزایش ریالی درآمدهای دولت از محل صادرات نفت شده است؛ به گونه‌ای که با وجود کاهش صادرات نفتی و درآمد ارزی کشور در سال ۹۱، محاسبات نشان می‌دهند که درآمد ریالی فروش نفت روند معکوسی داشته است. دلیل این امر، افزایش قیمت ارز در مقاطع مختلف سال گذشته بوده است که موجب شده معادل ریالی درآمدهای نفتی، با افزایش قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو شود. در چند روز گذشته آمار تازه‌ای از درآمد نفتی کشور تا آذر ماه سال گذشته منتشر شده‌اند. این آمار نشان می‌دهند که در ۹ ماه ابتدایی سال ۹۰، از محل صادرات نفت در حدود ۹۲/۶ میلیارد دلار درآمد به دست آمده است. با تشدید روند تحریم‌ها در سال گذشته، طبیعی بود که درآمد نفتی کاهش پیدا کند. چنان که گزارش بانک مرکزی نشان می‌دهد درآمدهای نفتی تا پایان پاییز پارسال نسبت به دوره مشابه سال ۹۰ با بیش از ۴۳ درصد کاهش به حدود ۵۲/۱ میلیارد دلار رسیده است؛ اما محاسبات موجود که با توجه به نرخ ارز آزاد انجام گرفته نشان می‌دهد درآمد ریالی ۹ ماهه حاصل از صادرات نفت، با افزایشی ۷/۵ درصدی مواجه بوده و از حدود ۱۱۲/۲ هزار میلیارد تومان در سال ۹۰، به حدود ۱۲۰/۶ هزار میلیارد تومان در سال ۹۱ رسیده است.

* تورم بالای ۴۰ درصد تجربه جدید ما در سال گذشته بود/سپس از ۳۴ سال هنوز در قشم، گاز می‌سوزد:

در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش ایلنا، ناهویدیان، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع ایران، در بیست و یکمین نشست هیات نمایندگان اتاق ایران، گفته است: در سال قبل آمار تورم بالای ۴۰ درصد نقطه به نقطه رقم جدیدی بود که اقتصاد ما آن را تجربه کرد و آثار آن با آنچه که در سیاست‌ها بود فاصله‌ی قابل توجهی را ایجاد کرد. از این رو شایسته است در سال حماسه اقتصادی و حماسه سیاسی برای حماسه آفرینی با درایت وارد شویم. ۳۴ سال از پیروزی انقلاب گذشته و هنوز گاز در قشم می‌سوزد.

انقلاب اسلامی: این واقعیت که اجرای قانون یارانه‌ها - تنها کار حکومت ناشی از کودتا در طول ۴ سال - آنها در شرایط تحریم‌های رو به شدت و ناگزیر شدن دولت به توسل به چاپ اسکناس برای تأمین کسر بودجه، مرتب هشدار داده شد. اثرها با دقت محاسبه و خاطر نشان شدند. اما هم خامنه‌ای و هم احمدی نژاد، چنانکه پنداری مأمورین دارند مقاومت اقتصاد ایران را

رانت خواری نیز به همان نسبت افزایش یافته‌اند. ملتی می‌گذارند قدرت بدستان با او هرکار می‌خواهند بکنند، وضعیتی بهتر از این وضعیت پیدا نمی‌کند. و البته ضریب فلاکت بالا می‌رود.

ژاله وفا

رشد تصاعدی شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی در نظام ولایت فقیه:

به تازگی نشریه «اکنونیست» رتبه بندی کشورها را بر اساس شاخص فلاکت انجام داده است که البته با استناد به آمارهای سال ۲۰۱۱ میلادی به دست آمده است. این رتبه بندی مربوط به ۹۶ کشور جهان است و با توجه به آمار نرخ تورم و بیکاری در سال ۲۰۱۱ میلادی، ایران را با عدد شاخص ۳۳ درصد، در رتبه سوم قرار داده است اما با تکیه به حتی آمار رسمی نظام ولایت فقیه شاخص فلاکت در سال گذشته نزدیک به ۴۰ درصد رشد یافته و این امر نشان دهنده افزایش نرخ بیکاری و رشد پایه پولی در کشور است. در وانفاسی نبود اطلاعات و پرهیز مراکز آمار از نظام حاکم از ارائه اطلاعات درست چاره‌ای نیست که با اندک آمار رسمی که نظام با تأخیر ولی ناچار به درج است شاخصهای اقتصادی را بدست آورد.

چنانچه بانک مرکزی آخرین رقم تورم در بهمن ماه را به میزان ۲۹/۸ درصد اعلام کرده است و از آنجا که نرخ بیکاری را بطور رسمی ۱۴٫۱ درصد اعلام کرده‌اند و از مجموع این دو نرخ شاخص فلاکت اقتصادی بدست می‌آید می‌توان گفت که رقم شاخص فلاکت به مرز ۴۴ درصد رسیده است. در واقعتها با گذشت سه ماه از سال ۲۰۱۳ میلادی، شاخص فلاکت نزدیک به ۱۱ درصد بیشتر از سال ۲۰۱۱ میلادی شده است.

شاخص فلاکت از تجمیع نرخ تورم و بیکاری به دست می‌آید. این شاخص را دو اقتصاددان آمریکایی به نامهای «آرتور اوکان» و «رابرت بارو» در دهه ۱۹۷۰ میلادی معرفی کردند. هر چند هر کدام از آنها روشی دیگر را به محاسبه شاخص فلاکت ارائه داد همانا آقای «اوکان» از فرمول ساده جمع کردن نرخ تورم به علاوه نرخ بیکاری استفاده میکرد و آقای «بارو» آن شاخص را از ترکیب تولید ناخالص داخلی و نرخ سود بانکی بدست می‌آورد ولی عاقبت شاخصی فلاکت را بر اساس فرمول آقای «آرتور اوکان» برسمیت شناخته شد. بزبان ساده شرایط «رکود تورمی» نماد بالا بودن شاخص فلاکت شناخته شده است.

روند رشد شاخص فلاکت از سال ۸۴ شتابی سریع داشته به گونه‌ای که این شاخص در پایان سال ۸۷، ۹/۳۵ درصد و در پایان سال ۹۰ بر اساس آمارهای موجود حدود ۴۰ درصد به ثبت رسیده است.

در سال ۹۱ همه شاهد نوسانات شدید نرخ ارز و سقوط آزاد ارزش پول ملی بودیم امری که علت اصلی آن فقدان تولید و رشد اقتصادی مستمر است. همچنین اجرای ناشیانه هدمفندی بارانه‌ها باعث افزایش هزینه‌های تولیدی گردید و بدینسان بسیاری از واحدهای تولیدی ورشکست و یا در آستانه تعطیلی قرار گرفتند.

آخرین گزارش بانک مرکزی از «شاخص قیمت تولیدکننده» نشان می‌دهد هزینه‌های تولید نسبت به مهرماه سال گذشته ۳۲٫۱ درصد افزایش یافته است. ضمن اینکه رشد شاخص‌های تولیدکننده

در طول یک ماهه شهریور تا مهر امسال به رقم بی سابقه ۸٫۲ درصد رسیده است. اما دو منحنی تورم و بیکاری عکس یکدیگر عمل می‌کنند. در صورت بالا بودن تورم نرخ بیکاری پایین است و برعکس. به عبارت دیگر، «تورم بالا» گاه ممکن است بیکاری را «کاهش» دهد یا اینکه «بیکاری بالا» می‌تواند با «تورم پایین» همراه شود. از اینرو در برخی از کشورها برای مهار بیکاری سیاستهای تورم زا اتخاذ میشود. اما شایان توجه است که در کشورهایی که دولت تکیه اش بر درآمدهای بالایی نفتی و نه مالیات حاصل از تولید است، در مواقع مواجهه با افزایش قیمت نفت صادراتی و بالتبع افزایش درآمد نفتی دولت، برخی از دولتها سعی میکنند با تزریق بخشی از درآمدهای ارزی بدست آمده ناشی از افزایش بهای نفت به بخش تولیدی تعادلی بین تورم و تولید بوجود آورند و با کمک به بخشهای تولیدی کمی از ضرر تورم بکاهند و نیز در دراز مدت به کاهش بیکاری نیز دست یازند اما در کشور ما ایران بارها این تجربه به شکست انجامیده است چرا که تولید کشور نیازمند ریال است و درآمد های نفتی هر چند هنگامت ولی به دلار است. از اینرو تزریق دلار نفتی به بخش تولید پایه پولی را در کشور افزایش میدهد و موجب کاهش تولید میشود. یعنی از سه جهت اقتصاد ایران متضرر میشود هم کاهش تولید و تعطیلی مرکز تولیدی و هم افزایش تورم و بیکاری. بی دلیل نیست که افزایش حجم پایه پولی در ایران به کاهش تولید داخلی منجر شده است که خود از عوامل اصلی افزایش شاخص فلاکت است.

شاخص فلاکت دارای رابطه مستقیمی با جرم و جنایت در جامعه نیز میباشد و روند تغییر این شاخص با فاصله حدود یک سال در شاخص جرم و جنایت تأثیر می‌گذارد. تورم فراینده در کنار بیکاری رو به افزایش برای یک کشور، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز در بر خواهد داشت. معروف است که جیمی کارتر کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ ایالات متحده در رقابتهای، به این شاخص که در آن زمان در حدود ۱۴ درصد بود بسیار اشاره میکرد و حتی وی گفت کسی که موجب چنین رقم بالایی از فلاکت است حتی حق خواستن رای و رئیس جمهور شدن را هم ندارد.

در ایران امروز در شرایطی وارد فضای "انتخابات" سال ۹۲ می‌شویم که مبین ما با تهدیدها و بحران‌های متعددی روبروست. در عرصه اقتصادی شاهد ضعف بی حد و حصر زیر ساخت‌های اقتصادی خصوصاً بنگاهها و مراکز تولیدی و تعطیلی ورشکستگی آنها میباشیم و از طرفی همانگونه که

ذکرش رفت با افزایش مهارگسیخته تورم و نرخ بیکاری سقوط آزاد بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم را به زیر خط فقر و فقر مطلق نظاره گریم. اقتصاد ایران از تحریمهای اقتصادی در رنج است و با کاهش شدید تولید نفت نیز مواجه است دولت نیز بجایی اینکه در آمدش متکی به مالیات حاصل از تولیدی باشد که کمر آن را با اتخاذ سیاستهای مثبت شکسته است بین مردم یارانه پخش می‌کند و در واقع در ایران این دولت است که به مردم مالیات میدهد. بنابراین نیز احمدی نژاد بعنوان تبلیغ انتخاباتی برای مشایب وعده هر نفر ماهی ۲۵۰ هزار تومان یارانه را داده است. در عرصه اجتماعی افزایش جرم و جنایت و آمار طلاق و اعتیاد و مصرف مشروبات الکلی و دزدی‌های مسلحانه دامان مردم را گرفته است و در عرصه سیاست داخلی سرکوب و سانسور وزندان و اعدام روش مقابله نظام با مردم و هر

در صفحه ۱۶



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی سالگرد تولد دکتر مصدق»

روابط شیخ خزعل با انگلیس

پس از کشف نفت در مسجد سلیمان و خوزستان توسط شرکت «سندیکای امتیازات» چند ماه بعد در ماه آوریل ۱۹۰۹م. شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه ۲ میلیون لیره تأسیس شد و در لندن به ثبت رسید و جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» شد. این شرکت یک سری قراردادهای را با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ ه.ق.) شرکت نفت قرارداد با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. [۱۵] سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می-پرداخت، عهده-دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای در شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند. [۱۶] چنان که در سال ۱۹۱۹ (۱۳۲۸ ه.ق) خزعل را به درجه K.C.I.E که ظاهراً یک سیال سیاسی است، منجر کرده بود. کنسول انگلستان در اهواز «جی بی بیل» طی نامه ای کاملاً محرمانه به مأمور سیاسی انگلستان در بوشهر مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۳ از او می-خواهد، برای حفظ حوزه های نفتی بر اساس پیش-بینی شده در آن نامه، با شیخ خزعل همکاری صمیمانه و تکنیکی به عمل آورد. بیل در سپتامبر ۱۹۲۳ (شهریور ۱۳۰۲) در تلگرافی با خزعل مخاپره می کند، او را اعلیحضرت خطاب کرده بود. [۱۷]

شیخ نیز برای ماندنش در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه به خواسته های انگلیسها جواب مثبت می داد. چنان که خود شیخ خزعل در این باره چنین اظهار داشته است: «من برای حفظ خود و دارایی که دارم چون مایوس از دولتیم چاره ندارم جز این که مناسبات خود را با انگلیسی-ها محکم نمایم» [۱۸]. به همین جهت تصمیم به مذاکره با نماینده انگلستان در خلیج فارس در ۱۹۱۰م. گرفت. با شیخ خزعل قراردادی بدین مضمون به امضا رساند. در این قرارداد دولت بریتانیا متعهد گردید، در صورت تجاوز ایران به قلمرو حکومتی وی از وی پشتیبانی کند، در عوض شیخ متعهد گردید بدون موافقت قبلی انگلستان دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزده. [۱۹]

جنگ جهانی اول و شیخ خزعل

با آغاز جنگ جهانی اول در سال (۱۹۱۸-۱۹۱۷م) نیروهای انگلیس که به بهانه ی حفظ حکومت شیخ خزعل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی، خوزستان را متصرف شدند. شیخ خزعل در لشکر کشی های انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطلاعاتی درباره ی عملیات عثمانی ها در عراق به دولت انگلستان می داد. از سوی دیگر انگلستان برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس، به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تکنیک داران جنوب ایران- (پلیس جنوب) مبادرت کردند. [۲۰] (۱)

حسین کاوشی در باره «روابط خزعل با انگلیسها» می نویسد: کشف طلای سیاه (نفت) در دهه اول قرن بیستم بر اهمیت منطقه خلیج فارس بیش از پیش افزود و ایران را عرصه تاخت و تاز استعمارگران قرار داد کشف این ماده ارزنده و حیاتی سیاست انگلیس را در جهت حفظ منابع نفتی به سوی خود معطوف داشت و ویلیام ناکس دارسی نخستین فردی بود که موفق شد امتیاز استخراج و کشف نفت را در ایران به مدت شصت سال از مظفرالدین شاه قاجار در ۱۹۰۱ بگیری. (۱) گرفتن امتیازات نفتی از یکسو و وقوع انقلاب مشروطه و سرانجام امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدینشاه از سوی دیگر رقابت بیشتر دولت روس و انگلیس را به همراه داشت. روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را حق خود می دانست با انقلاب مشروطیت به مبارزه پرداخت در عوض انگلیس برای مقابله با روسیه که نفوذی در دستگاه دولت قاجار داشت سیاست حمایت از مشروطه را در پیش گرفت تا جایی که سفارت انگلیس در ایران کانون پناهندگی. تجمع طرفداران مشروطه قرار گرفت. اما مقدمات جنگ جهانی اول موجب شد که دول روس و انگلیس برای پایان دادن به اختلافات خود قرار داد ۱۹۰۷ را با یکدیگر منعقد کنند که به موجب آن دست روسها در شمال و انگلیسها در جنوب ایران باز گذاشته شد و در واقع قدرت حکومت ایران در مناطق تحت نفوذ دو دولت استعماری به شدت تضعیف گردید. دو سال پس از انعقاد قرار داد ۱۹۰۷ بود که شرکت نفت ایران و انگلیس تشکیل شد در ۱۹۰۹ با گسترش فعالیتهای اکتشافاتی این شرکت و حضر چاههای نفت در خوزستان مشکلات جدیدی از جمله حفظ و حراست از خطوط لوله نفت و تأمین امنیت منطقه برای انگلستان مطرح شد. لذا آن دولت برای بسط دامنه نفوذ و تأمین منافع خود سیاست خود را در خلیج فارس بر اثر تباط و عقد اتحاد با شیوخ عرب و حمایت از قدرتهای جدایی طلب و سرکردگان ایالات و عشایر جنوب ایران بنیان نهاد که در حوزه این مداخلات می توان به حمایت شیخ خزعل اشاره کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس یک سری قراردادهای با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹م. (۱۲۸۸ ه.ش.) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد

نیاید که دولت مرکزی خواستار بهبود اوضاع گمرکات شد تا از این طریق عایدی خود را افزایش دهد. حکومت مرکزی در پی تحقق اهداف خود بر آن شد، تا اجازه داری عوارض گمرکی را ملغی و نظام جمع آوری مستقیم مالیات را پی ریزی کند. [۸] به همین دلیل تعدادی بلژیکی به کار گرفت. شیخ خزعل از این امر به شدت ناراحت و دست به کار شد. از دولت انگلستان خواست که به حکومت مرکزی ایران فشار بیاورد، تا از پیشنهادهای اصلاحی در مورد گمرک خوزستان درگذرد؛ اما تقاضای وی دولت انگلستان را با مشکل مواجه می ساخت؛ زیرا آنان تصور می-کردند این کار ممکن است به آشوب های عشایری در منطقه بینجامد و منافع تجاری آنان را به خطر اندازد. بعد از مدتی شیخ خزعل را متقاعد کرد تا به دولت مرکزی به توافق برسد.

روابط شیخ خزعل با ایل قشقایی و بختیاری

ورود بختیاری-ها به دایره حکومت مرکزی به ویژه وزارت کشور و سپس تعیین استانداران و فرماندهان جنوب کشور موجب تشویش و نگرانی رقیب یعنی ایل قشقایی شد. سردار اسعد بختیاری در مقام وزیر کشور، دست به اقداماتی زد که این نگرانی را تشدید می کرد و آن مداخله در امور داخلی ایل قشقایی بود. از این رو قشقایی ها با شیخ خزعل و غلامرضاخان سردار اشرف لر در لرستان دست اتحاد و دوستی دادند. با این حال گاه منافع شیخ خزعل در اتحاد با بختیاری ها در مقابل با حکومت مرکزی تأمین می شد. در تاریخ ۱۲۸۷ (۱۹۰۸) قراردادی بین شیخ خزعل و خوانین بختیاری امضاء شد. با این هدف نیز دو سال بعد بین شیخ خزعل و صولت-الدوله قشقایی منعقد گردید. این در حالی بود که خوانین بختیاری به انگلستان نیز وفادار بودند و با سایر متحدین بریتانیا به ویژه شیخ خزعل همکاری می-کردند. توافق نامه-ای که در دسامبر ۱۹۱۵ بین وزیر مختار انگلستان و خوانین بختیاری امضاء شده بود، مقرر می داشت، خوانین بختیاری نظم را در منطقه خود حفظ کرده، علیه انگلستان دست به اسلحه نبرند و از ورود دشمنان انگلستان به منطقه جلوگیری کنند و رابطه دوستان خود را با شیخ خزعل حفظ کنند و در عوض دولت بریتانیا پس از جنگ، سرزمین آنها را به رسمیت شناسد و از کمک آنها دریغ نمی ورزد. [۹]

کیمک شیخ خزعل به سران قبایل لر

قبایل لر در واقع بدون آن که شورش کرده باشند یا به جنگی پرداخته باشند، ناحیه لرستان را به صورت یک دژ تسخیر ناپذیر در آورده بودند. تمام مردان لر، مسلح بودند و بدون آن که سوء-نیتی داشته باشند و به منظور سد جوع یا حتی به عنوان یک شغل شریف دست به سرقت روستاها و شهرهای اطراف می زدند و اگر کسی نیز از اموال خود می گذشت و وارد خطه ی آنها می-شد، می بایست از اموال خود بگذرد. در عین حال، رجال شورشی دیگر مانند شیخ خزعل یا سردار رشید نیز به آنها اسلحه فرستاد و آنها را تحریک به اغتشاش می کردند. [۱۰]

روابط شیخ خزعل با قاجار

وضعیت خوزستان مظفرالدین شاه قاجار دچار وضعیتی بحرانی بود. از یک سو شیخ خزعل دست به هر کاری می زد، تا با بهای حکومت خود را مستحکم تر کند و از طرف دیگر خانان بختیاری در زمستان ها منطقه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می دادند. شیخ خزعل نیز از این فرصت استفاده کرد و برای بسط قدرت و نفوذ خود در اطراف محقره به توسط مشاور و پیشکار خود حاج محمدعلی بهبهانی معروف به رئیس-التجارب به دولت مرکزی وارد گفتگو شد و سرانجام توانست حکمرانی اهواز را به دست آورد و جزیره آبادان، بهمشیر، رود کارون، هندجیان، ده مالا و فلاحیه را به عنوان املاک شخصی صاحب گردد. اگر چه این املاک قابل فروش به بیگانگان نبود؛ اما اجازه دادن به آنان مانعی نداشت. خود این اصل بعدها زمینه ای برای ایفای نقش خزعل در حفظ منافع شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان شد. از سوی دیگر وی، برای تحکیم پایه های قدرت خود با خاندان قاجار وصلت کرد. [۱۱] با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه.ق. میدان برای فعالیت هر چه بیشتر شیخ خزعل باز شد. وی مشایخ عرب از جمله حویزه، شیخ بنی طرف، شیخ آل کثیر، شیخ آل خمیس و... را از میان برداشت و عشایر ایشان را تحت فرمان خود در آورد و آنان را مجبور ساخت که مالیات خود را به صورت تمام و کمال به شیخ بپردازند. دولت مرکزی ایران به علت نداشتن نیروی نظامی کارآمد و منظم در آن هنگام وقوع انقلاب مشروطیت، در وضعیتی نبود که بتواند به اوضاع جنوب غربی کشور توجه داشته باشد.

اگر چه شیخ خود را به دولت مرکزی وفادار نشان می داد و هرگز تمرّد نمی کرد، لیکن اقدامات خود سرانه ای هم بدون اطلاع دولت ایران انجام می-داد. از جمله گزارش هایی است که حاکی از ملاقات شیخ خزعل با امیر فیصل پادشاه عراق، سلطان عبدالعزیز پادشاه نجدالسلطان احمدشاه و سرپرستی کاکس در بند کویت است. [۱۲] بنا به گفته شیخ خزعل محصول خرمایش آن چنان عایدی زیادی داشت که در هندوستان او را به همین جهت «ملک-التمر» می-نامیدند. [۱۳] با این حال وی در محقره و آبادان و ناصری فروش نان و گوشت و چیزهای خوردنی را آزاد گذاشته بود و به ضمانت کوتران می داد و از این راه سالانه سود گزافی می برد. [۱۴] اوضاع بدین صورت سیری می-شد، تا این که احمدشاه قاجار رسید. احمدشاه قاجار نیز به علت نداشتن لیاقت و سن کافی، بر خوردی با خزعل نداشت تا این که رضاخان به قدرت رسید.

۱ - « رضاخان همان کاری را که انگلیسها می-خواستند به دست انگلیسها انجام دهند، به دست ایرانیها خواهد کرد. »
 ۲ - « باید پیوسته به خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه بیکار چگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلی و در درازمدت برای مصالح بریتانیا مهم تر است تا تفوق محلی هر یک از دست پروردگان ویژه ما. »
 ۳ - « اینک هنگام آن رسیده است که پیوندهایمان را با دست پروردگان محلی شل کنیم و پشتیبانی از وزیر جنگ (رضاخان) قطعاً به معنی سلب دوستیهای محلی ما است که دشوارترین و مهم ترین مورد آنها البته شیخ محقره (خزعل) است. »
 ۴ - « رضاخان می-تواند موهبتی برای ما باشد. او اظهار نگرانی می کند که «اگر رضاخان در کارهایش موفق نشود، دشمنان او در تهران فرصت می-یابند تا از کار برکنارش سازند. » ، « رضاخان پس از آمادگی، مقامات انگلیسی را مطمئن می-سازد که آماده عملیات موفقیت آمیز جنوب است. حیثیت او در خطر است و باید به جنوب برود. »

سرنوشت رضا خان در شهریور ۱۳۲۰ هم بهتر از سرنوشت سر سپردگان و وابستگان به قدرت سلطه گر خارجی نظیر خزعل ها نبود. در جای خود، بطور مفصل به آن خواهیم پرداخت:

طاهره سپهوندی در زند گینماة شیخ خزعل بطور مختصر اینگونه شرح می کند: شیخ خزعل از قبیله اعراب بنی-کعبه از تیره ی-فرعی محسین و پسر سوم شیخ جابر خان نصرت-الملک [۱] بود در ۵۱۲۸۰ ه.ق. که از مادری به نام نوراخانم دیده به جهان گشود. شیخ خزعل القاب نصرت-الملک، معز السلطنه، سردار قدس، سردار ارفع و همچنین از دولت انگلستان و حکومت هند نشان-ها و فرمان-های مهم نظامی داشت و به تیره-ی امیر نویانی هم نایل شده بود. پدرش شیخ جابر خان نصرت-الملک بنیان-گذار مشایخ بنی-کعبه پسر حاج-بوسف بود. شیخ جابر پس از شکست ایران از انگلیس در جنگ خرمشهر در ۱۲۷۳ ه.ق/۱۸۵۸ م. از هواخواهی دولت ایران دل بر کند و با بریتانیا روابط دوستانه برقرار کرده رسماً تحت الحمایه آن دولت شد و بدین ترتیب حاکمیت محلی خود را مستقیماً در زیر چتر حمایت انگلستان قرار داد؛ اما با همه-ی این اوصاف نزد حکومت مرکزی ایران نیز عزیز و محترم بود و ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۸۴ ه.ق. طی فرمانی از او ابراز رضایت و خشنودی کرده و او را از میرنجی به تیره-ی سرتیب اول ارتقاء داد. نکته قابل ذکر آن است که دولت مرکزی به خوبی آگاه بود که حاجی جابر خان و اولادش گرچه ظاهراً مطیع دولت مرکزی هستند و مالیات میدهند و عنوان سرحداری دارند. [۲]

به قدرت رسیدن شیخ خزعل

از شیخ جابر خان چهار پسر باقی ماند: شیخ محمد، شیخ مزعل، شیخ سلیمان و شیخ خزعل که از میان چهار نفر شیخ محمد و شیخ مزعل بر سر جانشینی پدر اختلاف داشتند. سرانجام شیخ مزعل به عنوان جانشین پدر انتخاب شد. شیخ مزعل هم همانند پدر روابط دوستانه-ای با انگلستان برقرار کرد، در حالی که دم از طرفداری حکومت مرکزی ایران نیز میزد؛ اما دیری نپایید که روابط وی با دولت انگلستان به تیرگی گرایید. علت این امر رقابت با کمپانی لینچ در امر بازرگانی در رود کارون و مداخله نایب کنسول انگلیس و شکایت مزعل به دولت مرکزی بود؛ [۳] اما پس از مدتی شیخ خزعل با تحریکات انگلیس وارد صحنه-ی رقابت با برادر شد. تا اینکه پس از ده سال روابط ظاهری با هم در سال ۱۳۱۵ ه.ق. توانست به همراه چند تن از غلامانش، شیخ مزعل-خان، معز السلطنه را هنگامی که سوار کشتی خود می-شد، با تیر تفنگ از پای در آورد. شیخ خزعل پس از آن که برادر خود را از پای در آورد، توانست قدرت را در دست بگیرد و در ۱۳۱۵ ه.ق. حاکم محقره و اضافات آن گردد. [۴]

خزعل و سردار اکرم

هنگامی که شیخ خزعل به حکومت رسید، عبدالله خان قراگوزلو پسر مصطفی-خان اعتماد-السلطنه، ملقب به سردار اکرم از سوی حکومت مرکزی به حکومت خوزستان منصوب شد. وی علیرغم اطلاع از اوضاع منطقه عملاً با مسائل شیخ خزعل از قبیل نحوه ی انتخاب اجازه داران مالیات نواحی فلاحیه و جراحی روبرو گردید. حسین قلی-خان نظام-السلطنه، نواحی جراحی و فلاحیه را از حکومت مرکزی خریداری و زمین هایشان را به کشتکاران عرب اجازه داده بود و شیخ خزعل انتخاب و تعیین اجازه داران را حق خود می دانست؛ اما سردار اکرم این امر را قبول نکرد. بدین ترتیب اختلاف بین آنها آغاز شد. سردار اکرم برای مبارزه با شیخ خزعل به قبایل بختیاری تکیه ورزید و شیخ خزعل به همکاری قبایل «لر» دل بست؛ [۵] اما قبایل بختیاری در موقع حساسی که باید پشت سردار اکرم را می گرفتند، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند و شرط همکاری را واگذاری ناحیه جراحی اعلام کردند. این امر و حمایت نکردن دولت مرکزی از سردار اکرم سبب شکست او از شیخ خزعل شد و در نتیجه از سمت خود معزول شد. [۶]

شیخ خزعل و گمرکات خرمشهر

مسأله ی دیگر شیخ خزعل، گمرکات محقره بود که خاندان او پیش از ۱۳۱۸ ه.ق. آن را برای حدود شصت سال اجازه کرده بودند. از بابت آن سودی حدود هشت هزار لیره استرلینگ به دولت مرکزی می پرداختند و در مقابل ظاهراً به همان میزان خود نیز می بردند. [۷] دیری



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

ملیون و اهمیت اوضاع بین المللی نقشه آن ها را عوض کرده و سرپرسی لرن را که یکی از سیاستمداران زرنک وزارتخانه انگلیس بود به تهران می فرستند. او پس از چند ماه رضا خان را طبق گزارش زیر "اسب پرده" تشخیص می دهد و وزارتخانه و حکومت هند را قانع می سازد که با بودن رضا خان دیگر احتیاجی به شیخ و خان ندارند. چون که صد آمد نود هم پیش ماست.

در اینجا رل انگلیسها مصداق گفته حافظ بزرگوار است: " فکر می کنم که باید همواره در خاطره داشت که تهران معیار نهائی روابطه ما با ایران است. یکبار چکی امپراطوری ایران بعنوان کل و از لحاظ منافع کلی و دراز مدت بریتانیا به مراتب مهم تر از قدرت محلی هریک از سرپرستان خاص ما می باشد."

لرد کرزن وزیر خارجه این سیاست را پسندیده و سرپرسی لرن را مأمور اجرای آن کرد. او توانست با سردار سپه کنار آمده و نه فقط تعهد جلوگیری از بلشویکها را از او بگیرد، بلکه موافقت او را با حمایت از شرکت نفت و راهی برای تمدید قرارداد داری ا به مدت سی سال جلب کند.

سردار سپه ولرن روی تمام این نقطه ها توافق می کنند. بطوریکه معاون وزارتخانه انگلیس او را با تلگراف زیر دلگرم می سازد:

" در واقع شما تحول بزرگی پدید آوردید یعنی یک دگرگونی سالم در مواضع ما در ایران بوجود آورده اید."

قیام خزل بضر خود و شاه واقفیت دوره پنجم تمام شد، زیرا خزل درین مردم بدنام بود. حکایتها از جور و ظلم و عدوان و جمع آوری سال مردم بوسیله او، در روزنامه ها منتشر می شد. برای مدرس واقفیت مشکل بود که یکپارچه با خزل هم از همساز بشوند. در ضمن خزل تلگراف تندی به سردار سپه رئیس الوزراء او را باغی و مخالف شاه خواند. به مأمورین دولت مرکزی هم گفته بود اینجا " عربستان است شما اگر خوزستان را تم کرده اید بروید پیدا بکنید ". این عملیات در میان مجلسیان و روزنامه نویسا و دولتمندان اثر بسیار داشت و همه را بر ضد خزل متحد کرد.

عامل خزل در تهران قوام الدوله صدری اصفهانی* دوست پدرم بود. این فامیل در اصفهان به نیک نامی مشهور و یکی از برادران او بنام رکن الملک رئیس عدلیه اصفهان بود. قوام الدوله جز واقفیت و با مدرس سرور داشت و با سردار سپه هم مربوط بود و قبول ظریفی " یار دارا و دل به اسکندر داشت ". به کمک مدرس در کابینه سردار سپه وزیر داخله شد. قوام الدوله مردی بود خوش صحبت، بذله گو، خوش تیپ، بلند قد، کمی فریه، با منانت، شیرین بیان بدوستی سردار سپه و مدرس در آن واحد افتخار می کرد. او خود را پیرو مکتب عرفی می دانست.

" چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مرگت عرفی مسلمانان به زرم شود و کافر بسوزاند "

امروز که نامه های خزل و قوام الدوله و یادداشت های رحیم زاده صفوی و یادداشتهای پرسی لرن و کتاب فتح خوزستان به قلم دبیر اعظم بهرامی و بنام سردار سپه منتشر شده تا اندازه ای ممکن است پرده آرزوی اسرار خوزستان برداشت.

خزل، در یکی از نامه هایش به قوام الدوله از بی تفاوتی و سهل انگاری شاه و خدعه و دورویی انگلیسها شکایت کرده و می گوید:

" این روزها انگلیسها با ما اودر هیچ قسمتی داخل مذاکره نمی شوند و علناً از سردار سپه تمجید می کنند. در ظرف چندین ماه ورق بکلی برگشته و بطوریکه استنباط می شود سردار سپه بزودی مالک الرقاب کشور خواهد شد."

خزل در نامه دیگری می گوید:

" کلنل پیل نماینده سیاسی انگلیس در خوزستان برای اولین دفعه از او و خوانین بختیاری ابراد می گیرد و علناً گارهای آنها را بیاد انتقاد گرفته و با لحن خشن با آنان رفتار می کند."

در نامه دیگری او به قوام الدوله می گوید:

" اگر اطمینان به مراجعت شاه ندارد فوراً از ولیعهد بخواهید که بنام سفارو با از راه بغداد و بصره به محتره (خرمشهر) رفته و در آنجا به قشون چند هزار نفری خزل که حاضر به کمک او هستند ملحق بشود. بختیارها هم از طرف اصفهان حمله خواهند کرد. بهتر است قوام الدوله و مدرس هم تهران را ترک کرده و از راه اصفهان به خوزستان بروند."

خزل در تمام نامه ها از کید انگلیسها شکایت کرده و می گوید رئیس کمپانی نفت از اموالات کرده و ضمن صحبت می گوید بیماری شاه علاج ناپذیر است و بهتر است که او از سلطنت استعفا بدهد.

خزل در نامه ای از رابطه خود به صولت الدوله قشقانی و غلامرضا خان والی پشتکوه صحبت کرده و امیدوار است که آنها هم به قیام او پیوسته و در حمله به حکومت مرکزی شرکت کنند.

تکرانی مهم خزل پس از کید انگلیسها از اختلاف خوانین بختیاری است. زیرا با آنکه امیرمجاهد و مرتضی قلیخان و سردار فاتح و شهاب السلطنه با او همراز و همکار بودند، سردار اسعد با سردار سپه نزد محبت باخت.

قوام الدوله در جواب خزل، به او می گوید ولیعهد مرد ترسو و بیکاره است افکار مردود و مشکوک از خود نشان می دهد. گاهی از غیبت شاه شکایت می کند. زمانی با سردار سپه همکاری می نماید و بعد به فاصله یک ساعت تغییر رای داده و می خواهد به اروپا برود. در " جبین این کشتی نور رسنگاری نیست."

قوام الدوله، خزل را از جریان ملاقاتهاش با ولیعهد مستحضر ساخته و می گوید سردار سپه هم سه مرتبه محرمانه با ولیعهد ملاقات کرده و رابطه آنها خیلی نزدیک و صمیمانه است واقفیت هم نسبت به ولیعهد و عملیاتش سوء ظن پیدا کرده اند زیرا بر عکس گذشته از مذاکراتش با سردار سپه آنها را مطلع نساخته و از کارهایش اطلاعی در دست نیست.

این اسناد نشان می دهد که در آن روزها سردار سپه از یک طرف به مدرس نزدیک شده و از طرف دیگر به ولیعهد اظهار ارادت و سرپرستی می کند و دوستانش هم در مجلس با جدیت تمام زمینه را برای انقضای

قرارهایش را با او تمام کرده و منافع انگلستان را از هر جهت تأمین نماید. از این رو این داستان از اول تا آخر یک سلسله قول و قرارهای متضاد و دروغ و خدعه و دورویی است و در آخر خزل را انگلیسها در دروسط معرکه ول کرده و چون رضا خان منافع شان را بهتر تأمین می کرد او را بنام " اسب پرده " قبول کردند.

شیخ خزل، هنگام جنگ بین المللی اول خدمات شایانی به انگلیسها کرده و به اتفاق خوانین بختیاری خوزستان را از حمله ترکها مصون داشته و تسهیلات برای پیاده شدن قوای انگلیس به بصره و محتره فراهم ساخت که پیاس این خدمات چندین نشان مدال از طرف فرمانفرمای هندوستان و وزارت مستعمرات به او اعطا شده بود. در ضمن، حکومت انگلیس رسماً خزل و اولاد او را نسل بعد نسل تحت حمایت خود قرار داده و حکومت او را در خوزستان تضمین کرده و صریحاً تعهد کرده بود که از هر گونه دخالت حکومت مرکزی در امور خوزستان جلوگیری کنند.

در یکی از سفرها " احمد شاه " از راه بصره به خرمشهر رفته و چند روزی در قصر خزل میهمان او بود و شیخ هم از هیچگونه اظهار انقیاد و خدمت خود داری نگرفته و در ضمن شاه را متوجه خطر رضا خان در تهران می نماید. احمد شاه از میهمان نوازی خزل اظهار امتنان کرده و ویرا به نشان اقدس مهمترین نشان دربار متخرمی سازد. ولی در قسمت مخالفت با سردار سپه جواب رد می دهد و می گوید سردار سپه نسبت به اومطیع و وفادار است.

چند سال بعد از خلع احمد شاه، " فخری پاشا " یکی از سیاستمداران مصر در مجله " کل شیئی " مقاله ای راجع به مناسبات خودش با احمد شاه منتشر ساخت خلاصه اظهارات او این بود که در سفری که احمد شاه از قاهره عبور می کند ملک فواد پادشاه مصر از او پذیرائی کرده و در ضمن به او اندرز میدهد که تو باید اهل تصمیم باشی و با قدرت سلطنت کنی زیرا پادشاه با رئیس کشور اگر بخواهد مانند گوسفند سلیم و در مقابل اطرافیان تسلیم باشد اول پشمش را می چینند و بعد او را قربانی کرده و گوشش را تقسیم می کنند. احمد شاه که با فخری خیلی نزدیک و همراه بوده به او می گوید: " ملک فواد راست گفت. مناسفانه من در امور کشوری علاقه و وضعیفم و این ضعف در خون من است. پدرم با دخترموی خود ازدواج کرد و من ثمره این ازدواج هستم و علماً گویند که از دواج در فامیل حاصلش ایجاد افراد ضعیف فکر و ضعیف الاراده است.

سالهای بعد هم فخری پاشا، احمد شاه را در هتل ماژستیک پاریس ملاقات می کند و اغلب شبها شاه مخلوع با او دردل کرده از جو روزگار بدسکالی اطرافیان دست تقابن به زانو زده و می گوید خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

شاه اظهار می دارد " انگلیسها سید ضیاءالدین و رضا خان را چون اجل معلق برای من فرستادند. سید ضیاء انقلابی و خطرناک بود. برای اینکه از شر او نجات پیدا کنم رضا خان را تقویت کرده و کلک او را کردم. ولی به مقتضای " جواز جنگال گرگم در بودی / چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی "

برضا خان روز اول در ظاهر همه جا خود را گوش بر حکم و چشم بر فرمان نشان می داد و حتی یک هفته قبل از خلع سلطنت قاجار به تلگرامی مبنی بر وفاداری و شاه پرستی و تقاضای مراجعت به پاریس مجابره کرد. با آنهمه کمک و محبتی که من به او کردم هیچ فکرنمی کردم " آنکه روزم سیه کند این است " ولی روزی سزای خود را خواهد دید.

کسی کو به ره بر کند زرف چاه

سزد گر کند خویشن را نگاه

فخری پاشا در مقاله خود اظهار می دارد که احمد شاه مرد نبرد با رضا خان نبود. زیرا شخصاً رک و ساده و راستگو و مهربان و کاملاً معتقد به اصول حکومت مشروطه و سستی پارلمانی بود (از دفتر خاطرات سال ۱۳۰۸)

گفته مرتضی قلیخان بختیاری یکی از عوامل مهم غائله خوزستان تشویق انگلیسها بود. سفیر انگلیس " نرمن " که با رضا خان زیاد مساعد نبود بوسیله سر کنسول اهواز برای خوانین بختیاری پیام می فرستد که بهتر است با خزل همکاری کنند. سپس سر کنسول مبلغ هفده هزار تومان بابت قشون کشی به خوزستان به امیر مجاهد و شهاب السلطنه و مرتضی قلیخان می دهد و در ضمن می گوید ممکن است در خوزستان آشوب و بلوایی بر پا و به مؤسسات نفت صدمه و خرابی وارد شود، از این رو بهتر است بگزارنفر تفنگدار بختیاری فوراً به آن ایالت اعزام شوند.

امیر مجاهد هم بدوستانش امین التجار و افتخار التجار اصفهانی می گوید " قیام ما در خوزستان به تحریک انگلیسها بود. آنها به ما گفتند که سردار سپه برای ایران خطر دارد و می خواهد اساس سلطنت احمد شاه و حکومت ایلیانی و اشرافی ایران را از میان ببرد و کشور را تسلیم مشتی اجامر قزاق کند. ما برای کمک به از بین بردن او حاضریم اسلحه و کمک مالی به شما بکنیم. حتی تلگرافهایی که از طرف گردانندگان قیام سعادت به تهران مجابره می شد قبلاً از نظر کنسول می گذشت."

این جریان چندین ماه طول کشید. ناگهان ترین وزیر مختار و سر کنسول اهوازیه لندن احضار شدند و بجای آنها سرپرسی لرن وزیر مختار تازه و کاپیتان " پیل " کنسول تازه وارد شدند و پس از چند روز جلسه ای با حضور سران " قیام سعادت " و سر کنسول تازه در منزل امیر مجاهد تشکیل می شود کنسول تازه می گوید که کنسول سابق برخلاف سیاست حکومت مرکزی عمل کرده و دستور ما این است که شما با سردار سپه همکاری کرده و به پاس مساعد سابق حاضریم مجازات تفنگداران و خسارات شما را بپردازیم. امیر مجاهد راجع بوعده و وعیدهای سر کنسول و اینکه قیام بختیارها به تحریک مأمورین انگلیس بوده است مفصلاً صحبت کرده و از او چاره جوئی می خواهد.

کنسول حرف خود را تکرار کرده و می گوید اگر شما از در صلح و صفا بر آید ما برای همه تأمین جانی و عفو عمومی تقاضا خواهیم کرد.

اسنادی که امروز بدست آمده نشان می دهد که انگلیسها چون اطمینان کامل به سردار و آینه او نداشتند اول نظر داشتند که خوزستان و قسمتی از بختیاری و بنا در جنوب را تحت یک حکومت نیمه مستقل و تحت الحما به خود قرار دهند، ولی بعد خطر بلشویکها در شمال و پافشاری

پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می پرداخت، عهده دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای این شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امیر بالیم بر بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران منتفذ خوزستان مانند شیخ خزل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند. چنان که در سال ۱۹۱۹ م. (۱۲۹۸ هـ. ش.) خزل را به درجه K.C.I.E که ظاهراً یک نشان سیاسی است، منحصر کرده بود. (۲)

از طرفی شیخ خزل نیز برای ایقا در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه دست دوستی و اتحاد به سوی انگلیس دراز کرد. خود شیخ در این باره اظهار داشته است: «من برای حفظ خود و دارایی که دارم چون مایوس از دولت چاره ندارم جز اینکه مناسبات خود را با انگلیسها محکم نمایم» به همین جهت تصمیم به مذاکره با نمایندگان انگلستان در خلیج فارس گرفت این نیاز دو طرفه سبب گردید سرپرسی کاس کنسول بریتانیا در خلیج فارس در ۱۹۱۰ با شیخ خزل قرارداد بدین مضمون به امضاء رساند در این قرارداد دولت بریتانیا متعهد گردید در صورت تجاوز ایران به حقوق و قلمرو یا به اصطلاح املاک موروثی شیخ حمایت لازم را از شما به عمل آورد و این حمایت را تا رسیدن به راه حلی رضایت بخش ادامه دهند در عوض شیخ متعهد گردید بدون موافقت قبلی با انگلیس دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزند. (۳) بدین ترتیب بود که خزل، فرزندان و بستگان او به زیر چتر حمایت انگلیس درآمدند شیخ خزل با وجود آنکه رعیت دولت ایران بود اما بدون اجازه او هیچ مامور دولتی نمی توانست به خوزستان برود و تمام والیان منتخب او هیچ ناحیه خوزستان دست نداشتند او بودند و شیخ نسبت به تمامی آنها رفتاری مقتدرانه داشت اوضاع بدین گونه سپری می شد تا احمد شاه قاجار به سلطنت رسید اما چون کودک دوازده ساله ای بیش نبود در مدت پنج سال اول بعد از جلوس به تخت سلطنت عضد الملک قاجار و بعد از او ابوالقاسم خان فراگزلو ملقب به ناصر الملک عهده دار نیابت سلطنت شدند هنوز چند هفته از تاجگذاری احمد شاه نگذشته بود که جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) آغاز شد و ایران علی رغم اعلام بی طرفی مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفت جنگ جهانی تأثیر شگرف خود را بر سیاست خوزستان باقی گذاشت از جمله سبب افزایش نفوذ سیاسی انگلیس؛ کاهش حضور حکومت مرکزی، استقلال بیشتر خزل در منطقه و پرداخت نکردن مالیات از سوی شیخ شد. (۴) در دومین سال جنگ نیروهای انگلیس به بهانه حفظ حکومت شیخ خزل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی خوزستان را متصرف شده بودند ضمن توافق محرمانه دیگری قرارداد ۱۹۱۵ را منعقد کردند شیخ خزل در لشکر کشیهای انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطلاعاتی درباره عملیات عثمانیها در عراق به دولت انگلیس می داد از سوی دیگر انگلیس برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تشکداران جنوب ایران (پلیس جنوب) مبادرت کردند. (۲)

«ملک الشعراى بهار از اعضاى اقلیت مجلس دوره پنجم (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ تا ۲۱ بهمن ۱۳۰۴ خ.)، چنین نظری در باره شیخ خزل داشته است: «شیخ خزل مردی باهوش و سیاسی و بالنسبه مجیل بود بود و در اندک مدت توانست بر عربستان اخوزستان آن روز حکومت کند. خزل در ظاهر رعیت دولت ایران بود و از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد، لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز رو به تزاید نهاد و در این اواخر بیشتر بر قدرت خود افزود، به حدی که حکام فرستاده دولت که به سمت حکومت خوزستان معین می شدند، تقریباً دست نداشتند شیخ خزل بودند و در حدود شخصیت حکام مزبور شیخ نسبت به دولت رفتاری مقتدرانه می نمود. از شیخ خزل با تمامی قدرتش نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچ وقت خلاف وفاداری بروز نکرد و به در طول مدت همجواری ما با دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدی از طرف دولت همسایه می شد، شیخ خزل جانب ایران را از دست نمی داد. و دیانت او، تشیع، نیز مؤید وفاداری او بود. اما مناسبات او با دولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقهدار مفرطی به آن ایالت داشت، همواره دوستانه بود و وی دارای نشان مهمی از آن دولت بود. ضمناً، این مرد نسبت به زیردستان خود رفتار مناسبتی نمی کرد و از این راه و از طرق استفاده های نخیلات و سایر مزروعات بی پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت واز راه تجارت و بهره های گمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می آمد.» (۳)

«سيف پور فاطمی «واقعه خوزستان» و بر خورد رضا خان با شیخ خزل بدینگونه تحلیل می کند: مثل این که دست تقدیر از هر جهت بر ضد احمد شاه و سلسله قاجار به و بر له سردار سپه و یارانش بود. ایالت خوزستان از نقطه نظر مجاورت با خلیج فارس و مرکز بزرگ نفت و گاز طبیعی کشور سالهای سال خارج از قدرت حکومت مرکزی بود و انگلیسها در آنجا چند شیخ عرب و خانهای بختیاری را تقویت می کردند و بدست آنها مقاصد خود را در خلیج فارس و جنوب باختری ایران به نمری رسانیدند.

در اینموقع سردار سپه، رئیس الوزراء و مالک الرقاب کشور شد، شیخ خزل در خوزستان فارغ ابلال بدون اعتناء به حکومت مرکزی اموران ناحیه را بر عهده داشت. بختیارها هم از پشت دروازه اصفهان تا مرکز نفت آبادان را تیول خود می دانستند.

هر چه قدرت حکومت مرکزی زیادتر می شد ایلات لرستان و خزل و بختیاری ها بهم نزدیک تر می شدند. انگلیسها هم طبق اسنادی که اکنون در دست است و در فصل علل کودتا به آن اشاره شد، در آنموقع هنوز تصمیم به سلطنت رضا خان نگرفته و منتظر بودند که سرپرسی لرن



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی سالگرد تولد دکتر مصدق»

قاجاریه و سلطنت او حاضری کردند. در صورتیکه خزعل و یختاریا قیامشان بگفته انگلیسها و عقب نشینیان هم بدستور آنان بود. اقلیت نه در غربت دلش شاد و نه روئی در وطن داشت. شاه و ولیعهد هم بکار کشور توجهی نداشتند. مردم هم تا اندازه ای حاضر به مقاومت بودند ولی دیگر حاضر نبودند که سربى صاحب بترانند. سردار سبه و رفقایش قدرت داشتند، پول فراوان در اختیارشان بود، شهربانى و قشون گوش بر فرمانشان داشت، موضوع قیام خزعل وسط قدرت حکومت مرکزی را در خوزستان یک امر میهنی شناخته و مردم پشتیبانی از حکومت را فرض ذمه می دانستند.

خزعل به اتکای انگلیسها و بواسطه نادانی در سرمایههای عقب افتاده، با دولت در افتاد. سردار سبه، میلیسوا را وادار کرد که معاون خود سلطان محمد عامری و "مک کر ماک" را به خوزستان فرستاده و مطالبه یک میلیون تومان مالیات ده سال را بنماید. وصول چنین مبلغی از خزعل که بلناتم شهره بود امر غیر ممکن به نظر می آمد و به منزله دعوت او به قیام بر علیه حکومت سردار سبه تلقی می شد. چنانچه تذکار داده شد خزعل به ترغیب انگلیسها پیش از آن که مامورین وارد خوزستان شوند تلگرافی مجلس مخابره کرده و می گوید:

" این میلیسوا اجنبی کیست که مامورینش به عربستان آمده و در کار مردم دخالت می کنند و می خواهند امنیت این منطقه را به خطر بیندازند؟"

سردار سبه هنوز قرار و مدارش با انگلیسها تمام نشده بود به وزیر مالیه دستور تلگرافی مبنی بر تأسیف از این اقدام میلیسویه خزعل مخابره کرده و به او وعده مساعدت و رسیدگی بکارهای مالیاتی او بدهد.

خزعل از این ملایمت سوء استفاده کرده و تلگراف موهنی بر پسر دولت کرده و ویرا متهم به غصب قدرت قانونی شاه مشروطه می کند.

به گفته دبیر اعظم، خزعل و بختاریا و والی پشتکوه در آن موقع پیش از سی هزار تنگدار مسلح در اختیار داشتند و اگر خزعل موضوع عربستان را جلو نکشیده و نقشه حساسی برای عملیات خود داشت و طرفداران خود در تهران را با اظهار احمقانه جدائی خوزستان از ایران از خود ترانده بود دولت

دولت به هیچوجه موفق به از بین بردن او نمی شد. همین ابلیهی و نادانی پیشه وری و یارانش را هم از میان برد. از بدبها خود به بیچند بد کنش تهران از وجود این قدرت بیمناک بود ولی خود خزعل مانند محمد رضا شاه تمام امیدش به انگلیسها و فکورش این بود که باید از او امر آنها سر بیچی نکند. به اشاره آنها تهران را از خود رنجاند و بدستور آنان بدون آنکه یک تیراز دهانه تفنگ سربازان یا تفنگداران او خالی شود، تسلیم شد.

و با آن تسلیم همه چیز را بر باد داد. "چهار چاه بی مهر و بد کنج جهانی" دانته شاعر معروف ایتالیائی می گوید اگر می توانستیم خطوط پستی افراد را بخوانیم و از سرنوشت آنان مستحضر بشویم بسیار از آنها که مورد حسد و حقد ما هستند مورد ترخم و شفقت ما خواهند بود. یا بقول رودکی:

بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار بسا کسان که بروز تو آرز مندند

خزعل که فرمانفرمای مطلق جنوب ایران بود و در موقع جنگ خدمات شایانی به انگلیسها کرده و او را حکمران مستقل خوزستان و سواحل باختری خلیج فارس می دانستند، از حیث ثروت نقد و جواهرات و ملک و اندوخته در داخل و خارج از ایران در درجه اول قرار داشت. ایلات بختیاری و پشتکوه هم او را قائد خود می دانستند، در تهران هم ابتدا طرفدار زیاد داشت، با دو اشتباه بزرگ تسلیم شدن به انگلیسها و نغمه خود مختاری عربستان و اظهار اینکه "این جا عربستان است شما اگر خوزستان را گم کرده اید بروید آن را پیدا کنید" همه چیز را بر باد داد.

روز نامه های تهران و طرفداران سردار سبه این جمله را پیراهن عثمان کرده و بر او تاختند. ملیون هم جدا به عملیات او اعتراض کرده و مؤتمن الملک رئیس مجلس در تلگراف تندى به خزعل و رؤسای قبایل عرب یاد آوری کرد:

"خوزستان جزء لاینجزای ایران و ساکنین آن رعیت و مطیع حکومت مرکزی هستند و هرگونه عمل خصمانه ای با مقاومت شدید دولت و مجلس روبرو خواهد شد و سردار سبه هم رئیس الوزرای قانونی کشور و مورد تأیید مجلس شورای ملی است."

خزعل از طرفی هم کوشش کرد از تقارین ولیعهد و مدرس و سردار سبه استفاده کند. از این رو با هر دو بوسیله قوام الدوله رابطه برقرار کرد، ولی ولیعهد که گول سردار سبه را خورده بود در اول توجه بحرفهای خزعل نکرد ولی بعد به اصرار قوام الدوله نامه ای به او نوشته و اظهار می دارد که تظاهرات شما راجع به عربستان و رضا خان، نظر ما را نسبت به شما منحرف و مشکوک داشت. ولی در این موقعیکه تحولات سیاسی در غیاب علیحضرت مملکت را مواجه به آحتلال و آتیه خطرناکی را نشان می دهد و عناصر وطنخواه که جناب مستطاب حجت الاسلام آقای مدرس دامت افاضه در رأس آنها قرار گرفته در نظر دارند اجرای تصمیمات خود را موکول به تقویت و معاضدت کرده و ما هم از نظر اعتماد کاملی که به شاه پرستی شما داشته ایم آنها را از طرف شما مطمئن و امیدوار ساخته شما را به شخصیت آنها انتخاب نموده ایم که در پیشرفت مقاصد آنها جدیت و کوشش لازم به عمل آید."

مدرس هم در نامه ای به خزعل گفت:

" من دوسه مرتبه به شما نوشته ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست هم مردم نسبت به شما حس تفر و انزجار دارند، علیهذا اگر خواسته باشید سابقه شما فراموش شود باید با کارهای خوب و عملیاتی که ببرد مملکت بخورد گذشته های خود را جبران نمایید. امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان درآمده ایران، یعنی وجود ملت و مشروطه خواهان حقیقی از جنابعالی امتحان می کنند. البته این امتحان اگر از آب درست بیرون آمد قهراً تخفیف سببیت اعمال است که ممکن است گذشته های شما را جیره نماید والا با حرف نمی شود مردم را گول زد."

" شما باید سعی کنید شاه را به محقره وارد کنید و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند مملکت ولیعهد قانونی دارد باید او روی کار بیاید و سیاست این قسمت البته حل می شود:

" امید وارم انشاءالله الرحمن مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکت را لکته دار ننماید به موقع عمل خواهید گذارد و این نکته را هم البته در نظر بگیرید که سیاست بختاریهای مبتدل است و چیز های دیگری هم هست که فرستاده ما جنابعالی را متوجه خواهد ساخت."

نامه ای از قوام الدوله بدست آمده که در آن نکات زیر را به خزعل گوشزد کرده است:

۱- " با اینکه معتقدم شاه مراجعت نمی کند و با نمی تواند مراجعت کند برای اجرای این منظور نماینده وزیر و وزیر و وزیر و آشنا به سیاست کنونی و دولت خواه که به سلطنت او علاقمند باشد باید گسیل داشت بطور کلی برد و با خت های زندگانی در انتخاب اشخاص بد و خوب است."

۲- " در پیشرفت این منظور ولو خسارت جنابعالی به پنج میلیون بالغ شود نباید شانه از زیر بار خالی کرد! امساک در این قسمت به ضرر نام و جان وهستی تمام می شود. حتی اگر مقدرتان باشد و وسیله ای دردسترس داشته باشید یک مبلغی که نسبتاً کافی باشد به مرکز بفرستید که هم والا حضرت در عسرت نباشد و هم آقای مدرس بتواند خرجهایی که ضرورت و فوریت پیدا می کند محل آن را داشته باشد که ناچار به قرض و تکدی از زید و عمرو نباشیم. وضعیت ولیعهد هم که معلوم است بیچاره پول شام و نهار ندارد.

۳- موضوع مراجعت شاه با اطلاعات عمیقی که خودتان دارید یک فکر بفرنج و مشکوکی است که به این سهل و سادگی حل نمی شود و جای شک و شبهه نیست که اگر در بادی امر شاه با سیاست انگلیسها در قسمت قرار داد موافقت نموده بود رضا خان سواد کوهی بوجود نیامده بود.

شخصاً معتقدم شاه راه را گم کرده و این گمراهی به سقوط سلطنت او و زوال قاجاریه منتهی می گردد.

در همین هنگام بیانیه ای هم بنام کمیته «قیام سعادت» بدون امضاء افراد منتشر گردید. در قسمتی از بیانیه ذکر شده است:

وقت آن رسیده که آزادی خواهان حقیقی و آنها نیکه به سعادت مملکت و ملت اعتقاد و علاقه دارند قیام نموده برای بازگشت شاهنشاه و تحکیم اساس مشروطیت و صیانت قانون اساسی مجاهدت نمایند.

بنابراین کمیته قیام سعادت بنام نامی علیحضرت همایون سلطان احمد شاه تشکیل شده و عموم هموطنان خود را به شرکت در این نهضت دعوت می نماید که مادام که علیحضرت مراجعت نفرموده اند پیرو نیات مقدمه والا حضرت اقدس ولایتعهد که جانشین شاهنشاه و سرپرست قانونی کشوری باشد خواهند بود. زنده باد شاهنشاه. پاینده باد ایران.

خزعل، تلگرافات متعددی به احمد شاه که در پاریس بود مخابره کرد و پس از آنکه " آن را که خبر شد خبری باز نیامد"، رئیس التجار محقره ای را به پاریس فرستاده و به شاه پیام داد که اگر از راه خوزستان مراجعت کند کلیه قشون و مهمات در اختیار وی گذارده خواهد شد و بدون دغدغه به تهران مراجعت کرده و سردار سبه را از میان خواهد برد.

احمد شاه، رئیس التجار را نمی پذیرد و به او پیام می دهد پس از آنکه غائله خوزستان پایان یافت او را خواهد پذیرفت و جواب خزعل را حضوراً خواهد داد.

به گفته مکی مورخ [تاریخ بیست ساله ایران]:

جاسوسهای شوروی در خوزستان به فعالیت برخاستند. مخصوصاً آتهانی که در این مانور سیاسی با انگلیسها محرمانه همکاری داشتند برای اغفال قسولگری شوروی اهواز خود را مخالف سردار سبه قلمداد کرده و مکاتب و اطلاعات خود را از مجرای قسولگری شوروی یا بوسیله جواسیس شوروی به تهران ارسال می داشتند و بواسطه همین بازبها هم قسول شوروی دراهواز و " حتی سفیر شوروی در تهران کاملاً اغفال شده به سردار سبه همه نوع مساعدت نموده مقداری اسلحه محرمانه به او دادند تا در این موقع شکست نخورد.

از آنطرف مدرس به فکر افتاد نماینده ای نزد شاه فرستاده تکلیف مردم را با او یکسره کند. فرعه این فال بنام رحیم زاده صوفی نماینده مجلس و دوست نزدیک مدرس زده شد.

سالهای بعد من با رحیم زاده دوست شده و اغلب در روزنامه باختر در ایران از صحبتهای او استفاده می کردم. بر حسب تقاضای من و مرحوم حسین برادرم [دکتر حسین فاطمی] رحیم زاده این مذاکرات را که خاکی از سفر او به پاریس و ملاقات با شاه بود بصورت کتابی منتشر ساخت.

بگفته رحیم زاده هنگام قیام خزعل و دوستانش حکومت نظامی تهران (سرتیپ مرتضی خان) روزنامه های طرفدار اقلیت را توقیف و مدیران آن را تحت فشار قرار داد. از اینرو مدیران جراید اقلیت در مجلس پناه جسته و نمایندگان مجلس هم به سردار سبه اعتراض کردند و در نتیجه شخصاً در مجلس حاضر شده و به مدیران روزنامه ها و کلا قول می دهد که به آنها اجازه انتشار و آزادی قلم بدهد. هنگامیکه آنان از مجلس خارج شدند چند نفر از مدیران جراید منجمله رحیم زاده با آنکه وکیل مجلس و مصونیت پارلمانی داشت توقیف و تسلیم زندان می شوند. وکلای اقلیت در مجلس سرو صدای زیاد راه انداخته و ولیعهد هم به رئیس الوزراء فشار می آورد که روز نامه نویسها را آزاد بکند. پس از آزادی، رحیم زاده به پیشنهاد مدرس بطور محرمانه با ولیعهد ملاقات کرده و پس از گرفتن دستور بدون اطلاع قبلی از راه روسیه عازم فرانسه می شود.

ولیعهد در ملاقاتی که دو ساعت و نیم طول می کشد نکات زیر را به شاه پیغام می دهد:

۱- حکومت و خزانه کشور در دست سردار سبه است. مخالفین با نداشتن وسیله و پول، از روی ایمان و عقیده با همه مشکلات با دیو خود سری استبداد در نبرد هستند. این مبارزه ممکن است به قیمت جان آنان تمام

شود. ادامه این مبارزه حیاتی محتاج به کمک مادی و معنوی شاه است.

۲- شاه باید فوراً از راه روسیه به ایران برگردد. اگر میسر شود در روسیه با زمامداران آن کشور تماس گرفته و آنان را از سیاست غلطی که در پیش گرفته اند بر حذر دارد و در ضمن به آنان خاطر نشان سازد که سفارت روس تحت تلقینات قائم مقام و کریم خان رشتی جاسوسان سردار سبه بر علیه منافع مردم ایران عمل می کند. سردار سبه نه غمخوار مردم و نه انقلابی است، نقشه اوتشکیل حکومت استبداد و خودسری است.

۳- در صورتیکه شاه تصمیم گرفته که به ایران مراجعت نکند بهتر است ولیعهد را رسماً با اختیارات کامل به نیابت سلطنت منصوب سازد و اجازه دهد که اولاً رسماً داخل میدان نبرد شده و راه را برای مراجعت شاه هموار سازد. پس از دفع شرسردار سبه اختیار برگشت به ایران با کناره گیری از مقام سلطنت در دست خود شاه خواهد بود.

رحیم زاده بنهانی از دستگاه نظمیته تهران عازم پاریس می شود و در آنجا ابتدا با دوئتمندان ایران مانند ناصر الملک، امین الملک مرزبان، ممتاز السلطنه ملاقات می کند و در ضمن می فهمد که طرفداران و فرستادگان سردار سبه در فرانسه و انگلیس جدا مشغول جلب افکار مردم بر له سردار سبه هستند. یکی از روزنامه های فرانسه می نویسد که از میان رفتن سردار سبه مقدمه تجزیه ایران است.

این مقاله ناصر الملک محافظه کار را بی اندازه خشمناک ساخته و در یک کنفرانس مطبوعاتی چنین اظهار نظر کرد:

این گونه اراجیف نشانه بی اطلاعی و نادانی نویسندگان است. آنچه ایران را نگهداشته سردار سبه و طرفداران داخلی و خارجی او نیست یکبارچگی ایران منوط و مربوط به عوامل اقلیمی و نژادی و فرهنگی و سنتی و قومی است.

نفوذ عادات و آدابی که ایران را از فتنه اسکندروستیم مغولها و عربها حفظ کرده تا ماه و خورشید بر فراز آسمان است ایران را از گزند تجزیه مصون داشته.

غریبان نادان از شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، مثنوی مولانا، دیوان حافظ، آثار علمی فارسی، بیرونی، ابوعلی سینا، استخری، رازی، عزالی، خیام و دیگران بیخبرند که این آثار بزرگ دلیل قومیت و ملیت و استقلال ایران است.

یافتندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیاید گزند

عبد نوروز، جشن سده، جشن مهرگان، سیزده بدر و صدها سنت دیگر که از دوهزار و پانصد سال قبل تا به امروز در سر تا سر ایران حتی در کوره دهات بر پا می شود و مردم شادان و پایکوبان آنان را گرمی می دارند استقلال و تمامیت خاک ایران را تأمین می کند.

همان عاملی که سلطان محمود ترک را وادار به تشویق فردوسی در تدوین شاهنامه و جمع آوری مفاخر ایرانیان نمود، همان محیطی که غازان خان مغول را وادار کرد که خبر فتح خود را بر ضد ترکمن ها بعنوان فتح ایران بر علیه توران به زبان فارسی اعلام دارد. همان علی که گلستان سعدی و غزل های حافظ را از رود سند تا دار دائل ورد زبان عارف و عامی ساخت و به شعر حافظ شیرازی می گویند

سبه چشمان کشمیری و ترکان بخارانی ضامن بقا و ثبات ایران بوده و خواهد بود. فکر تجزیه ایران اثر مغز چرسی و بتکی است.

پس از چند روز اقامت اولین ملاقات رحیم زاده با احمد شاه در شهر نیس اتفاق می افتد.

همراهان شاه در آن موقع حکیم الدوله و برادرش حشمت السلطنه بودند. رحیم زاده پس از ملاقات آنها به دفتر شاه راه می یابد و او هم با کمال مهربانی ویرا پذیرفته و با دقت گوش به پیامهای برادرش و وضع مدرس می دهد و در ضمن شرحی از اوضاع آشفته تهران و سپس اسفناک اقلیت در مقابل قدرت رئیس الوزراء صحبت کرده و سپس اشاره به محبوبیت شاه در میان مردم کرده از او می پرسد که آیا فکری برای نگهداری تاج و تخت کرده و فکرنمی کند که این مسافرت ها آنها را در خطری اندازد؟

شاه در جواب می گوید: من به محبوبیت خود اهمیت می دهم و از صمیم قلب ملتم را دوست می دارم.

آیا شما همی خواهید من پادشاه مشروطه باشم یا مختار و مستبد؟ سپس شاه اشاره به مسافرت هایش به اروپا کرده و می گوید در سفر اول ایران را از شر قرار داد نجات دادم و صریحاً به رجال کشورها گفتیم که هر گاه بخواهند با ابقای استقلال ایران صایح شود مرگ را ترجیح می دهم و آنچه سلطنتی را نمی خواهیم که متضمن بندگی ملت و مملکت ما باشد.

رحیم زاده صریحاً به او می گوید که ولیعهد و مدرس از شما می خواهند که تصمیم نهائی خود را گرفته و برای فداکاری حاضر شده و در داخل کشور با سردار سبه روبرو شده و جلو عملیات غیر قانونی او را بگیرید، یا اجازه دهید ولیعهد سلطنت شما و خانواده قاجار را حفظ کند ولی در هر دو صورت ما محتاج کمک مالی شما هستیم.

شاه از این اظهار بر آشفته می گوید:

هر گاه پیشنهاد شاهزادگان و رجال را که می خواستند من با سردار سبه در ارفتم می پذیرم یقین دارم که شخصاً موفق می شدم ولی برای کشور خوب نبود. مکرر از طرف افسران قزاقخانه و اشخاص دیگری که حاضر بودند بگفته خودشان شاه دوستی به خرج داده و در عمارت گلستان کار او را خاتمه بدهند پیشنهاداتی بمن شد ولی برای من واقعه امیر کبیر همیشه درس عبرت بود. درست که عملیات رضا خان و همراهانش نامشروع است و نزد همه کس میرهن است که اعمال نامشروع عاقبت ندارد، سلطنت ایران موهبتی است الهی یعنی حق طبیعی و موروثی ما می باشد. منتهای اینکه ملت ایران نیز در حق سلطنت شرکت دارد.

توضیح: بعلت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.



۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم - بخش اول

۳- نقدی بر قانون «منع حمل نمادهای مذهبی در مدارس دولتی فرانسه» و نظرات شدیدان وثیق در این زمینه.

۴- بحثی پیرامون جدایی بنیاد دولت و بنیاد مرام ها (علاوه بر جدایی از بنیاد دین) در لائیسیته.

لازم به یاد آوری است که کتاب «لائیسیته چیست؟» در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است و ممکن است که برخی از نظرات آقای وثیق در زمینه موارد بحث ما تغییر کرده باشد و در این صورت برخی از این نقدها شامل حال ایشان نخواهد گردید. ذکر این نکته را نیز لازم می دانم که این نقدها هرگز به معنای مخالفت نگارنده با لائیسیته و یا نادیده گرفتن تلاشهای ارزشمند آقای وثیق در جهت وارد نمودن لائیسیته به گفتمان سیاسی ایران، نمی باشد. در این مقاله توضیح خواهم داد که چرا در ایران نیازمند سکولاریزاسیون دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین تشکیل دولت لائیک هستیم. پیش از پرداختن به نقد نظرات آقای وثیق، می باید نکته ای را توضیح دهیم:

در ایران، به این دلیل که هرگز دولت و حکومت به معنای کلاسیک آن وجود نداشته و همواره یک فرد مستبد (شاه و یا ولی فقیه) تمام قدرت و اختیارات را در انحصار خویش داشته است، «دولت» و «حکومت» اهمیت چندانی نداشته اند که به معنای دقیق آنها پرداخته شود، معنای این دو واژه در ایران کاملا بر خلاف معنای حقیقی خود و آنچه که در کشورهای دموکراتیک شناخته می شود، جا افتاده و در حقیقت، به صورت عجیبی جا به جا گردیده اند! «دولت» ترجمه پارسی واژه «State» می باشد که در زبان انگلیسی، به مجموعه سازمان سیاسی یک کشور؛ شامل قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضاییه و پلیس، مدارس دولتی و... گفته می شود. «حکومت» نیز ترجمه پارسی واژه «Government» می باشد که در زبان انگلیسی، به «قوه مجریه» گفته می شود. در طول این مقاله، این دو واژه در معنای های حقیقی خود به کار خواهند رفت.

۱- منحصر نبودن سکولاریزاسیون به کشورهایی با اکثریت پروتستان: آقای وثیق در بخشی از کتاب خود چنین آورده اند:

«منطق لائیسیتیزاسیون، همان طور که گفتیم، یک ویژگی کشورهای کاتولیک است. آن جا که دستگاه نیرومند، متمرکز و سلسله مراتبی کلیسای کاتولیک برای خود در اداره و رهبری زندگی اجتماعی رسالت قائل است... اما در منطق سکولاریزاسیون ما با تغییر و تحول توأم و تدریجی دولت، دین و بخش های مختلف فعالیت اجتماعی مواجه هستیم. این منطق ویژه کشورهای پروتستان است. آن جا که کلیسای پروتستان، بر خلاف کلیسای کاتولیک، نه تنها به مثابه قدرتی در برابر و در رقابت با دولت عمل نمی کند بلکه بنیادی است در دولت و کم و بیش تابع قدرت سیاسی.» (۱)

انتهای ریشه و معانی واژه های «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» می دانیم:

سه اصطلاح «سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» به اساس ریشه مشترک لاتین Saeculum یا saeculatio در زبان فرانسه ساخته شده است که معنای «سده» یا «دهه» است. در کتاب مقدس مسیحیان، ترمیم aion به معنای Saeculum در کتاب مقدس، شاعر و داستان نویس، همانند «نبوه» و «حیات» زندگی و «طهارت» در زمان در بیان می نماید. معنای اولیه این اصطلاح، طهارت، عمل انسان با تک نسا می باشد و سپس، تفسیر فلاسفه، حیات افراطی، معنای عمل حاد بدن، حاد دانگ، با ازلت را کسب می نماید. اما واژه «سده»، مشتق از «هند» و «اره» دارد و اشتقاق از ai-o به همان معنای مدت عمل یا نبوه حیات، در سانسکت نسا avu، avus، avuni و avuh را نامیده. مفهوم «نسا» در لاتین، واژه aeuum را دارد که به معنای زمان، مدت، عمل، نسا، سده یا دهه، صد ساله و همچنین، سلامت، نبوه، حیات و... می باشد. معاداً aion به معنای سده و حیات که اشاره نموده، از تک ریشه مشترک هند و اروپا، نشأت می گیرد. سانسکت در زبان عربی، «سده» یا اسم جمع، «ابام» را دارد که مشابه آن aion به معنای «سده» یا اسم زمان می باشد. «سده» عربی که به معنای «روزها، روزگار، ادهار، عص، عهد، طهارت، زندگی، دهه و حیات» می باشد، باید از همان ریشه مشترک هند و اروپا، به آمده باشد. اما معانی دقیقه این واژه: «سکولار» تک صفت است که در ادامه خواهیم دید به عنوان مثال؛ به تک جامعه اطلاق می گردد و گفته می شود «جامعه سکولار».

«سکولاریزاسیون»، فرآیندی است که طی آن، تک جامعه طهارت می نماید تا آن صفت آن اطلاق گردد و «سکولاریسم» اعتقاد داشتن به این فرآیند معنی می دهد.

اگر «سکولاریسم» را بدون توجه به معنای آن، برنامه ای برای تشکیل دولت قرار دهیم؛ همچون لیبرالسم، کمونیسم و... جنبه ای ایدئولوژیک یافته و بیشتر به معنای محور قرار گرفتن «به زمان زیستن»، از جانب دولت می گردد که معنای قابل دفاعی نداشته و بیشتر امری آمرانه می باشد و هرگز نمی تواند بیانگر آنچه که در جوامع غربی برای خروج «آگاهانه» و «خود انگیخته» از سلطه بنیاد دینی و «زیستن بر اساس شرایط زمانه» (سکولاریزاسیون) رخ نمود، باشد. شاید بتوان از اقدامات رضا شاه در ایران و آنتونرک در ترکیه برای سرکوب نمودن دین در جامعه، بعنوان «سکولاریزاسیون» آمرانه و یا همان «سکولاریسم» دولتی نام برد که البته نتیجه عکس نیز داشت. بنابراین، همانطور که آقای وثیق نیز به درستی در

کتاب خویش به آن اشاره نموده اند، معنای واژه «سکولاریزاسیون»، «روند انطباق با زمانه» یا «روند به زمان شدن» و «روند به زمان زیستن» می باشد و این واژه برای بیان تحولات گوناگونی در حوزه های گوناگون در کشورهای مغرب زمین استفاده گردیده است.

روندهای گوناگون فرهنگی، هنری، دینی، اجتماعی، سیاسی و... در کشورهای گوناگون غربی که به آنها «سکولاریزاسیون» گفته می شود را میتوان در شش مورد مشخص تقسیم بندی نمود:

۱- اختیار و حق انسان در انتخاب دین و مذهب و یا بی دین و بی خدا بودن.

۲- رها نمودن زیستن بر اساس رسیدن به اهدافی در جهان پس از مرگ و بسنده نمودن به رسیدن به اهدافی در جهان مادی.

۳- انتقال بخشی از اموال کلیسا به دولت (مانند تبدیل صومعه به بیمارستان).

۴- فرآیند جدا گردیدن قلمروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قانون گذاری و... از دین و اخلاق؛ و تخصصی گردیدن هر یک از این حوزه ها. (برخی از نظریه پردازان ایرانی، سکولاریزاسیون را محدود به همین معنا تصور نموده و آن را نیز با جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت اشتباه گرفته و بر این اساس، واژه سکولاریسم که دریافتی ناقص و ایدئولوژیک از فرآیند «سکولاریزاسیون» می باشد را به اشتباه: «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین - لائیسیته - معنا می نمایند.)

۵- تحول یک بنیاد دینی به یک بنیاد غیر دینی مانند تحول دانشگاه سوربن و دانشگاه هاروارد از دینی به «سکولار».

۶- انتقال بخشی از خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیتی از کلیسا به دولت، همچون مدارس، امدادگری و بیمه ها و...

سکولاریزاسیون ابتدا در جامعه تحول می یابد و سپس بر روی بنیاد دولت و بنیاد دینی اثر می گذارد. چنین نیست که در یک اتفاق عجیب، جامعه، بنیاد دولت و بنیاد دین بدون تأثیر پذیری از یکدیگر، شروع به سکولار شدن نمایند، بلکه همواره این «جامعه سکولار شده» بوده است که بنیاد دولت و بنیاد دین را وادار به انطباق یافتن با خود نموده است.

اگر چه مذهب پروتستان به دلیل انعطاف بیشتری که نسبت به مذهب کاتولیک داشت، بسیار زودتر خود را با «جامعه سکولار شده» منطبق نمود، اما نمی توان گفت که مثلاً در فرانسه با اکثریت کاتولیک،

سکولاریزاسیون وجود نداشته است. هرگز نمی توان لائیسیته را که یک «قانون حقوقی و دولتی برای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت است را بجای سکولاریزاسیون که پدیده ای چند وجهی اجتماعی - فرهنگی - دینی - سیاسی است، نشان داد. مثلاً گفت که در انگلستان با اکثریت پروتستان، با پدیده سکولاریزاسیون مواجه هستیم و در فرانسه با اکثریت کاتولیک، با لائیسیته. یکی از نتایجی که میتوان از چنین استدلالی گرفت این است که مردم فرانسه در تمام شئون زندگی خود به بنیاد دین آن هم از نوع خشک و متعصب آن ارجاع می دهند و کلیسای کاتولیک در زندگی فرانسویان نقش محوری دارد و در عوض، بنیاد دین و بنیاد دولت در این کشور از یکدیگر جدا هستند!

آقای وثیق از تحول جامعه، بنیاد دین و بنیاد دولت در جوامعی با اکثریت پروتستان سخن گفته اند، حال پرسش این است که اگر مردم کشوری با اکثریت کاتولیک مانند فرانسه تحول نموده و دنیوی و سکولار گشته بودند (در موارد اول و دوم آن) و نقش بنیاد مذهبی در زندگی آنها کم نگشته بود، چگونه می توانستند بر ضد سلطه کلیسا برخاسته و بر خلاف دیگر کشورهای غربی (از جمله پروتستان ها) بنیاد دولت و بنیاد دین را از یکدیگر جدا سازند؟!

همچنان که آقای وثیق نیز بارها تأکید نموده اند، سکولاریزاسیون در هر کشوری به شکلی متفاوت از دیگر کشورهای تحول نموده است. در اینجا مقایسه بسیار کوتاهی میان سکولاریزاسیون در انگلستان با اکثریت پروتستان و فرانسه با اکثریت کاتولیک می نمایم تا مشخص گردد که چرا جامعه سکولار شده فرانسه بر خلاف جوامع دیگر غربی از جمله انگلستان، تصمیم گرفته است که با یک «قانون حقوقی» (معروف به لائیسیته) بنیاد دین و بنیاد دولت را از یکدیگر جدا سازد و اجازه حضور نمادین بنیاد دین در بنیاد دولت را نیز ندهد.

کلیسای «آنگلیکن» انگلستان، به دلیل انعطاف پذیری ای که مذهب پروتستان دارد، گام به گام خود را با جامعه سکولار شده این کشور منطبق کرده و در سکولاریزاسیون شرکت نمود. دولت سلطنتی انگلستان نیز در برابر سکولاریزاسیون (همانند دموکراسی خواهی شهروندان) مقاومت چندانی از خود نشان نداد و سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی) را پذیرفت. اجازه ورود کاتولیک ها به پارلمان در سال ۱۸۲۹ (۲)، رفع انحصار جاری نمودن عقد ازدواج توسط کشیشان در سال ۱۸۳۶ (۳)، رفع آخرین تبعیضات بر ضد یهودیان در سال ۱۸۵۸ (۴)، فراهم آوردن تسهیلاتی برای ایجاد مدارس ابتدایی دولتی در سال ۱۸۷۰ (۵)، لغو شرط التزام داشتن به آنگلیکانیسم برای تدریس نمودن در دانشگاه های آکسفورد و کمبریج در سال ۱۸۷۱ (۶)، بخشی از اقدامات دولت انگلیس (با هماهنگی و همکاری کلیسا) برای تطبیق قوانین دولتی، با سکولاریزاسیون (در موارد اول، دوم، و ششم آن) جامعه انگلستان بود. در حقیقت اصلی ترین دلیل اینکه اکنون بنیاد دین و همچنین سلطنت همچنان در دولت انگلستان حضور دارند (البته بیشتر به صورت نمادین) این است که در برابر سکولاریزاسیون (و همچنین دموکراسی خواهی) جامعه مقاومت جدی از خود نشان نداده و با این تحولات همراه گشتند.

اما در فرانسه داستان متفاوت بود، دولت سلطنتی متمرکز و کلیسای کاتولیک وابسته به واتیکان در این کشور، به شدت در مقابل سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه مقاومت می نمودند و این مقاومتها موجب شد که جامعه هم اقدام به براندازی سلطنت نماید و هم بر ضد کلیسای کاتولیک دست به اقدامات جدی بزند و حتی بخشی از جامعه، خواهان نابودی مذهب در جامعه شوند. مقاومت

دولت در برابر سکولاریزاسیون (و دموکراسی خواهی) با انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و فروپاشی سلطنت تا حدود زیادی شکسته شد (هر چند که سلطنت متعصب و واپس گرا، چند بار برای بازگشت به قدرت تلاش نمود) و با جامعه سکولار شده، علیه سلطه کلیسا همگام گشت. پس از بیش از یک قرن مبارزه و چند انقلاب و چند دهه انجام اصلاحات، سر انجام در ۹ دسامبر سال ۱۹۰۵، قانون «جدایی دولت و کلیسا ها» (معروف به لائیسیته) در مجلس ملی فرانسه به تصویب رسید و بنیاد دولت و بنیاد دین در این کشور رسماً و قانوناً به صورت کامل از یکدیگر «جدا» گشتند.

چند دهه پس از جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت در فرانسه، در اواسط قرن بیستم، واتیکان بخاطر ادامه بقا در «دنیای مدرن»، ناچار شد تا حدودی راه حل سکولاریزاسیون را بپذیرد و خود را با زمانه تطبیق دهد و کلیسای کاتولیک در فرانسه که وابسته به واتیکان بود و دیگر قدرت سیاسی و قوه قهریه ای نیز در اختیار نداشت، به ناچار راه حل سکولاریزاسیون را پذیرا گشت. خصوصاً از جنگ جهانی دوم به بعد کلیسا رسماً حقوق بشر و حاکمیت مردم را پذیرفت. بنابراین، قانون لائیسیته فرانسه حاصل سکولاریزاسیون جامعه و دولت انقلابی این کشور و همچنین مقاومت سرخسختانه کلیسای این کشور در برابر این سکولاریزاسیون و البته نوعی توافق میان موافقان و مخالفان دین در این کشور و در پیش گرفتن راه میانه می باشد. در فرانسه بر خلاف انگلستان، بنیاد دین و بنیاد سلطنت حاضر نشدند که در برابر سکولاریزاسیون و همچنین دموکراسی خواهی جامعه از خود انعطاف نشان دهند، در نتیجه، سلطنت از میان رفت و بنیاد دین نیز از بنیاد دولت اخراج گشت!

تأثیری که سکولاریزاسیون بر جوامع مغرب زمین داشته است، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری، به نتایج گوناگونی منجر گشته و تأثیر متفاوتی نیز بر روی دولت در این کشورها (خصوصاً از لحاظ جدایی از بنیاد دینی) گذاشته است. سکولاریزاسیون تنها در فرانسه به جدایی و انفکاک «کامل» بنیاد دین و بنیاد دولت (= لائیسیته) انجامیده است. بنابراین، نتیجه می گیریم که نمیتوان در یک حکم کلی، سکولاریزاسیون را تنها مخصوص کشورهایی با اکثریت پروتستان دانست. قطعاً سکولاریزاسیون در کلیسا و جامعه و دولت فرانسه و دیگر کشورهای با اکثریت کاتولیک نیز تحول نموده است. همچنان که خود آقای وثیق نیز در کتاب «لائیسیته چیست؟» چنین آورده اند:

«...از سوی دیگر، اقدامات انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) بر علیه روحانیت گرایبی در سلب مالکیت از کلیسا را باید نوعی ویژه از «سکولاریزاسیون» دانست.» (۷)

همان گونه که پیشتر نیز در مقاله ای با عنوان «چرا سکولاریسم دولتی و لائیسیته اجتماعی خطرناک است؟» (۸) اشاره نمودیم، اکنون جوامع انگلستان، آمریکا، هلند و... سکولار هستند و نقش بنیاد دینی در این جوامع (و دولت های منتخب شان) به مرور زمان کم گردیده است، منتها در فرانسه، «جامعه سکولار شده» تصمیم گرفته است که بنابر قانون، بنیاد دین و بنیاد دولت کاملاً از یکدیگر جدا باشند.

از آنچه که در سرفصل اول گفته شد نتیجه می گیریم که تفاوت سکولاریزاسیون و لائیسیته در این نیست که اولی به کشورهایی با اکثریت پروتستان تعلق دارد و دومی به کشورهایی با اکثریت کاتولیک، تفاوت مشخص و ساده سکولاریزاسیون با لائیسیته در این است که واژه های سکولار، سکولاریسم و سکولاریزاسیون؛ که از ریشه لاتینی «Saeculum» به معنای «سده» یا «دوران صد ساله» می باشد که همچنان که پیشتر توضیح دادیم، «تطبیق یافتن با زمانه» و «به زمان خود شدن» معنی می دهد. علاوه بر سکولاریزاسیون به تحولات مختلف و متفاوت دینی، فرهنگی، اجتماعی و... در کشورهای مغرب زمین گفته می شود که در زمان های گوناگون تحول نموده است، اما واژه های لائیک، لائیسیته و لائیزاسیون، از ریشه ای کاملاً متفاوت است؛ یعنی «لایکوس» (laikos) «یونانی» می باشد که خود اشتقاقی از واژه «لائوس» (laos) می باشد که به «سربازان عادی» در برابر فرماندهان ارتش اطلاق میگشته است. بعدها با تشکیل «شهر» در یونان، این واژه به «شهروند» اطلاق شد. اکنون لائیسیته به قانون جدایی و انفکاک کامل بنیاد دین و بنیاد دولت گفته می شود که بر سه اصل اساسی «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، «تضمین آزادی عقیده و وجدان توسط دولت»؛ و «عدم تبعیض میان شهروندان» استوار می باشد.

واژه سکولاریسم و یا به تعبیری دقیقتر؛ «سکولاریزاسیون»؛ که ریشه ای لاتینی دارد، به تحولات مختلف و متفاوت جامعه (در عرصه های گوناگون)، بنیاد دین و بنیاد دولت برای به روز زیستن گفته می شود، در حالی که «لائیسیته» که ریشه ای کاملاً متفاوت و یونانی دارد، یک «قانون حقوقی» و «دولتی» برای «جدایی کامل» بنیاد دین و بنیاد دولت می باشد. البته به دلیل اینکه برخی از نظریه پردازان ایرانی در یک اشتباه فاحش، سکولاریسم (سکولاریزاسیون) و لائیسیته را همسان می دانند، همواره باید بر تفاوتها میان این دو اصرار نمود، اما تفاوتی که بر آن تأکید می نمایم، باید تفاوتی «حقیقی» باشد، از اینرو همواره تأکید می نمایم که سکولاریزاسیون هرگز به معنای جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت نیست!

۲- عدم وجود دولت نیمه لائیک و ناممکن بودن تشکیل دولت لائیک غیر دموکراتیک: شیدان وثیق در کتاب «لائیسیته چیست؟» آورده است: «...گفتیم که فرانسه نزدیکترین کشور در جهان به تعریف فوق از لائیسیته است. به این معنا که «نمونه»ی فرانسوی لائیسیزاسیون در اروپا را می توان «استثنا» تلقی کرد. اما در سایر کشورهای غربی، لائیسیته یا اساساً غایب است و یا اگر چیزی به این مضمون وجود دارد، با کیفیت های مختلف و کمابیش کامل، ناقص و یا محدود اجرا می شود. (۹)

در یک تمایز گذاری اجمالی و کلی می توان کشورهای اروپایی به ویژه اعضای اتحادیه ای اروپا را به سه دسته بزرگ و اصلی تقسیم کرد: کشورهایی که در آنجا لائیسیته (به معنای «جدایی دولت و کلیسا»)



۴ بحث کلیدی پیرامون لائیسیته و سکولاریسم - بخش اول

۱. وجود ندارد (چون انگلستان، دانمارک و یونان).
 ۲. کشورهایی که، به همان معنا، نیمه لائیک محسوب می شوند (چون آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ).
 ۳. کشورهایی که در آنجا لائیسیته همراه با قراردادهایی میان دولت و کلیسا اجرا می شود (چون اسپانیا، ایتالیا و پرتغال) (۱۰)
 از یک سو، دموکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر است، همچنان که در انگلیس، دانمارک و یونان مشاهده می کنیم؛ و از سوی دیگر، لائیسیته نیز بدون دموکراسی امکان پذیر است، همچنان که در رژیم های توتالیتر یا دیکتاتوری از نوع شوروی سابق، مکزیک و یا ترکیه شاهد آن بودیم یا هستیم. (۱۱)
 لائیسیته سه اصل اساسی و تفکیک ناپذیر دارد که عبارتند از:
 ۱- جدایی «کامل» بنیاد دولت و بنیاد دین از یکدیگر.
 ۲- تضمین آزادی کامل عقیده و وجدان در حوزه خصوصی - جامعه مدنی و آزادی های کامل سیاسی و اجتماعی شهروندان با هر عقیده دینی و غیر دینی و یا ضد دینی.
 ۳- رفع هر گونه تبعیض از شهروندان بدون در نظر گرفتن عقایدی که دارند.
 دولتی که سه اصل بالا را به شکل «کامل» اجرا نماید، دولت لائیک می باشد، نقض کامل یا جزئی هر یک از این اصول به معنی لائیک نبودن دولت است. لائیسیته به معنای غیر دینی بودن دولت نمی باشد، زیرا:
 الف: غیر دینی بودن دولت با «جدایی بنیاد دولت و بنیاد دین» یکی نمی باشد، یک دولت غیر دینی می تواند و ممکن است که در امور دینی دخالت نموده و مثلا دست به سرکوب باورهای دینی در جامعه بزند، اما «جدایی» بنیاد دولت و بنیاد دین (که جدایی حوزه عمومی - دولت و اماکن و بنیاد های دولتی و حوزه خصوصی - جامعه مدنی و بنیادها و

اماکن غیر دولتی - پیش شرط آن می باشد) بدین معنا می باشد که بنیاد دولت و بنیاد دین اجازه ندارند که در امور «یکدیگر» مداخله نمایند.
 ب: لائیسیته علاوه بر «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت»، دارای دو اصل پایه ای دیگر، یعنی «تضمین آزادی وجدان شهروندان» و همچنین «عدم تبعیض میان شهروندان با وجود باور های گوناگون شان» نیز هست.
 بنابراین، یک دولت غیر دینی می تواند لائیک نیز باشد، اما غیر دینی بودن دولت لزوما به معنای لائیک بودن آن نمی باشد. دولت شوروی سابق را میتوان دولت غیر دینی نامید، اما به دلیل نقض کردن هر سه اصل لائیسیته، هرگز نمی توان آن را لائیک یا نیمه لائیک نامید. دولت های چین، با سرکوب مذهب در جامعه، هم اصل «جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت» را نقض می نمایند، هم اصل «آزادی عقیده و وجدان در جامعه» را و هم اصل «عدم تبعیض میان شهروندان به دلیل نوع عقاید شان» را. بنابراین، هرگز نمی توان چنین دولت هایی را لائیک یا نیمه لائیک نامید.
 از طرف دیگر، دولت هایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال را نیز نمی توان لائیک دانست. به مواردی از «روابط بنیاد دولت و بنیاد ادیان» در این سه کشور اشاره می نمایم:

اسپانیا: «در اسپانیا اگر چه بنا بر پاراگراف سوم بند ۱۶ قانون اساسی، هیچ دینی خصلت دولتی ندارد»، اما در همان جا آمده است که مدیران دولتی، عقاید مذهبی جامعه را در نظر خواهند گرفت و به همکاری با کلیسای کاتولیک و دیگر ادیان ادامه خواهند داد. بنابر قانون ۱۹۸۰، دولت و کلیسا توافقنامه هایی برای بهره مندی کلیسای کاتولیک از امتیازاتی مانند دریافت یارانه سالیانه دولتی امضاء می نمایند. با تصویب قانونی توسط حکومت سابق اسپانیا، شهروندان از سال ۱۹۸۸ می توانند، تعیین نمایند که نیم درصد از مالیات شان به کلیسا اختصاص یابد. دولت، توافق نامه هایی را با دو جامعه پروتستان و یهودیان برای اختصاص دادن برخی امتیازات مالی به این دو جامعه امضاء نموده است. وزارت دادگستری اسپانیا در سال ۱۹۸۹، اسلام را به عنوان «دین کاملاً مستقر شده» به رسمیت شناخت و در پی آن، جامعه مسلمانان اسپانیا و دولت، توافقنامه همکاری امضاء می نمایند. (۱۲) آقای آرنانز نخست وزیر دست راستی اسپانیا در سال ۲۰۰۳ قانونی را گذراند که بر اساس آن، تدریس مسیحیت در مدارس دولتی اجباری گردید. (۱۳) «این قانون دو سال بیشتر به طول نیانجامید و در دسامبر ۲۰۰۵ لایحه «اختیاری شدن و بسط تدریس دین در مدارس دولتی به کلیه ادیان تصویب شد. (۱۴)
 ایتالیا: در سال ۱۹۸۴، توافق نامه ای میان دولت و واتیکان امضاء گشت که اگر چه بنا بر آن، مذهب رسمی در ایتالیا لغو گردید و همچنین به برخی از همکاری ها میان دولت و واتیکان پایان داده شد، اما همین توافق نامه تأکید نمود که دو طرف در جهت «ترویج انسان و مصالح کشور» همکاری خواهند داشت و همچنین تأکید شد که اصول مذهب کاتولیک، جزئی از میراث تاریخی مردم ایتالیا محسوب می شود. (۱۵) (نوعی رسمیت بخشیدن مجدد به مذهب کاتولیک). «در سال ۲۰۱۱ دادگاه عالی ایتالیا رای داد که وجود صلیب به روی دیوار، مدارس، دهه‌ها دادگاه‌ها خلاف قانون نیست. هر چند که دادگاه حقوق بشر اتحادیه اروپا بر خلاف این امر رای داد.» (۱۶)

پرتغال: «اگر چه قانون اساسی ۱۹۷۴ این کشور، اصول جدایی بنیاد دین و بنیاد دولت و همچنین آزادی وجدان در جامعه مدنی را پذیرفته است، اما همین قانون، برخی مفاد توافق نامه ۱۹۴۰ میان دولت و واتیکان را استثناء قرار داده است، از جمله اینکه دولت برای کلیسای کاتولیک امتیازات خاصی را نسبت به سایر کلیساها (و طبعاً بنیاد دیگر مذاهب) در نظر می گیرد. در مدارس دولتی این کشور برخلاف قانون اساسی، آموزش های دینی و اخلاق کاتولیک تدریس می گردد. دولت، «ازدواج مذهبی» را به رسمیت می شناسد و همچنین برخی از روحانیون، کارمند دولت محسوب می گردند.» (۱۷)
 بنابراین، اگر چه در کشور های اسپانیا، ایتالیا و پرتغال، اصل دوم لائیسیته یعنی آزادی وجدان توسط دولت اجرا می گردد اما چه در زمان انتشار کتاب آقای وثیق (سال ۲۰۰۵ میلادی) و چه در حال حاضر، اصل اول که «اتفاک کامل» بنیاد دولت و بنیاد دین می باشد و همچنین اصل

سوم لائیسیته، مبنی بر «عدم تبعیض میان شهروندان به لحاظ دینی» اجرا نمی گردد (به این دلیل که دولت عقایدی مانند شیطان پرستی شهروندان را به «رسمیت» نمی شناسد و یا به انجمن های آنها یارانه نمی پردازد و...)، بنابراین، هرگز نمی توان این دولت ها را لائیک دانست. می توان چنین توضیح داد که در این کشور ها، بنیاد دولت و بنیاد دین تا حد زیادی از یکدیگر جدا گشته اند. دولت نیمه لائیک نیز بی معنایی باشد، دولت یا لائیک بوده و از بنیاد دین «کاملاً» جدا می باشد و یا با شدت و ضعف هایی؛ با بنیاد دین در ارتباط می باشد. یک دولت نمی تواند همزمان هم لائیک بوده و هم با بنیاد دین در ارتباط باشد، لائیک بودن یک دولت با ارتباط داشتن آن با بنیاد دین در تضاد کامل قرار دارد.

با اینکه لائیسیته با دموکراسی تفاوت دارد، اما پیش شرط لائیک بودن یک دولت، به دلیل این که لائیسیته از سه اصل پایه ای و تفکیک ناپذیری که پیشتر ذکر گردید تشکیل شده است، دموکراسی بودن دولت می باشد. امکان ندارد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هم از بنیاد ادیان جدا بوده و هیچ دخالتی در آن ها ننماید، هم آزادی های کامل سیاسی - اجتماعی شهروندان را هر عقیده مذهبی، غیر مذهبی و ضد مذهبی (از جمله بی خدایی و شیطان پرستی) را تضمین نماید و هم میان شهروندان به دلیل عقاید گوناگونی که دارند، تبعیض قائل نگردد. از دیگر سوی، با اینکه دموکراسی بدون لائیسیته امکان پذیر می باشد (البته با محدودیت هایی)، اما لائیسیته به نوعی مکمل دموکراسی می باشد، زیرا با بلا موضوع نمودن نقش مذهب و اعتقادات شخصی در دولت، زمینه مشارکت شهروندی که عقایدشان در جامعه جزء اقلیت محسوب می گردد (همچون بی خدایان و شیطان پرستان) در مدیریت کشور را نیز فراهم می آورد.

اگر چه در حال حاضر لائیسیته تنها در زادگاهش یعنی فرانسه اجرا شده است، اما این پدیده حقوقی - دولتی تنها مخصوص به فرانسه نمی باشد. هرگز نمی توان ادعا نمود که جوامعی غیر از فرانسه حق و یا امکان تشکیل دادن دولت، فارغ از اعتقادات مذهبی را ندارند. شاید بشود این گونه توضیح داد که هنوز جامعه بشری به این اعتماد به نفس و خود آگاهی نرسیده است که رابطه دولت که یک قرارداد اجتماعی و پدیده ای بشری می باشد را با باور های اعتقادی متفاوت مذهبی خود به صورت کامل قطع نماید. در آینده، احتمال تشکیل دولت لائیک در سایر کشور ها نیز خواهد بود. لائیسیته باید در عرصه جهانی تبلیغ و به جوامع گوناگون شناسانده شود. هم اکنون حتی در ایران که همواره بنیاد دین و بنیاد دولت در پیوند بوده اند و البته در این بیش از سه دهه اخیر، دولت دینی مستبد، قاعده آفریده است، نسل جدیدی از جمهوری خواهان که معتقد به تشکیل دولت لائیک نیز میباشند، مشغول به فعالیت هستند.

نتیجه آنچه که در سرفصل دوم گفته شد این است که اگر چه بنیاد دولت در کشور هایی مانند اسپانیا، ایتالیا و پرتغال تا حد زیادی از بنیاد دین جدا گردیده اند، اما تاکنون تنها دولتی که کاملاً خود را از بنیاد دین جدا نموده و همزمان اصول «آزادی وجدان» و «عدم تبعیض» را نیز اجرا نموده است، دولت فرانسه می باشد و در حال حاضر، دولت لائیک دیگری در جهان وجود ندارد. همچنین، پیش زمینه لائیک بودن یک دولت، دموکراسی بودن آن بوده و ناممکن می باشد که یک دولت غیر دموکراتیک بتواند هر سه اصل لائیسیته را همزمان اجرا نماید.

پی نوشته ها:

۱. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه های ۱۸ و ۱۹
- 2- Davis, Richard W. "The House of Lords, the Whigs and Catholic Emancipation 1806-1829," Parliamentary History, March 1999, Vol. 18 Issue 1, pp 23-43.3-
http://www.gla.ac.uk/schools/socialpolitical/research/economicsocialhistory/historymedicine/scottishwayofbirthanddeath/marriage/4-
http://www.iamthewitness.com/books/Cecil.Roth/A.History.of.the.Jews.in.England/P.11.Emancipation,1815-58.htm
5-http://www.parliament.uk/about/living-heritage/transformingsociety/livinglearning/school/overview/1870educationact/6- Palmer, Alan; Veronica (1992). The Chronology of British History. London: Century Ltd. pp. 293-294.
۷. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۹۴.
- 8-
http://news.gooya.com/politics/archives/2012/05/141096.php
۹. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۱۷.
۱۰. همان، صفحه ۱۱۸.
۱۱. همان، صفحه ۲۱.
۱۲. همان، صفحه ۱۲۲.
- 13-
http://www.nytimes.com/2003/12/21/world/new-law-requires-roman-catholicism-classes-in-spain-schools.html
- 14-
http://lesalonbeige.blogs.com/my_weblog/2006/12/lenseignement_c.html
- ۱۵16- شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۲۳.
http://www.europe-et-laicite.org/spip.php?article248
۱۷. شیدان وثیق، کتاب «لائیسیته چیست؟»، صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷.

باخت، باخت؟

مخالف خود است و در عرصه سیاست خارجی نیز بحران هسته ای و انزوای بین المللی و حتی شکست در مذاکرات با امریکایی که بالاخره آقای خامنه ای جواز آنرا صادر کرد و نیز موضع ایران در حمایت از دیکتاتورهای منطقه منجمله بشار اسد و نزول اعتبار منطقه ای ایران و... را شاهدیم. اینهمه خصوصاً این واقعیت که در کمتر از دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری در چهارچوب نظام ولایت فقیه این نظام هنوز توانایی معرفی کاندیداهای خود را ندارد و عنوانهای اخبار روزانه احتمال رد صلاحیتهای حتی نامزدهای خودی نظام ولایت فقیه است همه و همه دال و نشان افزایش صعودی شاخص فلاکت سیاسی نظام ولایت فقیه است.

و در این وانفاسی افزایش شاخص فلاکت اقتصادی و سیاسی نظام ولایت فقیه که متأسفانه چند و چون و کیفیت و کمیت زندگی ما را تعیین میکند، آیا وقت آن نرسیده که ما مردم با تحریم فعال انتصابات نظام با دست و اندیشه خود شاخص منزلت خود را افزایش داده و به جهانیان نشان دهیم ملتی توانا و با اراده حیات هستیم؟

انقلاب اسلامی: بدیهی است که چنین فشار شدیدی مردم را به اعتراض بر می انگیزد. پاسخی که به اعتراض آنها داده می شود، سرکوب است:

تشدید سرکوبها باوجود نزدیک شدن «انتخابات» ریاست جمهوری:

در فصل اول این مجموعه، فهرستی از سرکوبگرهای رژیم را از نظر خوانندگان گذرانده ایم: دستگیری گروهی از روزنامه نگاران و تهدید فعالان سیاسی و اخطار به کسانی که حتی بخواهند با خاتمی دیدار کنند و در مواردی دستگیری دیدار کنندگان و تشدید سانسورها و ساختن و پخش برنامه های تلویزیونی به زبان «ساختار شکنان» و مخالفان ولایت فقیه و «اهل فتنه» و «منحرفین» - اگر کسی بوی انحراف بدهد صلاحیتش رد می شود - موارد «سرکوبگرهای پیشگیرانه» بقصد آماده کردن زمینه برای «مهندسی» انتخابات است.

در ۱۷ فروردین ۹۲، به گزارش ایسنا، محمدرضا تقوی فرد مدیر مسوول روزنامه خورشید گفت: روز یکشنبه ۱۸ فروردین به شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران احضار شده ام. قرار است محاکمه به صورت علنی و با حضور هیات منصفه انجام شود. بنده به عنوان متهم و در موضوع اتهامی که طی آن از موضوع مرگ مشکوک ستار بهشتی انتقاد کرده بودم در این دادگاه از خود دفاع می کنم.

در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش "روابط عمومی جبهه ملی ایران"، ظهر روز شنبه بیست و ششم اسفندماه ۹۱ ماموران واواک به منزل مهندس هوتن دولتی عضو سازمان دانش آموختگان جبهه ملی ایران مراجعه نموده و پس از بازرسی از منزل، مهندس دولتی را بازداشت کرده و همراه کامپیوتر و وسایل شخصیش، به زندان اوین منتقل میکنند.

در ۱۸ فروردین ۹۲، به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، جمعی از کارگران و فعالین کارگری بار دیگر در اعتراض به بازداشت اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری در مقابل دادگستری استان کردستان در سنجند تجمع کردند.

در ۱۹ فروردین ۹۲، به گزارش خبرنگار کلمه، حسین کیانی از سزهای فعال در امل به واواک امل احضار و پس از بازرجویی، بازداشت شده است.

در ۲۱ فروردین ۹۲، به گزارش بی بی سی، تازه ترین گزارش سازمان عفو بین الملل نشان می دهد که تعداد اعدام های سال ۲۰۱۲ میلادی در ایران چهار برابر اعدام ها در عربستان سعودی بوده است.

بنا بر این گزارش، ۹۹ درصد اعدام های منطقه خاورمیانه در چهار کشور اجرا می شود: ایران، عربستان سعودی، عراق و یمن. در این کشورها مواردی

از «کفر» و «لواط» گرفته تا تجاوز جنسی، قتل عمد و مبارزه مسلحانه با دولت می تواند مجازات اعدام را در پی داشته باشد.

عفو بین الملل می گوید که ایران از نظر تعداد اعدام، در خاورمیانه رتبه نخست و در دنیا پس از چین، با بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت، مقام دوم را دارد (ایران نسبت به جمعیت رتبه اول دنیا را داراست). بنا بر این گزارش، پس از چین و ایران، عراق، عربستان سعودی و آمریکا بیشترین اعدام ها را داشته اند.

در ۲۱ فروردین ۹۲، فاطمه گلزار، همسر محمد سیف زاده، وکیل زندانی می گوید شوهرش در حالیکه دوران محکومیتش به پایان رسیده، باردیگر به شش سال زندان محکوم شده است.

فاطمه گلزار به رادیو فردا گفته است که قرار بود آقای سیف زاده با پایان محکومیت دو ساله اش، روز پنجم فروردین ماه آزاد شود، اما با

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو لطفاً کتبی و چک نفرستید، وجه اشتراک را نقد یا پست سفارشی یا به حساب بانک واریز فرمایید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها عنوان بحث آزادی و صرفاً یا مگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در مقابل آنتها بکچون نویسنده محتوایی و حقوقی را ندارد! توجه! نویسندگان محترمی که مطالب این نشریه را می‌خواهند در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر یافته باشد! با تشکر

S.16 Nr.826 22 April.- 6 Mai 2013

شماره ۸۲۶ ۲ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲

آزادی و عدالت گریز از حق!؟

می‌خواست کمتر از یک هفته اهواز را به تصرف خود درآورد و تلاش شما و ارتشیان او را نا امید و پشیمان کرد. اولین قربانی خشونت خود خشونت طلب است و بی‌آیندگی خود را برای همیشه رقم می‌زند. از این خشونت طلب باید پرسید مگر نمی‌خواهی در این کشور زندگی کنی و زن و بچه تودر آرمش و رفاه و دارای آینده ای خوب باشی؟ اگر جاهل نیستی باید تنها به منافع شخصی خود فکر کنی. زمان بر وفق مراد تو پیش نمی‌رود که پول نفت را برای همیشه نوش جان کنی. اگر این کار شدنی بود قبلی‌ها از تو زرنگ تر بودند. و می‌دانید که امنیت با اقتصاد هم رابطه ای حیاتی و ارگانیک دارد وقتی در یک کشور امن گفتگو جای تفنگ و شورش و خشونت را بگیرد میزان سرمایه گذاری اوج می‌گیرد بخصوص "سرمایه دار ملی" که کشور را خانه خود می‌داند و نمی‌خواهد آواره و دور از وطن باشد با آرامش خیال سرمایه گذاری می‌کند. واقعیتی که باید پذیرفت و از آن استقبال کرد اینکه فردا صاف ها جدا و شفاف می‌شوند انهم در خانه ای بنام "ایران" صف مسلمان و غیر مسلمان شیعه و سنی، بهایی و زرتشتی و مسیحی و یهودی و سکولار. دشمن امروز ممکن است فردا دوست ما شود و دوست ما بر اثر اختلاف با ما فخر کند. پس باید بدانیم که چه می‌کنیم. امنیت اگر باشد برای همه است اگر نباشد برای همه نخواهد بود. نوجوان که بدم وقتی نزاعی در می‌گرفت که حتی به خانواده و طایفه ما هم ربطی نداشت مادرمان نگران می‌شد. می‌گفتم شما چرا نگران هستید؟ می‌گفت روله (فرزندم) تو بچه ای و نمی‌دانی آخرش دامن ما را هم می‌گیرد و ما را هم وارد این بازی و نزاع می‌کند. امروز در ایران بعد از اطمینان از امنیت، این گفتگو است که محل پیدا می‌کند و بدنبالش باید به سراغ سایر امور رفت. بویژه قطار اقتصاد باید بر ریل پیشرفت به حرکت درآید. (یادم می‌آید آن روزها در پذیرفتن پست ریاست جمهوری یکی از دلایلی که عنوان می‌کردید این بود که امیدوارم بتوانم مردم را بر ضد مشکلات برانگیزم) امروز به سازندگی و آبادانی و جبران سخت نیازمندیم و جز اینکه همه مردم مشارکت کنند راهی نداریم. ما که نمی‌خواهیم در جهان امروز با لقمه نان بخوریم و سبزی روزگار سپری کنیم؛ سنی چهل پنجاه سال کار و تلاش لازم داریم برنامه درست و اراده یک ملت را می‌طلبند. پس امنیت پایه گفتگو و این دو پایه اقتصاد و سایر امورند. بنابراین خشونت طلب باید معنای تمام این امور را بفهمد و بسوی مردم بازگشت نماید زیرا دنیا مزرعه آخرت است و بقول امام علی امروز روز عمل است و فردا روز حساب و امان.

وقتی جامعه ای خشونت زده و انسانی خشونت دیده باشد این خشونت گریبان خانواده ها را هم می‌گیرد. آمار طلاق و ناسازگاری را واقفید. امیدوارم در این زمینه هم آنچه لازم است رایان فرمایید؟

با سپاس فراوان شاد و پیروز و رستگار باشید.

● کدام امنیت مطلوب است!؟:

۱ - خاطرات زنده یاد باقر کاظمی (نایب نخست وزیري که مصدق بود) را می‌خواندم. این یادداشتها همانند بی‌شمار اسناد منتشره دیگر، ناامنی های دوران پهلوی را گزارش می‌کند: او وزیر می‌شود، بی‌آنکه اطلاع قبلی داشته باشد و عزل می‌شود بی‌آنکه بداند چرا؟ تقی زاده از وزارت استعفاء می‌کند، به او ابلاغ می‌شود، فضولی موقوف! این اعلیحضرت است که هر وقت لازم دید وزیري را از خدمت معاف می‌کند. املاک فراوان از مالکان ستانده می‌شوند. اقبال السلطنه، تنها بخاطر مجموعه جواهراتش، دستگیر و کشته و ثروتش بسود رضاخان ضبط می‌شود. دستیاران نزدیک مستبد، بی دلیل، دستگیر و در زندان کشته می‌شوند و... در سرتاسر ایران، این امنیت‌ها، وجود نداشته اند: امنیت اخلاقی و امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی و امنیت دینی و مرآمی و امنیت جانی و امنیت اجتماعی و امنیت زمانی (کسی از فردای خود خبر ندارد) و امنیت مکانی (عمران هر محل سبب هجوم لاشخورها به آن محل می‌شود) و امنیت قضائی (دستگاه قضائی آلت سلب امنیت است). در عوض، از شمار گردنکشان پیشین و راهزنان و دزدان شهرها بسیار کم می‌شود. شاه و مأمورانش جانشین آنها می‌شوند و به قول

ملک الشعراء بهار، «دزد ناگرفته پادشاه است». از لحاظ صوری، در این دوره امنیت بود و از نظر واقعی، این دوره ناامن ترین دوره‌ها بوده است.

بدین قرار، فرو کاستن امنیت به امنیت خانه و راه از گزند دزد، کاری است که استبدادها می‌کنند. تازه، با این کار، نوعی از ناامنی را با نوع دیگری جایگزین می‌کنند. ناامنی‌ها، همه، فرآورد قائمه رابطه‌ها گشتن قدرت (= زور) هستند. از این رو، استبداد ناامنی ساز است و هر اندازه شدتش بیشتر می‌شود، ناامنی‌ها همگونه تر و شدت گیر تر می‌گردند. طرفه این که استبدادها امنیت را دست آویز ناممکن کردن بر خورداری آحاد مردم از استقلال و آزادی خود نیز می‌کنند. حال آنکه

۱/۱. از لحاظ رشد یک کشور، نبود امنیت اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و دینی و مرآمی و اجتماعی و قضائی بسیار زیانمند تر هستند. زیرا نبود این امنیت‌ها سبب می‌شوند که انسانها از فضای اجتماعی باز برای بکار بردن استقلال و آزادی خویش (= خودانگیختگی) محروم شوند و بجای آنکه مدیران رشد علمی و فنی و اقتصادی و اجتماعی بگردند، به دیوان سالارانی بدل می‌شوند که از تخریب نیروهای محرکه (برای مثال، رانت خواری از رهگذر صدور ثروت نفت) ارتزاق می‌کنند. نتیجه اینست که فشرهای دانشمندان و مهندسان و فن دان و کارگران ماهر، تعلیم نمی‌یابند و تربیت نمی‌شوند. چرا که بدون این امنیت‌ها، اقتصاد تولید محور واقعیت پیدا نمی‌کند و بدون آن اقتصاد، آنها هم که در نظام آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت می‌بینند، راهی خارج از کشور می‌شوند. از این رو، یکی از مسائل بس مشکل کشورهای استبداد زده زیر سلطه، اینست که فرصت رانت خواری مدام بزرگ می‌شود و رانت خواران جانشین کارفرمایان می‌گردند. ویژگی استبداد پهلوی‌ها این بود و ویژگی رژیم ولایت فقیه (= رژیم مافیاهای نظامی - مالی) نیز همین است.

۱/۲. بدین سان، محک بر خورداری از امنیت‌ها، اندازه بر خورداری اعضای یک جامعه از استقلال و آزادی خویش و یا ضریب خودانگیختگی آنها است. وقتی، بنام امنیت و بنام «حفظ نظام» و به این عذر که «نظام حق دفاع از خود را دارد»، فضای جامعه بسته و خفقان آور می‌شود، خودانگیختگی، بنابر این، بکار افتادن استعداد ابتکار و ابداع و خلق و استعداد دانش جوئی و استعداد های دیگر، همراه با امکان کار جمعی در تولید و همراه با همه امنیت‌های لازم برای تولید (در معنای عام کلمه)، به حداقل میل می‌کند: ضریب خود انگیختگی به صفر میل می‌کند. جامعه به جامعه گدایان بدل می‌شود و کار رژیم توزیع نابرابر رانت حاصل از فروش ثروت کشور می‌گردد. آیا وضعیت امروز ایران جز این را می‌گوید؟

۱/۳. این امر که به خانه پرش کننده گرامی حمله شد و اگر پدر او تفنگ نداشت، هست و نیست خانواده بر باد می‌رفت، خود دو جزء دارد: یکی همگانی که ناامنی ناشی از قائمه رابطه‌ها گشتن زور (حمله به خانه) است و دیگری، راه حل شخصی برای امر همگانی جستن (داشتن تفنگ در خانه) است. دومی از عیب‌ها است که جامعه‌ها، از رهگذر زیست در استبداد، پیدا می‌کنند. در امریکا، زمانی ناامنی همگانی بوده و هر کس دفاع از خود را تصدی می‌کرده است. در قانون اساسی امریکا، حق داشتن اسلحه شناخته شده است. اینک خود این امر، بر ناامنی‌ها افزوده است. راه حل نیز نمی‌جوید. چون از طرفی نه خشونت زدائی که خشونت گرانی راه و روش است و جو خشونت سنگین است و افراد و خانواده‌ها نمی‌پذیرند که حفظ امنیت خود را به اف بی آی و پلیس محلی بسپارند و از طرف دیگر، سلطان‌های اسلحه حاضر نیستند بازار بزرگ خود را از دست بدهند. تبلیغ خشونت بنام دین نیز دامن گسترده است. هنر و وسائل ارتباط جمعی نیز مبلغ خشونت شده‌اند. چرا؟ زیرا خشونت زدائی با ایفای نقش «تنها ابر قدرت جهان» و سرمایه سالاری، مطلقاً ناسازگار است. نتیجه اینست که هیچ دستگاه پلیسی، قادر به برقرار کردن امنیت نمی‌شود.

بدین قرار، راه حل بکار بردن تمامی قواعد خشونت زدائی است که در چند نوبت بر شمرده‌ام، و بار آخر (سرمقاله ۸۲۳ انقلاب اسلامی) فهرست کاملتری از آنها را به دست داده‌ام و در همان حال،

الف - جانشین زور بمثابه قائمه رابطه‌ها گرداندن حقوق و ب - حساسیت کامل وجدان اخلاقی نسبت به همه ناامنی‌ها، ج - آموزش قواعد خشونت زدائی همراه با آموزش دفاع از خود در برابر هریک از ناامنی‌ها در مدارس و در خانه‌ها، د - از خدمت قدرت بدر آوردن دستگاه‌های امنیتی و انتظامی و به خدمت امنیت‌های شهروندان گماردن آنها،

ه - استقلال قوه قضائی و صریح و شفاف کردن قوانین جزائی و منطبق کردنشان با حقوق ذاتی انسان، خاصه استقلال و آزادی شهروندان، و حقوق ملی.

و - تبعیض زدائی، وقتی بنابر اجرای قانونی که محتوایش حقوق هستند و برقرار نگاه داشتن امنیت‌ها است.

ز - پیشگیری از راه رفع نیازها و فراهم آوردن امکانات. به ترتیبی که جرائم و جنایت‌هایی که از وجود نیازها و نبود امکانات مایه می‌گیرند، روی ندهند.

ح - مبارزه با دیگر نابسامانی‌ها و آسیبهای اجتماعی که هم ناامنی بشمارند و هم از عوامل ناامنی می‌شوند.

ط - اهمیت تمام قائل شدن برای امنیت تن (بهداشت و بهداشتی) و روان اعضای جامعه (بهداشت روانی و روان درمانی) و

ی - میزان کردن عدالت در بر خورداری همگان از حقوق خویش و امکان کار و رشد.

این تدابیر و تدابیر دیگر بکار بردنی می‌شوند وقتی فضای اندیشه و عمل انسانها، فضای باز مادی (→ معنوی و اندیشه راهنمای آنها، بیان استقلال و آزادی می‌گردد.

باخت، باخت؟

دو پرونده دیگر و اتهام‌های جدید روبه رو شده و دادگاه بدوی برای یکی از این دو پرونده، او را به ۶ سال زندان محکوم کرده است.

اتهام‌های محمد سیف زاده از اعضای کانون مدافعان حقوق بشر در ایران، خروج غیرقانونی از کشور به قصد اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام از طریق نوشتن نامه و امضای بیانیه‌هایی از داخل زندان عنوان شده است.

در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش مجذوبان نور، قرار بود کسری نوری برای ابداع حکم به دادگاه انقلاب شیراز اعزام شود، اما مسئولین زندان از اعزام وی امتناع کردند و از طرفی تجمع دروازش در مقابل دادگاه انقلاب شیراز که برای اعلام همدلی و همبستگی صورت گرفته بود نیز در پی این اقدام به درگیری تبدیل شد.

در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش سحام نیوز، گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، در نامه ای خطاب به ملت ایران، نسبت به اظهارات وزیر کشور در خانه ملت واکشش نشان داد. وی در بخشی از نامه اش نوشته است: شاید جناب وزیر تهدید و فحاشی و ضرب و شتم من و دختر و پسرانم را دلجویی معنوی می‌دانند، مردم اینگونه دلجویی‌ها را به عینه دیده‌اند و نیازی به بازگویی دوباره من نیست.

محمد نجات در مجلس مدعی شده بود: «ستار بهشتی، ضمن همکاری با عوامل معاند خارج از کشور اطلاعات غلط و کذب را به معاندین و دشمنان انقلاب اسلامی ارائه می‌کرد».

مادر ستار بهشتی در این نامه خطاب به این اظهارات و ادعاها آورده است: «همانگونه که بارها اعلام نموده‌ام، فرزندم بصورت انفرادی و مستقل دردهای جامعه را آنگونه که بود مطرح می‌نمود و از دیدگاه خویش درد دل می‌کرد تا شاید گوش شنوایی برای شنیدن این مشکلات بیابد».

در ۲۳ فروردین ۹۲، به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران: حکم محکومیت شریف ساعد پناه و مظفر صالح نیا در شعبه اول دادگاه بدوی انقلاب سندانج به وکیل این کارگران ابلاغ شد. بر اساس این حکم شریف ساعد پناه و مظفر صالح نیا هر کدام به اتهام واهی توهین به نظام به شش ماه حبس تعزیری محکوم شده‌اند.

در ۲۴ فروردین ۹۲، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، پوریا فرازمنند، وبلاگ نویس و فعال سایبری، روز یکشنبه ۱۸ فروردین ماه در کرمانشاه بازداشت شد. وی در حالیکه جهت برخی امور مربوط به فارغ التحصیلی خود به دانشگاه مراجعه کرده بود، متوجه احضار خود توسط حراست دانشگاه می‌شود، که هنگام خروج از درب دانشگاه، توسط چند تن از مأموران لباس شخصی مجهز به بیسیم و سلاح کمری متوقف و بازداشت می‌شود.

در ۲۵ فروردین ۹۲، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، اکبر امینی در روز سه شنبه ۲۷ فروردین ماه در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی و پژمان ظفرمند روز دو شنبه ۲۶ فروردین ماه در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی پیرعباسی و به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور مورد محاکمه قرار خواهند گرفت.